برای ضعف بصر و جمیع امراض چشم از عجائب است

[illegible] الذی مجرب شده [illegible]

[illegible] کلام الله بعد [illegible] فرض [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید

قیمت [illegible]

مجموعه [illegible] ملکه [illegible] سید محمد [illegible] ابن سید محفوظ [illegible] شد

[illegible]

مسعود

اول

[illegible]

اول

[illegible]

مسعود

[illegible]

اول

[illegible]

M 63

من طبی
۵ رطل برابر

رطل رزن
۳۲ تولہ

Lucknow
22.II.27

[illegible]

من طبی بوزن ... رطل برابر و رطل بوزن سی [illegible]
و چهار ... تولہ ... و کم

[illegible]

[illegible]

حساب اسهال من الادویه المسهله ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

۵ تولہ ۱۰ تولہ ۱۰ تولہ

رب یسر و بسم الله الرحمن الرحیم تمم بالخیر

ترتیب ساخته این رساله بر بیست باب و خاتمه باب اول در امراض سر و
دماغ باب دویم در امراض عین باب سیوم در امراض اذن باب چهارم در
امراض انف باب پنجم در امراض لسان و فم و شفتین باب ششم در امراض لثه
و اسنان باب هفتم در امراض حلق باب هشتم در امراض صدر و ریه و آلات
تنفس باب نهم در امراض قلب باب دهم در امراض ثدی باب یازدهم در امراض
معده باب دوازدهم در امراض جگر باب سیزدهم در امراض طحال و یرقان
باب چهاردهم در امراض امعا و مقعد باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه باب

شانزدهم

باب اول در امراض سر

شانزدهم در امراض رحم و عسر حبل و کثرت اسقاط باب هفدهم در امراض
انثیین و قضیب باب هژدهم در امراض صفاق و فتق باب نوزدهم در حمیات
و روزهای بحران باب بیستم در اورام و بثور و خاتمه در ذکر ادویه مرکبه باب
اول در امراض سر و دماغ از انجمله صداعست و آنرا در پارسی درد سر گویند
و آن بر چند قسم است قسم اول در صداع سادج یعنی آنکه از مجرد تغیر مزاج حادث
شود بغیر یاری ماده و این بر دو نوع است یکی آنکه صداع سادج حار بود
و موجب آن یا اسباب خارجیه است یا داخلیه اما آنچه از اسباب خارجیه بود چون
ملاقات حرارت افتاب و آتش علامت وی تقدم سببست و حرارت ملمس سر و
اعتدال بول و ابراز و خشکی دهن و خیاشیم و عطش و دوی و عدم ثقل و تمدد
در سر و بخارهای بارد منتفع شدن علاج آنست که هوا و انکه را سرد نمایند و
نطول آب سرد و گلاب بر سر کنند و بمطبوبات بارده چون صندل و کافور و گلاب

جایگاه را به ار اینده و اگر ازین تدبیر تسکین نشود چیزیکه بالفعل و بالقوه بارد باشد

چون روغن گل با آب سرد آمیخته در روغن کدو و برف سرد ساخته بر سر ریزند

و گاهی درین قسم احتیاج بخور انیدن لعاب بیدانه و شیره مغز تخم کدو و شیرین و غیره میشود

و هرچه از اشیاء مائعه بر ظاهر عضو ریزند به ادرار آنرا نطول گویند و این بچکیدن

را نطل و اگر بچکیدن به ادرار نباشد بلکه اندک اندک اندازند آنرا سکوب گویند و آنجا که

سبب قوی باشد سرکه و گلاب و روغن گل بر تارک سر استعمال نمایند بر طریقی که گفته

شود و در عمل آوردن ادویه قویه مبرد آنگاه رخصت است که بخارات کم باشند

و اللازم است که در نطول روغن بابونه بمقدار ثلث بیفزایند تا از مضرت حس اشیاء

بارده که باعث عدم تحلیل است ایمن باشد و همین قسم در زنان خصی و صبیان تقدیم بدهند خصی

بسیار منع است همین قاعده مرعی دارند و تا حاجتی بسیار نشود سرکه استعمال نکنند

خصوصاً بر موخر سر که قال جالینوس لا ینبغی ان یبرد موخر الراس فانه یضر بمشاعر

البصر

العصب و طریق استعمال سرکه و غیره بر تارک سر است که موی یافوخ بتراشند و از
قمحدوه یعنی بلندی پس سر تا حاجبین احاطه کنند از خمیر یا مانند آن و ادویه
را در میان محوطه بر سازند و زمان معتد به نگهدارند و تعریق سر همین است فایده
گاهی درین صداع طنین هم میشود بسبب حرکت ابخره در دماغ علاج آن روغن
گل با سرکه گلاب بر سر طلا نمایند و سرکه میباید چهارم حصه روغن گل باشد و تنطیل
گلاب هم فایده میکند و دویم اگر بارد بود علامتش ضد آن مثل تنطیل به آب گرم
و بوئیدن طیوبات حاره مثل جند بیدستر و عنبر و نرگس و قس علی هذا قسم دویم
در صداع مادی یعنی خلطی و خلط جسمی است رطب سیال که حاصل میشود از اول
استحاله غذا و غذا آنست که جزو بدن تواند شد فایده غذای که وارد بدن میشود
تا آنوقت که جزو تمام اعضا گردد بر آن چهار استحاله لاحق میشود و هر استحاله را
هضم گویند و در هر یک خلاصه و فضله از یکدیگر جدا میشود و خلاصه جهت تغذیه محفوظ

صداع بارد ساذج

ماند و فضول بطریق اسهال یا ادرار بول و عرق و وسخ و چرک مندفع گردد و هضم

اول نزد محققین از آن وقت است که غذا در مضغ می آید تا که در معده قرار گیرد

و مشابه کشک غلیظ شود و این را کیلوس گویند و درین استحاله غذا از صورت

نوعیه خود بر می آید زیرا که طعمش باقی میماند و مینماید [illegible] مزاجی کنند و هضم دوم

در کبد است و آن عبارت است از استحاله کیلوس به اخلاط و دریجا صورت نوعیه

غذا میرود و آنرا کیموس گویند و هضم سیوم در عروق است و آن کنایت است

از استحاله اخلاط و خلط چهار است دم و صفرا و بلغم و سودا دم یعنی خون گرم و تر است

لان کثرته توجب الامراض الحارة و علاجها بالفصد و بالاشیاء البارده فایده دلیل

دیگر این است که اخلاط اربعه بارکان داده اند هوا که زیر کره آتش است مرادش

حار و رطب است همین قسم دم هم زیر صفرا است مرادش حار و رطب است چنانچه

المقدمه در کردن فصد مفصل معلوم میشود و صفرا یعنی تلخه گرم و خشک است دلیلش بیان

کرده

رطوبت ثانیه [illegible] بحث [illegible] فقط و هضم چهارم در اعضا است و آن عبارت از تشبیه رطوبت و ماکه مشابه اعضا شود باعتبار هیأت و صورت و درین مختصر بیان قدر رسیده اکتفا

نموده شد بلغم سرد وتر است بدليل علی ذلک دلائل مثل دلائل المذکوره فی الدم

وسودا سرد وخشک است ومراد از خشکی صفرا وسودا خشک بالقوه است نه بالفعل

صحیح به اعضا بحسب مزاج فقط وبعضی چهارم در اعضا است وآن مراد است از

استحاله رطوبت وماده که مشابه اعضا شود به اعتبار هیئات وصورت ودرین

مختصر بهمین قدر بسنده افتاد علامات صداع ودوی حمرت عینین وانتفاخ وداجین

وتبیج وجه واجفان وعظم نبض وسرخی وغلظ بول وحدوث ثقل عظیم وحرمان

در سر وکثرت نعاس علاج نخست فصد قیفال کنند وبعده عناب ولاشی ... بخار

ومانند آن در عرق عنب الثعلب شب بخیسانند صبح بدون عناب مالیده صافی

نموده شیره تخم کاهو مقشر لعاب اسبغول برآورده شربت آلوبالو حل کرده

بنوشند غذا ماء الشعیر با شربت نیلوفر ممزوج نموده بنوشند وفایده طریق

بجنس ماء الشعیر است که شعیر مقشر در آب شیرین وصاف با آتش ملایم بپزند

وکف بر گیرند تا انکه پخته شود پس اب ان صاف ساخته شربت نیلوفر ممزوج نموده

بکار ارند و در وزن و رسیله ماء الشعیر در میان حکما اختلاف بعضی گویند ده

چند شعیر باید و عند بعض بیست و چهار چند است و قال الشیخ اجود ماء الشعیر ان یکون

الماء قدر عشرین الکرة و الشعیر سکرجة واحدة اما باتفاق محققین بر چهارده

چند است و همین معمول است تنبیه اگر در چهار بحران صداع بر طرف شد فهو المراد و الا

مسهل صفرا دهند صفت ان شیرخشت خراسانی تمر هندی سرخ در عرق عنب الثعلب

مالیده صاف نموده گلقند افتابی سائیده حل نموده مغز فلوس مالیده صاف نموده

روغن بادام داخل کرده بنوشند و این قاعده کلیه یاد دارند که مغز فلوس بدون

روغن بادام نمیدهند علامت صداع صفراوی زردی رنگ چهره و تلخی دهن و زیادتی

عطش شدت حرارت ملمس و یبوست منخرین و عدم خواب و تشنگی و سرعت نبض و

صفرت و صفائی بول علاج بر تنقیه منضج صفرا دهند صفت ان گل سرخ گل نیلوفر

در کار برند

وگاهی تلخی دهان نیست زیرا که صفرا در معده نیست

گل

گل بنفشه سپستان آلو بخارا پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب تخم کاسنی همکوب

برگ گاوزبان زرشک بیدانه در عرق عنب الثعلب شب بخسانند صبح مالیده

صاف نموده گلقند افتابی ساییده حل نموده بنوشند و اگر ضرور باشد مسهل

دهند و همین نسخه منضج مغز فلوس شیر خشت تمر هندی گلقند افتابی زیاده کنند

غذا ماء الشعیر و لعوق بنفشه صفرا اطلا نمایند صفت ان صندل تخم کاهو کوفته طحلب مضروده

و مجتمعه و همین طلا در صداع دموی هم فایده میکند و اگر وجع شدید باشد باشویه د

تلخه هم میکنند صفت ان گل نیلوفر گل خطمی گل بنفشه سبوس گندم ارد جو برگ بید

ساده در آب بابتر ده انار بجوشانند لنصف که بماند مالیده صاف ناکرده باشویه

نمایند فایده در هر مرض حار این باشویه میکنند نسخه تلخه د آن مفرد است یا مرکب

لاکن برای تب صفراوی موضوع است مفرد مثل تربوز تراشیده بو کنانند یا

خیار بریده بو بکنانند مرکب شیاف مامیثا گل ارمنی براده صندل سفید براده صندل

بسرخ کشنیز خشک نیکو فته آب کشنیز سبز حل کرده سرکه انگوری اضافه نموده در
شیشه دهن گشاده کرده جنبانیده بو بکنانند و شاخهای جا بسته چهار صد بالایی
باشد نیکو حب و زیر زانو چهار انگشت میکشند فایده بعد تنقیه بتبدیل مزاج از اغذیه
ولخلخه و باتویه و جز آن از تدابیر بنبرده که در صفراوی ذکر یافته بشرط ضرور رد
موی هم میکنند علامت صداع بلغمی عدم شدت وجع و تفاهت دهن و قلت عطش و در
هوای سرد زیاده شدن و وقت گرمی کم و گاهی پر آب شدن دهن و گرانی
راس و کدورت حواس و کثرت نوم و برودت ملمس و رطوبت منخرین و دو بماندن
مریض و سبطو نبض و غلظ بول فایده غلظ بول را دو سبب است یکی آنکه ماده کثرت پذیرد
و خود بخود مندفع گردد دویم آنکه از دفع طبیعت باشد آنچه از کثرت بود نشان وی
آنست که بول مشابه منی باشد و بلون رصاص بود و آنچه از دفع طبیعت باشد نشان
وی آنست که در روز بحران افتد و پس از آن خفت در علت روی دهد علاج

تنقیه

منضج و مسهل بلغم بدهند که بسیار جاذب کرخو اند شد و غذا شوربای قلیه با خشکه و بعد از تنقیه

قرنفل فلفل مفرده و مجتمعه در عرق عنب الثعلب سائیده طلا نمایند نسخه بعد تنقیه عام

تنقیه خاص هم میکنند یک شب یا قیماتی حب ایارج بخورانند و صبح بدرقه همین

مسهل بدهند طریق دادن حب ایارج و مسهل سیم میدهند و معمول وزن هفت ماشه

تا نه ماشه است و چون در نسخه حب ایارج غاریقون و تخم حنظل داخل است لهذا در

مسهل غاریقون و تخم حنظل نمیدهند صفت نسخه حب ایارج که دماغ و اعضای رئیسه

را از فضول بلغمیه پاک میکنند ایارج فیقرا ده درم بسفائج از هر یک یکدرم حب النیل غاریقون

افتیمون از هر یک نیم درم تخم حنظل نمک هندی از هر یک دانگی و همگو [illegible] به آب

رازیانج سرشته حب سازند نسخه ایارج فیقرا معمول حیوتی خان صاحب نوع مصطگی

دارچینی اسارون سنبل الطیب حب بلسان زعفران عود بلسان سلیخه صبر سقوطری

اجزا مساوی همه یکی صبر سقوطری دو حصه داخل کنند صفت صداع سوداوی [illegible]

حیاشیم وکثرت بیداری وخیالات فاسده وعدم شدت درد وگاهی مختبی
دهن وگاهی ترشی آن وثقل راس وخشکی آن وکمودت وتیرگی لون ودقه
نبض وبیاض ورقت بول واین تا آنگاه است که ماده خام باشد زیرا که بعد
از نضج تمام بول سیاه وغلیظ القوام می بود وجفاف تمام بدن نیز از علامت
این قسم است اگر سودا در بدن منتشر باشد وباید دانست که ثقل راس در صداع
سوداوی نسبت بلغمی کم میباشد **علاج** بعد نضج ماده مسهل ومنضج سودا از قی که ذکر
خواهد شد بدهند وباقی تدابیر بعینه تدابیر صداع بلغمی است **فایده** چون سودا بطی
النضج است منضجات از بلغمی زیاده درین باید داد قسم سیوم در صداع ریحی
علامت آن انست که وجع منتقل بود ودر سر تمدد محسوس شود بی ثقل ودر گوش صداع ریحی
دوی عارض گردد وآن بر دو قسم است گاهی بشرکت معده باشد وگاهی بلا
شرکت آن هرگاه بشرکت معده باشد **علامت** آنست که دردش زیاده شود ودر خلا کم

علاج

علاج اول تدارک معده از خلط غالب کنند بعده معاجین کاسر الریاح مثل کمونی
وغیره استعمال نمایند غذا انگور با فقط و یا کاهی با نمک خشکه صفت نسخه معجون کمونی
زیره کرمانی مدبر پنجاه درم فلفل سیاه پانزده درم زنجبیل سداب از هر یک بیست
درم بوره ارمنی پنج درم عسل سه وزن ادویه معجون سازند چنانکه رسم است
شربتی یکمثقال دو وصفیکه بلا شرکت معده باشد علامت آنست که بر خلاف ریاح یکسان
باشد علاج آن اگر بدن ممتلی باشد اول تنقیه بدن از بلغم و سودا نمایند بعد آن
ادویه کاسر ریاح استعمال کنند و اگر بدن ممتلی نباشد فقط ادویه کاسر ریاح
باید داد و غذا قلیه خشکه و از چیزهای مولد ریاح پرهیز فرمایند از قبیل باقلا و نخود
و دال ماش قسم چهارم در صداع که بشرکت معده میباشد علامت آن غلبه صداع
است در شکم سیری و خفت آن در شکم تهی و آن از سه خلط میباشد علامت
هر یک ظاهر است پس اگر صفرا باشد علامت آنست که تشنگی بسیار بود و مزه دهن تلخ

صداع ریاحی بلا شرکت معده

صداع بشرکت معده

باشد و درد بشدت باشد و غثیان بود و زردی چشم و تحیر معده و پس ازقی
صفراوی تسکین یافتن نیز از نشانهای وی است **علاج** قی کنند بسکنجبین و آب گرم
نوشیده و تنقیه صفرا نمایند و بعد ازان قرص مثلث بر سر ضماد کنند و ضماد صندل
بارد و عنب و گل هم فایده میکند و قس علی هذا اضماد کردن طحلب و حصص یکی است
عنب الثعلب و دیگر حی العالم یعنی همیشه بهار با عصاره عصی الراعی یعنی لال ساک
فایده میکند غذا ماء الشعیر اسفاناخیه نسخه قرص مثلث که بر تبتابی و صداع طلا
مینمایند **صفت** آن افیون مصری مرکی لادن کافور زعفران بزر البنج پوست
بیخ لفاح از هر یک نیم درم کندر اسرزوت اقلیمیا گل ارمنی از هر یک ده درم کوفته بیخته
بکلاب و آب کاهو سرشته اقراص سازند سه بلو یا از دیگر اقراص ممتاز باشد و در
وقت حاجت استعمال نمایند پس اگر بلغم باشد **علامتش** نفخ معده است و تقدم تخمه و کثرت
لعاب و شیوع و پس از قی بلغمی راحت یافتن و اروغ ترش آمدن و عدم شدت

وجع وقلت تشنگی ونقاهت دهن علاج منضج ومسهل بلغم دهند وضماد کردن دارچینی
وقرنفل وفلفل فایده دارد وبس اگر سودا باشد علامتش حرقه معده است وکثرت
اشتهاء ونفخ سوداوی خفت باطن وزمختی دهن وگاهی ترشی آن علاج
منضج ومسهل سودا دهند وضماد وصداع بلغمی نمایند تنبیه قی در هر قسم که فایده دارد
وادویه هر یک ذکر خواهد یافت به آن اخراج خلط غالب نمایند فایده هر نفع اگر
در معده امتلا باشد بدون خوابیدن غذا قی بکنانند والا بعد خوابیدن قی باید
کنانید قسم پنجم در صداع ضربه وسقطه موجب الم از ضربه وسقطه یا مجرد اذیت
ونکایت است که لاحق شود بر جایی که بر تحقق موضوع است یا ورم که عارض گردد در جوهر
دماغ یا در اغشیه یا انشقاق که حادث شود در دماغ یا در جهت داخلی یا در اغشیه که
مجلل است از خارج یا کسر که عارض گردد در عظم سر وبدان سبب اغشیه ممتد گردند
یا ترعرع که لاحق شود دماغ را وسقطه وضربه که موجب ترعرع دماغ گردد مهلک است

في الاكثر و صبيكه سقط يا ضربه بر سر رسد يكبار اتفاق نه انجاميده باشد و بر سينه

كه شدت وجع و ورم حادث خواهد شد يا شده باشد بر وي فصد باسليق اولا

از جانب موافق بگيرند پس

در بين مرتبه و سقطه فصد قيفال خوف دارد چنانچه خانصاحب مرحوم فرموده اند كه در

خانه غياث الدين خان شخصي افتاد و ضربه بسر رسيد كدام حكيمي بود فصد سر اول كرد

مريض بيهوش شد بعدها گفت و مرد در فصد سر اول مرتبه ديگر مواد طرف

دماغ رجوع ميكند و ميميرد و باسليق استفراغ ميكند و در قانون نهاده است و از جانب

موافق بگيرند پس اگر ورم كم شده بعد ان مسهل ملوس خيارشنبر شير خشت مصفى

ترنجبين خراساني در عرق عنب الثعلب ماليده صافي كرده گلقند افتابي سائيده

حل كرده روغن بادام داخل كرده بدهند و اگر ورم كم شد بعد فصد باسليق فصد

قيفال نمايند پس بعد ان مسهل مذكور بعمل آرند تنبيه اخراج خون در فصد يكمرتبه نبايد

كرد چرا كه اخراج صالح ازين خون منظور نيست بلكه چهار پنج مرتبه اندك توقف كرده

حن

خون باید گرفت که درین اخراج فاصد از خون میشود و خون فاسد مجتمع شده
بر می آید و ضماد و شیاف مامیثا و حصص مکی و عنب الثعلب سبز بر سر نهند غذا اگر
در مزاج گرمی باشد ماء الشعیر دهند و الا شله اسفاناخیه فایده مسهل فی الفور باید داد
استفراغ صحیح باید کرد و اگر سقط یا ضربه تمام سر را رسیده باشد فصد باسلیق از دست
راست باید گرفت قسم ششم در صداع غیر مشهور و آن آنست که کسی مزاج گرم
سازج در صدغ و چشم افتد پس در انجا درد پیدا گردد و این چنان بود که شخصی
در آفتاب بسیار گردد و سر و ناشده سر خود را در هوائی سرد وا کند و بدان
سبب مسام بند شوند و حرارت محتقن بماند فایده الشقیقه آنست که وجع مجرد شروع
طلوع آفتاب پیدا گردد و تا وقت زوال در زیادتی باشد و چون آفتاب بزوال
آید این صداع قدری قدری کمی پذیرد تا که شب شود پس در شب اثری از آن
باقی نماند علاج در تبرید و تلطیف کوشند قدری کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند

که بسیار فایده دارد بعون الله تعالی صداع برطرف میشود سرسام ورمی باشد که
در نفس دماغ و حجاب حادث شود اگر بسبب زیادتی دم باشد انرا قرانیطس سرگویند
علامت آن تب دایم و ثقل راس و شدت حمرت وجه و عین و هذیان و ضحک و
نبض عظیم و غلظ قاروره و سرخی آن و خشونت لسان و گاهی اشک از چشم برآمدن
بغیر اراده و گرانیست ضور و خون از انف برآمدن علاج فصد قیفال کنند و اخراج
دم موافق قوت بگیرند و در ثلثه ایام اول فصد باید کرد و باقی علاج بعینه مانند علاج
سرسام صفراوی است که ذکر میشود لاکن درین صداع تبرید کمتر از صفراوی باید داد
غذا ماء الشعیر و اگر بسبب زیادتی صفرا باشد انرا قرانیطس خالص نامند علامت شدت
حرارت حمی و بیداری و خفقت راس و خفاق عین و منخرین و صفرت لون و زبان
و اضطراب و غضب و بور خلق و سرعت نبض ناریت قاروره و عطش و خشکی دهن بود علاج
تبرید دهند که در حمی صفراوی ان شاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و فصد قیفال بگیرند لیکن

ازو موی کم میشود فایده پنجم مسهل صفرا بدهند چون از امراض حاده است اشتعار

هستم یک شنبه صفت ال کل بنفشه گل نیلوفر سپستان عناب ولایتی تخم کاسنی

تمکوت عنب الثعلب آلو بخارا و اگر سرفه نباشد تمر هندی هم میدهند ریشک هندی از

در عرق عنب الثعلب شب بخیسانند صبح بجوشانند عناب مالیده صاف نموده مغز فلوس

خیار شنبر گلقند آفتابی بسته حل نموده شیر خشت مصفی ترنجبین خراسانی مکرر مالیده

روغن بادام افزوده بنوشند و صبح شربت که بعد مسهل صفرا میدهند و دیگران می

آید بدهند و غذا شیر و وقت ماء الشعیر و حقنه صفرا هم میکنند صفت ال کل عطلی

عنب الثعلب عناب ولایتی سپستان تخم کاسنی تمکوت خارخسک مقشر در آب

سه آثار بجوشانند تا ثلث که بماند مالیده صاف نموده تیل شیرین داخل کرده

مغز فلوس ترنجبین خراسانی مکرر مالیده صاف نموده دو دفعه بعمل آرند و قبل ازین

به آب گرم خالص حقنه نمایند فایده شربن طریق حقنه است که بیت بار جسد و سر را

تخم خیار تخم کاسنی
۶۹ ۸۹

مبارک شاه ...

بالش نهند چنانچه پشت بر زمین باشد و بر طرف وجع میل نماید و داروی حقنه باید

که سخت گرم نباشد که از ان غشی و اسهال دموی صادر شود و سرد نیز نباشد که

از ان هم کفایت امعا را حادث میشود و معتدل باید کرد و طرفی النهار اولی بود

و در وقت معتدل باید کرد و پس از ان استحمام نکنند و پاشویه و تلخیه و نشستن در آب‌های

خالی که در صداع صفراوی ذکر شده بعمل آرند و پاشویه که در امراض حاده معمول حضوصا

خانصاحب بود الله نیز بکار برند که مجرب است صفت ان گل خطمی عنب الثعلب گل بنفشه

گل نیلوفر برگ خطمی یا برگ کنار برگ بید قوه سبوس گندم یک در آب پانزده انار

بجوشانند تا ثلث که بماند مالیده صافی ساکرده پاشویه نمایند فایده پاشویه در وقت

هیجان و شدت الم بعمل آرند طریقش این است که پاها را از زانو تا بقدم بشویند

و کیسه مالند و باید که از بالا بزیر می مالیده باشند و عکس ان بعمل نیارند و اگر سبب

بلغم باشد دیر غش باشد و ان لفظ یونانی است بمعنی فراموشی و اهل یونان این علت را

سبوس جو یک قبضه

۱۲

براي اين نام نهاده اند که فراموشي لازم اين علت است علامت آن تثاوب يعني
کثرت خميازه سبات ارقي يعني حالتيکه در ميان نوم و يقظه باشد و جانب نوم بر يقظه
غالب باشد و کسل و تب دايم و ثقل راس و اختلاط عقل و بياض لسان و کسل از جواب
و کسل از حرکت اجفان و سکون و نسيان بود علاج منضج و مسهل بلغم دهند صفت
آن عناب ولايتي بر سياوشان مويز منقي اصل السوس مقشر برگ گاوزبان گيلاني
و اگر در مزاج سردي بسيار باشد باديان بيخ باديان در عرق عنب الثعلب بجوشانند
ثلث که بماند ماليده صاف نموده گلقند آفتابي سائيده حل کرده بنوشند چهار روز
منضج داده بعد نضج نام مسهل دهند در بعض نسخه تربد سفيد مجوف برگ سنا مکي در
منضج اضافه نمايند مغز فلوس و گلقند آفتابي در وزن زياده نموده اگر گل سرخ تر بر
منضج بلغم است روغن بادام داخل کرده بدهند غذا قليه خشکه و اگر اين فايده نشود
حقنه بلغمي کنند صفت آن گل بابونه گل خطمي بر سياوشان اصل السوس مقشر از هر

سفید ولایتی بادیان گل زوفا موبز منقی تربد سفید زنجبیل برگ سنا مکی عناب
سقاقل منقی غاریقون مغز وقت دیده عناب بکار برند چون بعضی ادویات در
هیچ جا نباید دادن حقنه محتاج نداده منقوع بیخ بادیان بیخ کاسنی برگ چغندر شبت
بجوشانند ثلث که بماند صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر شکر سرخ مگر مالیده صاف
نموده روغن کنجد بوره ارمنی داخل کرده دو دفعه بعمل آرند و در حقنه دوم تربد سفید
مجوف برگ سنا مکی اضافه فرمایند دوار مرضی بود که صاحب آن چنان تخیل کند که — دوار حقیقی
چیزها میگردد سبب آن بخاری بود که از اخلاط خام که در دماغ باشد یا در معده یا
در عضوی دیگر متصاعد شود و متحرک گردد و روح بعلت متحرک شود و این حالت — دوار بلغمی
بظهور رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بلغم باشد علامت آن ثقل و کثرت تبرق و
قلت عطش و بلادت بظهور رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بلغم باشد حواس و — حواس
کثرت نوم ولین نبض و بیاض قاروره و سکون دوار وقت گرم شدن سر و طلبی و

دوی بود **علاج** منضج و مسهل بلغم دهند که ذکر یافته و با تربد اطریفل ممزوج نموده بخورانند

دوار بسبب دم

و عقب آن گلقند آفتابی در عرق بادیان عرق عنب الثعلب پالیده صاف کرده بدهند

و شیاف و حقنه بلغمی بعمل آرند و اگر دم باشد **علامت** آن حمرهٔ وجه و عین و حلاوت دهن

و امتلاء عروق و سخونت ملمس است و زود زود رسیدن دوار و سیلان

دوار صفراوی

دمع باشد **علاج** اول فصد قیفال نمایند و بعد آن مصلحات خون دهند **صفت** عرق

عنب الثعلب عرق کاسنی عرق شاهتره شربت نیلوفر یا شربت انارین داخل نموده

الوان زرد و سرعت و اگر صفرا باشد بدهند غذا اشد **علامت** زردی لون و تلخی دهن

شورش دماغ خیال نمودن الوان زرد و سرعت نبض زیادتی عطش سکون آن به

دوار بسبب ریاح

ادویه بارده بود **علاج** تدبیر مذکور نمایند **و حقنه** صفرا بدهند و اگر ماده زیاده باشد

مسهل صفرا دهند با هلیله جات غذا اقلیه خشکه تمر هندی داخل نموده **فایده** اطریفل

کشنیزی با عرقیات هم دهند و یا عقب مسهل اطریفل منجور شد و اگر دوار بسبب ریاح

حاره باشد بپزند اگر غلبه صفرا در بدن باشد بدفع آن کوشند مثلا گلاب تمر هندی

و گلقند دهند و اگر ضرور باشد طلوس هم دهند و اگر غلبه دم در بدن باشد فصد

قیفال نمایند اما و درد از تحریک معده باشد اگر بسبب مادی بلغم بود علامت آن غلیان

جشاء ترش و دیر هضم و ضعف معده و اختلاف دوار در اشتداد و سکون به اختلاف

حال معده در خلو و امتلا و سبوق تخمه و قلت عطش و لعابیت دهن و کثرت بزاق و

عدم سوزش معده بود علاج گلقند افتابی در عرق بادیان سائیده شیره برآورده شیر

گرم بنوشند و اگر قبض باشد شیاف نمایند و الا مسهل بلغم و حقنه بلغم و قی آن تعجیل ارند غذا

قلیه خشک و اگر بسبب صفرا باشد علامت آن بطلان شهوه و سست شدن نفس و جفاف

لسان و ثقلت نفس و حادث شدن غثیان بیش از دوار و قی صفراوی و کثرت

عطش و حرقه فم معده و سرعت نبض و حمرت قاروره بکثرت تناول نمودن شیرینی و

چیزهای گرم زیاده شدن بود علاج تنقیه صفرا نمایند بخوردن سکنجبین و آب اگر گرم باده

فصل

(حاشیه: ... عفص مسهل ... دوار که معده ... دوار که معده بسبب صفرا ... قی بود)

قلیل باشد اصلاح صفرا نمایند مثلا در عرق عنب الثعلب عرق کاسنی شربت

انارین یا سکنجبین لیمو یا شربت انار ترش بدهند و اگر احتیاج زیاده

باشد مسهل دهند صفت آن در عرق عنب الثعلب ترنجبین خراسانی

شیر خشت مصطگی تمر هندی منقی مکر مالیده صاف نموده گلقند آفتابی

سائیده مغز فلوس مالیده حل کرده روغن بادام اضافه کرده بنوشند فایده

بسیار انتفاع بخوردن مار الجبن هر دو قسم قی رائج میکنند چنانچه ذکر کرده

قسم خواهد آمد غذا اشله تمر هندی مخلوط کرده یا آش جو و شله ماش و اگر بسبب

فساد غذا باشد اگر طبیعت متوجه قی باشد در گلاب گلقند سائیده قی

بکنانند و اگر طبیعت متوجه قی نباشد استفراغ بکنند سدر مرضی باشد که چنان

محسوس شود که بخار از بدن متصاعد شود و بسبب آن چشم تاریک شود و طنین

گوش حادث شود و ماده اینمرض در اکثر از اخلاط بارده بود علاج

دوار بسبب فساد غذا

سدر بحث

اونیز دیگر علاج دوار باشد انچه در ان ذکر شد از حقنه و منفجه بعمل
ارند و اگر بسبب سقطه و ضربه باشد فصد باسلیق کنند و سر از بخار و افتاب
نگهدارند تا که عطسه نیاید و تفریق سر بدهن ورد و مسخن نمایند و موم روغن
سر طلا کنند فالج استرخائی بود که در یک نیمه از بدن حادث شود و عضله ها
و وترها سست شوند و عضوی که حرکت ان از ان عضله ها باشد بیکار گردد یعنی
جنبش و حرکت ان عضو برود و حس او نیز زایل شود و حرکت این عضو میرود
چنانچه در فالج دموی و بطلان یا نقصان حرکت و حس بسبب قلت و کثرت
ماده است و فالج لفظ تازی است زیرا که در لغت فلج بمعنی شق را گویند
کما یقال فلجت الشی ای قسمته بنصفین و بهمین قسم فریش مرض حس و حرکت
نصف بدن باطل میشود سوای راس و اگر دماغی باشد از سر تا قدم حرکت
نصف بدن بر طرف میکند و اگر مادیه باشد فالج دلقوه است و اگر تمام بدن

ابولیمیا

و اگر بارس سکته نامند

سوای راس فرو گیرد اینرا ابولیمیا گویند و اگر بطلان حرکت مخصوص یکجهت باشد
اینرا استرخا نامند و سبب آن خلط بلغمی بود که مسالک روح نفسانی را سد
کرده باشد علامات آن بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی متفاوت و قاروره
سفید مایل بکدورت و غلیظ القوام بود و حرکت و حس باطل شود و یکبار یکی
افتد بی وقوع سقطه و ضربه فایده اگر لون عضو مفلوج متغیر شود و بزرد و سبز گردد
امید بر او نتوان داشت و الا فلا کما قال الرازی اذا کان العضو المفلوج
شدید الهزال اصفر فلا علاج له و ان کان خصبا علی لون البدن فعالجه علاج
در ابتدا هیچ علاج قوی مشغول نباید شد و تا چهار روز فاقه باید کنانید
و بجای آب و غذا در این چهار روز هر بار ماء العسل اکتفا باید کرد و آن بر دو
قسم یکی بیک کشیده و دوم بیک نکشیده و کسی را که مزاج حار باشد یا هوا
گرم باشد بیک کشیده نباید داد و کسی را که مزاج بارد باشد دادن شاید صفت

صفت بابد سنگ کشیده عسل آب بجوشانند یک باد و از مجموع سه باد بماند .

بابر اعل سنگ تا کشیده عسل آب یک باد و تحلیل رود و مجموع یک و نیم انار بماند از

روز چهارم منضج بلغمی بنوشانند صفت ان اسطوخودوس بسپایج سنا و [illegible] بنج

بادیان تخم گزوت پوست بیخ کبر اصل السوس زنجبیل سفید ولایتی برگ

گاوزبان افتیمون مویز منقی ایسا در عرق بادیان بجوشانند ثلث که بماند

مالیده صاف نموده گلقند شکری اگر جوان باشد و اگر پیر باشد گلقند عسلی

سائیده حل کرده بنوشند غذا الوبای دراج یا مرغ یکساله در روز سوم

مسهل دهند در همین جوشانده مذکور برگ سنا مکی تربد سفید مغز نخیل

قنطوریون و فتق در یک نیم انار آب بجوشانند و در جوش اخر افتیمون

در پارچه کتان بسته داخل نمایند و چون ثلث بماند مالیده صاف نموده

غاریقون مغز پسته تخم حنظل مغز فلوس خیارشنبر مالیده صاف نموده گلقند

لبن

کامرا ... مرض ... سرع
... باشند جوب ...
بدرون سبع عنبر ... بعمل ... یکش
بدون و درون ماترا
چون خیار ... رحوب ...
برای بدبا بسی طبیب الا ...
سکه باشد نفس ...

فائده
در عقد ... دوعی با نقل
دو قطرا ... لوز ... و ...
باد ... نصف ... [illegible]

سائیده حل کرده روغن بادام داخل کرده بنوشند و صبح جلاب بخم کوفته

در عرق بادیان بجوشانند نصف که بماند مالیده صاف نموده گلقند با شربت

زوفا اضافه نموده بنوشند و در جلاب دویم هلیله کابلی بلیله سیاه اضافه

نمایند و در مسهل سیم شربت باقیمانده حب ایارج بخورانند و صبح بدرقه همین

مسهل باشد و اگر بعد مسهل قدری اثر بماند آنوقت تدهین روغنها نمایند

مثل روغن بلسان روغن ریحان روغن قسط روغن ماردین و روغن بید انجیر

و مرکبات و معجونات استعمال آرند مثل تریاق اربعه یا تریاق فاروق یا مثرو

دیطوس و اگر در مزاج ضعف باشد دواء المسک حلو و نوشدارو ساده

مفرده و مجتمعه باستعمال آرند برای تقویت قلب و خمیره گاوزبان عنبری

درین قسم مفید است صفت روغن قسط که برای فالج نافع است قسط فلفل

فرفیون عاقرقرحا جندبیدستر شراب کهنه روغن زیت پنجاه درم قسط

فلفل عاقرقرحا همکوفته در شراب حب بندند یک شب و یک صباح شراب شد

را بجوشانند تا به نیم آید بعد آن روغن زیت دران ریزند و چندان بجو

که شراب برود و روغن بماند بعد ان جندبیدستر و فرفیون کوفته و بیخته

دران ریزند در زمانیکه از آتش فرود کرفته باشند صفت روغن ناردین

منقول از قانون اوجاع بارده احشا و قولنج و مغص ریحی را نافع باشد و

بادهای غلیظ را بشکند و چون در بینی چکانند صداع و لقوه بارده را

سود دارد و رنگ روی را خوب کرداند و رحم را کرم کند و چون در احلیل

چکانند امراض مثانه را نافع باشد و این روغن اشرف و عجیب است و

منافع این بسیار است و قولنج را نافع میکند قصب الذریره سعد ورق الغار عود

بلسان ساذج هندی برک مورد اذخر اصل الاس قردمانا مرزنجوش

مصطکی همکوفته در شراب و آب حب بندند یک شبانه روز دیکر صاف

کنند و با روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند صفت روغن

ریحان فالج و درد زانو را نافع است باشد آب ریحان دو جزو روغن

کنجد یکی جزو بجوشانند تا آب برود و روغن بماند صفت روغن بید انجیر مرکب

فالج و لقوه و سده جگر و سپرز را نافع باشد و قولنج بگشاید با کحواه سعتر

فودنه کوهی تخم کرفس انیسون مصطکی اسارون از هر یک بیست درم بیخ

کرفس بیخ سوسن راسن خشک از هر یک ده درم شیطرج و مقل از هر یک سه

درم زنجبیل دارچینی قاقله جوز بوا کبابه دار فلفل جوز بوا بسباسه شونیز قسط

کرد با از هر یک چهار درم مجموع بکوفته در آب یک شبانروز نجسانند و بجوشانند

تا نرم شود و بپالایند صد و پنجاه درم روغن بید انجیر ساده بر روی آن کنند

و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بید انجیر صفت روغن بید انجیر ساده

بیریان کرده بکوبند و بجوشانند و کف بگیرند و نگاه میدارند تا تمام کف

بید انجیر

بگیرند و بکفچه بردارند و آب زرد بماند آن آب بریزند و آن کف‌ها که برآید باشند
که تمام روغن صاف شود صفت تریاق اربعه که برای فالج و جمیع امراض بارده
را نافع باشد جنطیانا مر مکی حب الغار زراوند طویل اجزا مساوی کوفته و
بیخته بعسل معجون سازند شربتی یکمثقال در آب گرم استعمال نمایند و نسخه
تریاق فاروق در قرابادین شفائی است و چون بهم کردن ادویه‌اش درین بلاد
متعذر است لهذا قلمی نمودم و ادویه ان در ولایت بهم میرسید اگر کسی
میسر دارد استعمال نمایند و الف نسخه مثرودیطوس هم قیاس بر تریاق فاروق
نمایند صفت دواء المسک حلو زرنباد درونج از هر یک یکدرم مروارید ناسفته
کهربا بسد ابریشم مقرض از هر یک نیمدرم بهمن سرخ بهمن سفید سادج هندی
سنبل الطیب قاقله قرنفل و دارچینی جند بیدستر از هر یک چهار دانگ کوفته بیخته
بعسل که آتش بدیده باشد بسرشند و بعد چهار ماه استعمال نمایند صفت نوشدارو

گل سرخ شش درهم سعد کوفی پنج درهم قرنفل مصطکی اسارون سنبل الطیب

از هر یک سه درهم قاقله کبار زرنب قاقله صغار بسباسه جوزبوا فرقه زعفران

از هر یک دو درهم امله مقشر یک رطل قند و عسل مناصفه صد و هشتاد مثقال

امله را در شیر حب تر کنند یک شبانه روز پس شویند و در نه رطل آب بجوشانند تا مهرا

شود و از غربال برآورده با قند و عسل صاف قوام آرند ادویه کوفته بیخته

بان الیه سرشند نسخه نوشته ام از حکیم محمد علیخان صاحب الف مقدار است لهذا

قلمی کرده مروارید گل سرخ سعد کوفی قرنفل مصطکی اسارون سنبل

الطیب قاقله کبار قاقله صغار بسباسه دارچینی جوز الطیب فرقه زعفران

امله مقشر یک شبانه روز در شیر حب تر کنند صبح صاف نموده قند سفید یک درهم

با و عسل نیم باد قوام مشک تبتی اضافه نموده چنانکه رسم است تیار نمایند

دکاهی فالج بطریق ندرت بسبب خلط دموی میشود علامت آن عظم نبض و

[illegible] زعفران [illegible] مصطکی [illegible] سنبل الطیب [illegible] عسل [illegible]

و حمرت وجه و عین دیون و انتفاخ و و داجین بود **علاج** فصد باسلیق از جانب

مخالف بیش از چهارم بعمل ارند **فاید** اگر فالج بالقوه باشد فصد جانب

موافق بکیرند برای اینکه در فصد جانب مخالف تباعد قطر بن می آید بلازم **فاید دیگر**

اگر برای امار قدر می از جانب مخالف بکیرند و بعد از ان از جانب موافق

بهتر است و یا تا ده روز منضج دهند **صفت** ان عنب الثعلب تخم کاسنی بیکوب

بوست بیخ کاسنی مویز منقی در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان کرم نموده بخیسانند

سیوم حصه که باند مالیده صاف نموده شربت گاوزبان گلقند آفتابی ساییده

حل کرده بنوشند روز شانزدهم مسهل بدهند در همین جوشیده سالی باسه وزن

عرق مذکور اسطوخودوس برگ سنا مکی ورق چینیده بر سیاوشان صاف

نموده بجوشانند ثلث که باند مالیده صاف نموده مغز فلوس خیار شنبر حل کرده

گلقند آفتابی ساییده حل نموده غاریقون مربی اضافه کرده روغن بادام

فالج و لقوه

داخلکرده بنوشند و صبح حلاب تخم کنوچه در عرق عنب الثعلب عرق

گاوزبان بجوشانند نصف که باند مالیده گلقند اضافه ساییده

حلنموده بنوشند و در مسهل دوم پوست هلیله کابلی سیاه اضافه نمایند

در روز مسهل سیوم شربت با قیمانده ایارج فیقرا حب ایارج عسل بسته بخورند و صبح

بدرقه همین مسهل نوشنده اگر بعد مسهل اثری باقیمانده تدهین بروغن بادام

معجونات که در علاج بلغمی ذکر یافته استعمال نمایند اگر در مزاج ضعف قلب

باشد خمیره گاوزبان عنبری تالیف جد مرحوم نواب حکیم الممالک نیز

استعمال نمایند برگ گاوزبان گل گاوزبان براده صندل سفید تخم

بادرنجبویه تخم بالنگو مشک عنبر اشهب ورق نقره قند سفید حواقق

معمول تیار نمایند **فایده** غذا را چهار روز ترک کنند و تا گرسنگی صادق نشود

نزدیک غذا نگردند و تا تشنگی سخت پدید نه آید آب ننوشند اگر بجای

نسخه خمیره گاوزبان عنبری

یابد مار العسل نوشند بهتر است و از اغذیه هرچه لطیف و مناسب باشد تناول
فرمایند مثلا شوربای مرغ جوان یا دراج یا کباب آن و همچنین زرده
گنجشک بریان و مانند آن و اگر بر نان صبر نتوان کرد نان آرد سبوس
ناگرفته مخمر در عرق بادیان با همین شوربا و کباب میتوان داد و اگر
خوف تشنج باشد مرغ بلا همین جانوران باید داد بدانکه غذا در فالج
دموی حرف التشنج اگر تب باشد میدهند و درین قسم مانع غذا نمیشوند تا چهار
روز و از میان اقسام مرغ جوجه اختیار باید کرد چون حرارتش بسیار کم است
تنبیه اگر تب با فالج باشد رعایت حمی نمایند کما قال الشیخ اذا اجتمع الحمی
والفالج فاخر الفالج فایده دیگر چون امراض جمع شوند ابتدا بمعالجه مرضی باید کرد
که او را یکی از سه شرط باشد اول آنکه برء ثانی موقوف بر برء اول باشد مثل
ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتدا العلاج ورم باید کرد مگر وقتیکه ورم تابع

قرحه باشد دویم آنکه یکی سبب دیگری بود مثل سده و تب که سده سبب
تب است اینجا معالجه آن ضرورت است اگرچه حاجت تسخین باشد که تب را افز
باشد و مثل سل و حمی که علاج سل بمجففات کنند و از تب باک ندارند سیوم
آنکه یکی از دیگری اهم تر باشد خطرناک باشد مثل حمی محرقه و فالج که اول علاج
تب باید کرد و از استعمال مبردات اگرچه فالج را اضر بود اندیشه نباید کرد
چون مرض و عرض جمع شوند اول معالجه مرض باید کرد مگر وقتیکه عرض غالب
اید چنانچه در وجع که عرض قولنج است استعمال مخدرات جایز داشته و از ضرر
قولنج اندیشه نکرده اند و این مجموع که گفته شد بحدس طبیب نارسیده اند و بباید
دانست که غیر ازین معالجات که گفته شد معالجات دیگر است مثل تفریح و
تنشیط مریض باخبار و حکایات ملایم و احضار دوست و آوازهای لطیف و
بوهای خوش و از انجمله انتقال هوا بهوای و از مسکنی بمسکنی و تغیر نبات

متأثر بود مثل آنکه صبی احول را تکلیف کنند که نظر بگوشهٔ چشم کنند و صاحب لقوه
را که در آینه حتی نظر کنند و امثال این بسیار است و همه تقدیر آفریدگار است
چه بتقدیر صحت بواسطه این اسباب حاصل میگردد و بتقدیر او صحت بواسطه
این امور زایل گردد او است قادر بر هر چه خواهد خواست هر چه خواهد کند فایده
دیگر در فالج بلغمی بول سرخ هم میباشد اگر فالج جانب راست بود سبب آنکه
غذا که دارد بدن میشود او را احتیاج استحاله لاحق میشود که هر یک را ابهم گویند
چنانچه بیان نموده شد در مواضع خود غرض آنکه همراه این غذا آب هم
در همه جا میرود و همه اعضا را غذا میرساند و اگر آب همراه غذا نباشد رسیدن
غذا بهمه اعضا متعذر میباشد چرا که غذا غلیظ است و آب او را رقیق
میکند و بعد رسانیدن غذا آنچه آب باقی می ماند بر حج قیقری بر میگردد اول
در عروق می آید و از آن جا در کبد و از کبد در کلیه و از کلیه در مثانه و

از

واز راه مثانه از احلیل بیرون می رود و کبد بسبب قوة خود دم را
از آب جدا میکند و بول صافی می آید و بسبب ضعف خود قادر بر جدا کردن
دم از آب نیست پس بول با وجود برودت مزاج سرخ خواهد بود همین
نسبت است کسی که حنا در دست می بندد بول او سرخ می آید **لقوه** و آن
علتی است که اندر عضلهای رو افتد و چشم و ابرو و پوست پیشانی و
لبها از یک جانب فرو کشیده شود و از هیئت طبعی بر گردد و لب بالایی
با هم وصل وصل نشوند و آدمی از مکیدن و نفخ عاجز شود و الف اگر نفخ زند
نفخ از یک جانب بر آید نه مستوی چنانچه نتوانند اظهار سراج نمودن و پلکهای
چشم نیز علی ما ینبغی منطبق نشوند و این همه که گفته شد وقتی است که علت
در یک شق وجه بود و این بیشتر افتد اما گاه باشد که علت در هر دو شق
وجه باشد که شعبه های هر دو جانب را بگیرد درینوقت هیچ کجی در وجه ظاهر

و لقوه بسبب یا فالج و تشنج [illegible]

نمیشود لاکن در انطباق اجفان خلل می افتد و دیگر اعراض زیاده میشوند
که در یک جانب بود کما حکی الرازی ان رجلا احتجم واطال الجوع فحدث
به لقوه لم یتوح منها فمه لاکن عسر علیه انطباق احد عینیه ولم یمکن انطباق الثانی بتیر
قطعا و ان بر دو قسم است تشنجی و استرخایی قسم اول در لقوه تشنجی علامت ان
تمدد پوست پیشانی و در پوست سر و ناحیه کردن تشنج پدید آید و آب از
دهان کمتر آید و پوشیدن چشم که جانب سلیم است متعذر بود فایده در تشنج
یابس قلت ریق و براق ظاهر است و در مادی ریق و براق زیاده از
یابس ساده میباشد علاج لقوه تشنج ساده علاج بدارد و لقوه تشنج یابس
مادی میباشد بلکه از بود اصلا حسن علاج بود اگر از احتراق صفرا باشد
مار الجبن و اگر از احتراق بلغم یا دم یا سودا بنفشه باشد دیگر بهتر از جوب حبنی
جبری دیگر نیست و انشاء الله تعالی در بحث مالیخولیا ذکر مار الجبن و جوب حبنی

بتشنج یبسی سبب [illegible] سودا [illegible]
علاج [illegible]

و در تشنج رطوبی طرف علیل
جانب سالم کشیده میشود و ماوف
مسترخی میشود و طرف سلیم کشیده
میشود و جنس [illegible] افتد
علا

دارو

خواهد آمد اگر لقوه تشنجی مادی بسبب احتراق دم باشد و مزاج شخص صفراوی بود
از اماراة الجبن فایه میکنند لیکن بعد فصد چون سوداوی دموی یا بلغمی بود از فصد
بر می آید **قسم** دویم در لقوه استرخایی و این چنان باشد که عصبها و
عضلها یکجانب بسبب رطوبت رقیق که از دماغ فرود آید تر و آغشته و سست شود
و مجاری روح منسد گردد و بدان سبب حرکت آن اندامها سست شود و
فرو ریخته گردد **علامت** آن استرخا و ضعف حرکت دهن و قلب چند و جلد و
فرو آمدن جفن زیرین چنانچه جفن بالا به آن نرسد و اشک از چشم سایل
بود و کند و رنت حواس **علاج** بدستور فالج بلغمی **فایده** فرق در تشنجی و استرخایی
آنست که جالینوس میگوید در زبیست که در میان کام می آید و جدا ی
بر همه استخوانها از وی بدانست و اندرون دهان غشا رنگی هست که
این غشا با آن پیوسته است پس هرگاه لقوه استرخایی شود در هر شقی که

استرخای بود غشای کام‌ها بطرف مسترخی میشود و متغیر اللون و ذی رطوبت
مینماید و طریق و بدیش آنست که طبیب انگشت بر زبان مریض نهد تا زبان
فروتر نشیند پس در کام او نظر کند پس اگر ورم غشا در جانب نا وف استرخا
واقع باشد حکم کنند که لقوه استرخائی است و در تشنجی این علامت نمیباشد
و دیگر اعراضی که در تشنجی گفته شد از تمدد پوست پیشانی و دهن و دو بنا در استرخائی
نمیباشد و الف در استرخائی بلکه قطعاً حرکت نمیکند و در تشنجی حرکه میکند اگر
علیل جهد کند لاکن با بلک و هم منطق نمیتواند شد فایده محمد زکریا گوید هر که
مستعد لقوه باشد از حجامت اندر علت لقوه افتد و میگوید دو مرد را دیدم
اندر یک روز حجامت کردند و هر دو پیش از حجامت تخم مرغ خورده بودند
هر دو را اینها نزول لقوه پدید آید و هم او میگوید مردی حجامت کرد و پس
از آن گرسنگی کشید و بر الّقوه شد و دهان و روا وکج شد چران بود که

جسم بر هم تواند بود و هرگاه آب خوردی از دهان میریخت سبات خواب
طویل مفرط بود چنانکه بدشوار بیدار شود و سبب آن بود مزاج بارد بود مادی
یا ساذج و اگر مادی بود علامت آن ثقل سر و سیلان آب از بینی و کثرت
بزاق و جستن چشم از بر و صورت اشتهاء از خواب بود علاج منضج بلغم و مسهل
آن حقنه بلغمی که ذکر شده بعمل آرند غذا دستور امراض بلغمی و اگر بود مزاج ساذج
بود که عارض گردد دماغ را علامت آنست که سبب بروشنه بدیه که سر را رسد و
و یا بواسطه ادویه مخدره که از داخل یا خارج استعمال فرمایند مثل افیون و
شوکران پیدا گردد و یک علامت آنست که در وجه نمد و نباشد و لون وجه
مایل بطرف سبزی باشد و در نبض صلابت و نمد بود و نبض متفاوت
باشد یعنی زمان سکون که واقع میشود در میان حرکه انبساط و انقباض طویل
باشد کبید و در المسک حلو و مفرد و بطوس و بروغن بابونه و شبت بزنین

سبات مادی

سبات ساذج

[illegible]

سهر نمایند و دفع مضرت ادویه مخدره کنند و گاهی سبات از زیادتی دم باشد — تحت سهر

علامتش حمرت عینین و انتفاخ اوداج و سرخی چهره علاج اینست فصد قیفال — سهر صفراوی

اکثر اوقات و حقنه های حاده در سبات بلغمی بسیار فایده میکند سهر بیداری

و بیخوابی که از حالت طبیعی خارج باشد و آن اقسام است یا بسبب غلبه صفرا میباشد

علامت آن زردی رنگ و خشکی دهن و مرارت فم بود علاج روغن کدو

با شیر دختر در بینی چکانند و ادویه مبرده دهند صفت آن شیره مغز تخم کدو

و مغز بهدانه و تخم خرفه مقشر در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده — سهر سوداوی

غذا ماء الشعیر قلیه جوجه مرغ و لخلخه های بارده استعمال نمایند سهر اگر ازین

مبردات بر طرف نشود مسهل صفرا دهند و اگر از سودا بود علامت آن خشکی

دهن و خیالات فاسده علاج تنقیه سودا است و ماء الجبن فایده میکند و اگر از غلظ — سهر بلغمی

تنقیه بود بیشتر ماء الجبن دهند و اگر بسبب بلغم مالح باشد علامت آن رطوبت

آن

متحیرند در مرض عین و گرانی کم در سر و جلد بیدار شدن از خواب علاج

منضج و مسهل بلغم و صفرا دهند غذا قلیه خشک دهند و پرهیز از غذاهای یکبس و قرص لعف

نمایند بیه مالیدن کف دست و پا و آواز آب یاد موجب خواب بود و همه اقسام

سهر را مفید است والف اطراف علیل وقت شب محکم ببندند و از بکه گردن و

ملکی منع فرمایند و در روبروی او روشنی چراغ و شمع بسیار بگذارند و

نزد او مردمان بسیار از اقارب و دوستان جمع شوند و نقلهای عجیب و غریب

کنند و قصه بخوانند تا او را اعیا و ماندگی حاصل شود آنوقت دست و پا

بکشایند و روشنی دور نمایند و مردم خاموش شوند البته البته خواب می آید

و این تدبیر مشکر است در جمیع اقسام سبات سهری مرضی باشد که از اجتماع

اسباب سبات و سهر حادث شود علامات آنست که گاهی خواب طویل باشد و

گاهی سهر و گاهی سهر مفرط و ردی برآمده باشد و رنگ آن سرخی یا

و دیگر از اخلاط صفرا و دم شود و علامتش حمرت عین و سرخی جرم الورحلق و غضب سبب صفرا علاجش فصد و مسهل صفرا دهند اگر احتیاج افتد و حقنها و دیگر هم فایده میکنند

بسیاهی مایل باشد فایده در هر قسم غلبه بلغم بر صفرا میباشد علاج منضج و مسهل

بلغم باید که ادویه صفراوی باشد صفت ان بادیان سپستان بادیان مویز منقی توت

بیخ کبر پوست بیخ کرفس بر سیاوشان اصل السوس مغز تخم کلسرخ تخم کاسنی

یکوب گل بنفشه در عرق بادیان عرق عنب الثعلب نیم ناویکوشانند ثلث

که بماند مالیده صاف نموده گلقند افتابی سائیده حل نموده استعمال نمایند و

در مسهل فلوس خیارشنبر سنا بر گلبن خراسانی اضافه نمایند و دیگر تدبیر

همان قسم است که ذکر یافته وحقنه بلغمی اگر ضرور باشد بدهند سر سبانی

علامت ان غلبه صفرا زیاده بر بلغم علاج منضج و مسهل صفراوی باید که

ادویه بلغم صفت ان عنب الثعلب گل بنفشه تخم کاسنی یکوب سپستان

پوست بیخ کاسنی کلسرخ مویز منقی گاوزبان جوشانیده صاف کرده شربت

نیلوفر شربت بنفشه داخل کرده استعمال نمایند و در اخراج مسهل فلوس خیارشنبر خشت

بحث سر

سر صفراوی

سر سوداوی

سر بلغمی

سناءمکی اضافه نمایند و در روز بیستم بدیدیم تخم کنوچه جوشانیده با لعاب ریشه خطمی و بهیدانه

و حقنه هم بشرط ضرورت میکنند و دوای آن همانست که در تسهیل ذکر شده

لیکن تیل شیرین و نمک زیاده کنند غذا قلیه خشکه آب نخود مالیخولیا یعنی خلط

سیاه است و این بیماری را باسم سبب نام کرده اند و آن تغیر ظنون و

افکار بود از مجرای طبعی طرف فساد و خوف و سبب آن مره سودا بود یا اخلاط

سوخته بود که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن ممتلی بود و لیکن شرکت

مراق بیشتر باشد مالیخولیا که از امتلای بدن باشد آنچه از امتلای بدن و دماغ

از مره سودا باشد علامت نحافت بدن و سیاه لون و خوردن اغذیه مولد

سودا و مثل سمک مالح و گوشت بز کهنه بود و تقدم کدورت و تعب بطول و صلابت و

اختلاف نبض و صفای قاروره و تنهائی را دوست داشتن و نظر در

زمین با خیرگی کردن و تا دیر در همان حالت ماندن و کثرت غم و فکر و سکوت

ومثل بیدانه

و بضعف دل کشیده باشد علاج استفراغ بوده اند نمایند بفصد باسلیق وجوب چینی
بدهند و مقویات قلب استعمال ارند مثل خمیره گاوزبان عنبری و دواء المسک بارد
طریق استعمال چوب چینی بگیرند چوب چینی که کم گره باشد و رنگ گل گلاب
داشته باشد و اگر در آب بیندازند بالا هم نیاید و نشستن هم نشود و کرم خورده
نباشد و آن را ورق ورق کنند روز اول یکماشه از آن در چارده سیر آب
با نسق ملایم بجوشانند تا نصف بماند پس آن را صاف نمایند و ثفل آن که بماند باحتیاط
تمام نگه دارند پس روز دویم دو ماشه چوب چینی با آن ثفل مذکور بطریق مسطور
بجوشانند تا نصف بماند با صاف نموده ثفل باحتیاط نگه دارند روز سیوم سه ماشه
با ثفل مذکور بدستور بجوشانند تا نصف بماند بعوض هر روز یکماشه دو ماشه سه ماشه
اضافه نموده تا بیست توله رسانند و بطریق موصوف هر روز بجوشانند و دو هفته
باضمانده سر دیگ را از آرد تا بخار بر نیاید و بالای آن چیزی گران بگذارند
بند نمایند

شرح تخفیف در صورتی که دل ضعیف باشد تخفیف دوا ... نمایند
... و ... ...

وجمله

و صباح دیگ سربسته تر و علیل ار بند و زیر کرسی مشبک دیگ گذارند و

علیل را بر کرسی بنشانند و خمیر از دور دیگ آهسته آهسته دور گیرند تا بخار

به آهستگی برآید و زینهار دفعةً سرپوش برندارند تا بدن را نسوزد و بگویند

تا عضو نا دف مجاری او و داشته بخار بگیرند با آن وقت که قریب بغش شدن

برسد آن وقت موقوف نمایند و یک قدح یا دو قدح همان وقت در وقت

بخار گرفتن از همین آب بیاشامند پس بتدریج در خوردن آب مذکور تدریج نیست

هر قدر خواهند بخورند و در وزن چوب چینی چنانچه زیادتی کرده اند همین قسم

کم باید نمود بتدریج یکماشه دو ماشه کم نمایند تا که در ایام معهوده تمام بود و یکمرتبه

کم نباید کرد و ارشاد استاد اگر اثر هوا زدگی در اثنای خوردن شود مضایقه

نیست و اگر تب حادث شود چوب چینی موقوف میشود اول منضج مسهل داده

چوب چینی شروع میشود و اگر درسه چار روز تب رفع شد باز شروع چوب چینی.

تبس مدرج

میکنند مضایقه ندارد و ملاحظه عرق را خشک کرده از لحاف بر آید و تغیر
لباس نماید و مجموع آب چوب چینی در تب و روز صرف نمایند و اگر مریض را
تحمل و قدرت باشد هر روز بخار بگیرند و الا دو روز در میان و طعام از همان
آب بپزند و بخار تا چهل روز بگیرند و غذا قلیه خشک بسیار کم نمک چرب خوردن
مضایقه ندارد و پلاو دال از هر قسم کم نمک همراه نان بدهد اگر نمک کم داشته
باشد مضایقه ندارد و طعام کم شیرین هم میدهند و در هیچ جا نشینند که مطلق
هوا نرود و بعد از فراغ از چوب چینی تا چهل روز جماع مضر است و در عین
چوب چینی بطریق اولی و برای مزاج سرد موسم ربیع بهتر است که آمد گرماست
و برای مزاج حار خریف بهتر است که آمد سرماست و اگر کودا خود مبقها باشد
و یا از احتراق بلغم باشد رطوبت متحرین و سیلان لعاب از دهن و بلادت و کسل
و سکون و قلت اضطراب **علاج** تنقیه از بلغم نمایند و بعد از آن چوب چینی دهند

هم کم نمک مضایقه ندارد

واگر ضرور باشد فصد باسلیق کنند و اگر از احتراق صفرا باشد **علامت**
آن جنون و تحیر و بدیان و اضطراب و استعمال اغذیه حاره با شدت و مراره فم
و خشکی دهان و غضب و دشنام و صیاح و صفرت لون و سهر و قلت سکون و
حرارت ملمس بدن بنظر مثل نظر سباع کردن و تقدم استعمال اغذیه حاره باشد
سبز از علامت بلغمیت و مراره فم و خشکی دهان **علاج** فصد باسلیق و تبرید
بنشره دهند مثل شیره تخم خرفه مغز شیره مغز تخم کدو و شیره مغز تخم هندبا و در
عرق عنب الثعلب عرق کاسنی سبز آورده شربت نیلوفر حل کرده استعمال
نمایند غذا افلیه خشکه ماء الشعیر و ماء الجبن سرکه دهند **صفت** آن بیارند شبر
بر سرخ موی زاغ چشم که از وضع حملش چهل روز گذشته باشد او را
معلف کنند یک دو ساک اسفاناخ و کاهو در یک سیر شیر سرکه انگوری سکنجبین
سرکه نمک لاهوری و فلفل کشته مغلیان آید باید داخل کرده بجوب انجیر مقشر

بسر چهار باره بر هم زنند تا شیر باره شود پس از پارچهٔ لطیف دو ولای یکلا ز بند

تا آب از بیخ جدا شود و این جوش در ظرف سر قلعی باشد پس آب را

در ظرف چینی نگهدارند وقت صبح باز بجوشانند و کف‌ها را بگیرند باز از پارچه

دو ولای مذکور بگذرانند پس روز اول شش دام او ۳ دفعه با شربت

نیلوفر بنوشند بحساب نیم انار سه توله فلوس گرکری بفاصله یک و نیم گهری و بعد

هر نوشیدن صد و پنجاه قدم راه بروند و هر روز بقدر یک و نیم دام و دو

دام اضافه نمایند تا به نیم انار شاه جهانی برسد و در نیم انار سکنجبین افتیمونی

شسته شود شربت نیلوفر داخل کرده تا سه روز چهارم توقف لا بر خورند و هفت

ماشه تا یک توله بخورند و علی هذا القیاس سه جلاب سه جلاب چهار جلاب میدهند

صفت سکنجبین افتیمونی اسطوخودوس پنجدرم بسفایج ده درم بادیان پنجدرم تخم

شاهتره پنجدرم افتیمون ولایتی ادرم سقاقل مصری ادرم برگ سنا مکی

عالم

نوشند زرد

ادرم

۱۰ درم پوست هلیله کابلی ۱۰ درم هم کوب کرده در سرکه پنجاه درم بحب سازند

و با حبه سفید هم اثار بقوام آرند **نسخه** سفوف لاجورد پوست هلیله سیاه ماشه

پوست هلیله کابلی ماشه پوست هلیله زرد ماشه اسطوخودوس ماشه

افتیمون ولایتی ماشه نمک سیاه ماشه نمک لاهوری ماشه حجر ارمنی
حجر یهودی

ماشه برگ فرنجمشک ماشه لاجوردی تمام ماشه معمول کوفته و بیخته سفوف سازند

و بعضی اوقات از زیادتی صفرا که دهن تلخ میشود در مسهل بدون سفوف

تمر هندی تولہ شیر خشت تولہ ترنجبین تولہ صاف نموده گلقند آفتابی تولہ

سائیده حل نموده روغن بادام ماشه داخل کرده به استعمال آرند و اگر با صفرا

سودا هم باشد چنانچه درین قسم جلاب مذکور با سفوف میدهند **فایده** اگر در ابتدای

ایام ماء الجبن کسی را حمی شود ماء الجبن موقوف کنند معالجه حمی مقدم است

نسخه سفوف لاجورد باب برادر صاحب حکیم محمد خان صاحب پوست هلیله زرد
دو ماشه

نسخه سفوف ... لاجورد در حاشیه نسخه ... لاکن حکایت چنانچه نوشته شده ... بعض بود از نسخه صاحب نوشته شد

خراسانی

پوست هلیله کابلی توله پوست هلیله سیاه توله آمله مقشر توله گل سرخ توله برگ

سنا مکی توله تربد سفید ۸ ماشه مجوف غاریقون ۲ ماشه لاجورد مغسول ۲ ماشه

بسفایج فستقی ۶ ماشه کوفته بیخته در روغن بادام شیرین ۲ توله چرب نموده یک

توله بخورند الف اطریفل بادکاری از معمول محمد خان مرحوم حضرت میرزا محمد اکبر جانب (رحمه)

گرفته شد صفت آن اسطوخودوس بسفایج فستقی توله پوست هلیله زرد توله

پوست هلیله کابلی توله هلیله سیاه توله و افتیمون ولایتی برگ سنا مکی توله

گل سرخ توله لاجورد مغسول توله کوفته بیخته بشوق سازند و معمول حکیم خان صاحب

مرحوم همین معمول ها نصف جهت قبله مدظله بود مگر در ماء الجبن اکثر زرویه شارح

اسباب مرعید نوشته اند و میفرمودند که من این ماء الجبن مردمانی را بسیار داده‌ام

نفع کرده صفت آن نسخه موافق قاعده مذکور بجوشانند و در جوش سکنجبین

صادق الحموضه بیندازند چنانچه شارح اسباب گفته است لیغلی فی قدر غلیه نبذه

دیگر

ويصب على كل رطلين ثلث رطل من السكنجبين الصادق الحموضة وروزميل

اين قسم معمول ايشان بود كه در ماء الجبن بنم اثار شاهجهان آباد سبب

افيمون ولايتي و ماشه در سره بسته تحت تشد صبح يك جوش داده ماليده صاف

نموده فلوس خيارشنبر ۴ توله مربتدي ماليده پنج توله ترنجبين خراساني

۴ توله شير خشت مصفي ماليده ۲ توله صاف نموده سكنجبين ۴ توله افيموني

حل كرده در سفوف لاجورد هفت ماشه يا نه ماشه ۳ ۱ برگ سنا ربكي كوفته بيخته

در روغن بادام ۲۰ ماشه ممزوج نموده شير گرم بنوشند وصد قدم راه روند

واگر سبب ماليخوليا غلبه دم باشد علامت آن سرخي رنگ مايل بسياهي

وسرخي چشم وخنده و فرح عظيم و عظم نبض وسرخي قاروره وتقدم تدبير

مسخن ومرطب وانتفاخ عروق علاج فصد باسليق كنند ومطفيات خون

دهند مثل عرق شاهتره پنج توله عرق عنب الثعلب پنج توله عرق كاسني ۵ توله

بگیرد کشنیز خشک ۱ ماشه شیره مغز تخم کدو ۶ ماشه برآورده شربت نیلوفر ۲ توله
حل کرده استعمال فرمایند **نسخه** خیسانده آلوی بخارا ۹ دانه صندل سرخ
۳ ماشه صندل سفید ۳ ماشه زرشک بیدانه ۳ ماشه همراه عرقیات که درین مذکور
است بسیار فایده میکند و ماء الجبن سبز بار دهند که نافع ترین اشیا است
موافق مالیخولیای صفراوی لیکن بیشتر بد کمتر از صفراوی دهند **فایده** اگر غلبه
دم بسیار باشد اول فصد صافن کنند بعد ازان فصد باسلیق و اگر در مزاج
ضعف باشد خون بدفعات گیرند و فصد صافن در ذات الجنب همین گیرند
و در مالیخولیا نگیرند **صفت** ماء الجبن سبز بار شب در ظرف سرقلعی یک آثار
شیر گرم کنند و از آتش فرود آورده چهار ماشه سبز بار خشک و اگر تر باشد
۹ ماشه داخل فرمایند و در شیر خوب بمالند بعد ازان سرپوش پوشیده یک گهری
بگذارند تا سرد و منجمد شود پس یکبار در طولاگاه عرق صافی گیرند تا آب جدا شود

پس از پارچه صفیق دو دولا کرده زیر سینه در لحاف حبسی نگهدارند پس وقت صبح باز
جوش دهند و کفهایش بگیرند باز آنچه مذکور کرده زیر سینه بنشینند دوام قسمیکه ذکر
یافته شروع نمایند فایده دیگر آنکه اگر منظور از دادن ماءالجبن فقط تربیت
بدن باشد ماءالجبن بیزباره دهند و از چهار دوام شروع کنند و آهسته آهسته
افزایند تا دست هابیابند و ماءالجبن شیر که ندهند و اگر منظور تربیت بدن
و اخراج مواد بود آنوقت غیر ماءالجبن بیزمایه دهند و ماءالجبن شیر که بیاید داد
مالیخولیا مراقی و خراش این است که خلط سوداوی جمع شود در معده یا در ماساریقا
یا در طحال یا در مراق پس متصاعد شدن ابخره مظلمه از هر عضویکه محل ماده باشد
بشرکت آن دیده بدماغ برسد و محدث اینمرض گردد از آنکه ماده مذکور در هر
عضویکه بود و مستقر شود نفخ در مراق واجب میکند بلفظ مراق منسوب
ساخته اند و بجهت لزوم نفخ علت نافخه و ریح مراقیه نیز نام نهاده اند که قال

مالیخولیای مراقی

شارح اسباب مراق بتشدید قاف پرده است بر بطن زیر جلد بالایی
صفاق زیر صفاق ثرب است و زیر آن احشا و هرچه را حجاب بطن نامند
و در حدوث مرض مراق که قسمی از مالیخولیا اختلاف بسیار است و حق پیش
محققین که در قعر معده ورم سوداوی بهم رسد و از آن ابخره سوداوی
متصاعد شده و تحت مراق مجتمع میشوند علامت آن قراقر شکم خیالات
سوداوی و وجع بین الکتفین و اکثر قی شدن و جشاء حامض و خالی و
قلت استمرا و کثرت بزق و وجع تمدد و انتفاخ نافخه و حرقه در معده و
مراق ظاهر شدن و سینه تنگی کند و از دهان لعاب بسیاری آید و شکم منتفخ
کند و غایت نرم شود و گرسنگی کاذب و شهوت کاذب مفرط بود و
ت عند بخارات احساس کند بیمار و الف در هنگام احساس تصاعد ابخره در یابد
که حنک و لهاة بملاقات عند ملاقات بخارات سوخته میشود پس ابخره مبدا

علامت

او طحال بود با وجود علامات مذکوره گواهی میدهند عظم طحال بر مزید یبس سوداوی

علاج نخست فصد باسلیق کنند و بعد آن شیره مدرات بنوشانند **صفت**

آن خیارین ۱۰ توله مغز تخم خربزه ۱۰ ماشه خار خسک ۶ ماشه در عرق عنب الثعلب ۱۲ توله

شیره بکشند گلقند آفتابی ۳ توله سائیده حل نموده شربت خشخاش ۲ توله

اضافه نموده بنوشانند **تنبیه** اکثر اوقات در حار المزاج صفرا زیاده

میباشد اگر بدل گلقند شربت نیلوفر یا شربت انارین یا تخم خرفه خشک بسیار

فایده میکند و آمله مربی با ورق نقره با عرق گاوزبان و گلاب شیر گرم

و عرق صندل غرض که اگر اول ماء الجبن بدهند بعد از آن استعمال مقویات

معده آمله مربی و دوا المسک بارد یا خمیره مروارید بکنند بسیار فایده میکند

و اگر ازین فایده نشود پس ماء الجبن بنوشانند بدستوری که بالا گذشت و

اگر مزاج وی تنها صفراوی باشد ماء الجبن شکر دار یا بزوری در بلغم مسهل منضج

علاج
صفت
[illegible]
صفت

ابتدا نباید داد و اگر ماده کمتر بود و خوف زیادتی حدت و عفونت در

انتشار ماده طرف تن باشد اول مسهل خفیف دهند صفت آن فلوس فایده

خیار شنبر ده تولد شیر خشت ده تولد ترنجبین ده تولد مالیده صاف نموده روغن بادام

ده ماشه داخل کرده تناول نمایند فایده مراق اگر بسبب کثرت طحال باشد طحالی مسهل

در این منع نفرموده اند علاج منضجات بود داده مسهل بدهند فایده

اگر مردمان مراق دارند که بسبب زیادتی خون محتاج فصد بود که شش چهل

روز از علاج میشوند پس روز چهلم فصد اینها باید کرد چنانچه شارح اسباب

فرموده و الفصد فی کل اربعین یوما او اقل من ذلک او اکثر بحسب المزاج الکائن

الدم غالبا من الباسلیق و اخراج الدم بقدر القوة و الحاجة و ینبغی ان یوسع

الفصد لیخرج غلیظ الدم و عکره تنبیه اگر اقسام امراض را دیر بود و بکلی نباید شد

فایده آنچه در متن مذکور شد علاج مراق حار است و گاهی بسبب بل ندرت مراق

مراق نبود

باید و بسیار میشود و علامت آن مثل علامت حارست مگر آنقدر هست که درین ازدیاد

ازاد ورایند به یا زده دفعه فرستی بیماید و از تحکمات منقطع میشود و علاج این اول خود چوب

چینی است و اگر میسر نشود مارالجبن از شیر سنز باشیر باد یان همراه مسهل بلغم و سودا

فایده دارد و از انواع مالیخولیا مانیا بود و آن جنون سبعی بود علامت

آن غضب و قصد ایذا او از انجمله داء الکلب است و آن بیشتر از احتراق دم حادث

شود علامت آن ضحک و لعب عبث و قصد اذیت مردم باشد مانند طبیعت کلاب

قطرب علامت آن تحرک بسیار و بی آرامی و از مردم گریختن و ابله دست

عبوس بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات قروح میشود و علاج آن مانند

علاج مالیخولیا عشق و آن مشتق است از عشقه که نوعی است از لبلاب و از آن

دی است که چون بر درخت پیچد خشک کند و از آنکه این مرض نیز خداوند خود را

خشک میکند به این نام میخوانند قال الشارح قد العشق ماخوذ من العشق

عشق

الذي اذاقني الفصان جفف رطوباتها ايضا صحاح است که مردم از شوق خود بر
خويشتن همه ميکشند و پس از قرار گرفتن عشق اشاره ميشود بماليخوليا از لزوم غم و حيرت و
حدت و خاموشي و قلت مباشرت اعمال و معني خود بر خويشتن آوردن بر خود
است که شخصي بر بعضي صور فکر بسيار کند و بر ديدن او مايل شود خواه معشوق
بود يا نه و گاه باشد که بسبب ازدياد شهوت و کثرة فکر جماع شوق ديدن صاحب
جمال شود هر چون که باشد هر گاه بسيار فکر ميکنند خون ميسوزد و سودا ميگردد
و باعث استحکام گردد علامت عشق است که آدمي خاموش در
هر چه بشنود بار بعد فراموش نمايد و عينش غاير بوند و حرکت
و خشک باشند مگر بهنگام گريستن و چنان معلوم شود که گويا همين
لذيذ توجه دارد و از غايت محبت چون بملاقات محبوبه نميرسد
مردمان تنفر ميباشد و تنهائي را عزيز شمرد و اختلاف

از نشان وی است خاصه اگر محبوب را به بیند یا نام وی بشنود و نفس صعدا
نفس ممدود را گویند چنانچه جالینوس نقل کرده است که زنی بر مردی عاشق
بود و چون بوصال او نمی تواند رسید حال تباه داشت و قریب بمردن رسیده
بود مرض او معلوم نمی شد نزد من آوردند و علامات مذکوره همه در وی موجود
بودند هر قدر که سبب غم می پرسیدم جواب نمیداد و در نبض اختلاف داشت
بکتمان سبب غم دست بر نبض او گذاشته و ذکر نامهای مردم را شروع کردم
لونی بهر کدام که عاشق باشی بملاقات رسانم جواب نمیداد تا ذکر
کرده خاموش شدم حالت او دگرگون شد و لون او متغیر گردید
ف بینید اگر دیس برای تفتیش ذکر رجل رجل دیگر کردم اینحالت
ها بذکر شخص اول کردم حالت زیاده از مرتبه اول تباه شد
او رسانیدم و ملاقات کنانیدم مرض او را زایل شد علاج

عشق

الذي اذا في القضبان جفف رطبها دانير صحارست که مردم از شوق خود بر

خویش همه میکشیند و پس از قرار گرفتن مشار به میشود بمالنخولیا از لزوم غم و حیث

حدت و خاموشی و قلت مباشرت اعمال و معنی خود بر خویش آوردن بر وجود

الست که شخصی در بعضی صور فکر بسیار کند و بر دیدن او مایل شود خواه معشوق

بود یا نه و گاه باشد که بسبب ازدیاد شهوت و کثرة فکر جماع شوق دیدن صاحب

جمال شده بر چون که باشد هر گاه بسیار فکر میکند خون میسوزد و سودا میگردد

و باعث استحکام کرد و علامت عشق است که آدمی خاموش و سر نگون

و هر چه بشنود یا به بیند فراموش نماید و عینش غایر بوند و حرکت بسیار

و خشک باشند مگر هنگام گریستن و چنان معلوم شود که گویا همیشه چیز

لذیذ توجه دارد و از غایت محبت چون بملاقات محبوبه نمیرسد از صحبت

مردمان متنفر میباشد و تنهائی را عزیز شمرد و اختلاف نبض و

ان

ازشان وی است خاصه اگر محبوب را ببیند یا نام وی بشنود و نفس صعدا
نفس ممدود را گویند چنانچه جالینوس نقل کرده است که زنی بر مردی عاشق
بود و چون بوصال او نمی توانست رسید حال تباه داشت و قریب بمردن رسیده
بود مرض او معلوم نمیشد نزد من آوردند و علامات مذکوره همه در وی موجود
بودند هر قدر که سبب غم پرسیدم جواب نمیداد و در نبض اختلاف داشت
بکتمان سبب غم دست بر نبض او گذاشته و ذکر نامهای مردم را شروع کردم
…گر تو بگویی بهر کدام که عاشق باشی بملاقات رسانم جواب نمیداد تا ذکر
…ل و بگیر کرده خاموش شدم حالت او دگرگون شد و لون او متغیر گردید و
…هم اختلاف نبض آگرد پس برای تفتیش ذکر رجل رجل دیگر کردم اینحالت
…نشد پس باز ذکر شخص اول کردم حالت زیاده از مرتبه اول تباه شد
…بعاشق او رسانیدم و ملاقات کنانیدم مرض او را زایل شد علاج

در تریطیب مزاج کوشند از دوا و غذا و تدبیر مثل استحمام بمیاه عذبه و تدهین
و تمریخ بدان و بهان مرطبه که بارها ذکر یافته و مشغول کنند او را به اشتغال که محبوب خود را
فراموش سازد و آنچنان باشد که به استماع مزامیر و غنی و احادیث و حکایات
زنها و قصه‌ها و نقل‌های عجیب و هرچه مناسب طبع بود مثل سیر دکاکین و باغات
و علی هذا القیاس مشغول دارند و از جانب معشوق سخنان نفرت افزا نقل کنند
بقسمیکه او را ثابت شود و دروغ نداند و اگر مجرد بود نکاح کرده دهند که از
جماع با غیر محبوبه هم مرض زایل میشود و هما امکن سعی نماید که بوصال محبوبه رسد که جماع
کردن با او اثر تمام دارد کما قال القرشی رأینا من کان به مرض قوی جدا و قد
بلغ به الضعف الی حد کان یعجز عن القعود فحین حضر معشوقه فارق مرضه فی الوقت فارق
اقوی مزاجه فخرج فی قضاء حوائجه فی تلک الساعة دلالة علیه و انجا که قوه را
کفایت کند اگر خلط سوخته را بجز مسهل موافق مستفرغ سازند روا بود و از آنکه

انم فی

اینمرض از عوارض نفسانی است لاکن بدن را هم مضرت میرسد و واجب است که معالجه

نفسانی و تربیت بدن و دماغ بیشتر باید بود **فایده** هرچه گفته شد در ماده عشق

باطل است که از معاد باز میدارد و الا عشق حقیقی که واقع امراض است در وصل

مراد است که نمیخواهد اللهم ارزقنا **کابوس** مقدمه صرع است و آن السنت که آدمیرا

در نوم خیال کند که چیزی گران بر سینه او افتاده است و او را می افشارد و

نفس تنگی کند و طاقت جنبش نماند و آواز نتواند داد و قسمیکه گلوی کسی را

خفه کرده باشد همان حالت او را پیدا گردد و حینیکه این خیال او را پیدا شود همان

وقت خبردار میشود و اینمرض بسبب ابخره اخلاط بارده غلیظه که بدماغ میشود

علاج همه ها بیان نموده شد اگر در قوت به باشد فصد کند و الا تنقیه بدن از

اخلاط بارده نمایند و اگر از احتراق صفرا باشد ماء الجبن فایده دارد و

کابوس منذر مالیخولیا است یا صرع و سکته **صرع** و آن در لغت افتادن را گویند

صرع

در بعض افعال حرکت و حس بی انتظام میشود و ادمی میافتد لهذا الصرع می
نامند و سبب کلی او سده غیر تامه باشد که حادث میشود در جمیع بطون دماغ
و مجاری کل اعصاب پس روح نفسانی بر حالت طبیعی خود نافذ نمیشود و اعضا
و اعصاب متشنج میگردند و اگر سده غیر تامه باشد حس و حرکت جمله باطل شد
کما یظهر فی السکتة و حدوث سده از اخلاط ثلثه میباشد و بطریق نادر از
صفرا هم و علاماتیکه شامل است جمیع اقسام صرع را انست کما قال سید محمد ابن
یوسف ایلاقی صفرة لون لسان المصروع و لون تحت اللسان خضرة و کلما ضاق
صدره او غضب غضبا کثیرا اثقل راسه و کلما قارب وقت النوبة تغیر الانسان انفعل
و یری احلاما مختلطة کثیرة و النسیان و الجبن و الفزع لکل شی و کل صوت و یقع
له فکر ردیة کصاحب المالیخولیا و الضجر و ضیق القلب و قلة الصبر و ان تعب بادنی
سبب و الغضب ممالا یغضب منه و علاماتیکه مخصوص است هر قسم را اگر بلغم باشد کثرت

مراق و مخاط و کثرت مزید و فقت صرع و کدورت حواس و بلادت و

بیاض لون و بطوء و اختلاف نبض و بیاض و غلظ قاروره و عسر حرکت

بود علاج منضج و مسهل بلغم داده تنقیه بدن نمایند صفت ان بادیان

۷ ماشه بنجبادیان ۷ ماشه برگ گاوزبان ۷ ماشه گل زوفا ماشه اسطوخودوس ۷

عود الصلیب ماشه بر سیاوشان ۹ ماشه الخیر سفید ولایتی ۷ دانه مویز منقی

۱۵ دانه اصل السوس مقشر ۹ ماشه بیخ سوس آسمان جونی پوست بیخ کبر بجماشه

در ... باد عرق بادیان بجوشانند نیم حصه که بماند مالیده صاف نموده گلقند

افتابی ... ساییده حل کرده بنوشند و بعد سه چهار روز هر شب باقیمانده ایارج

فیقرا غاریقون صبر سقوطری ... سوس حب بسته بخورند و صبح برای بدرقه ایارج فیقرا

در همین منضج برگ سنامکی ۱ توله اضافه نموده فلوس خیارشنبر ۲ توله گلقند

افتابی ... حل نموده اضافه نموده روغن بادام ۲ ماشه داخل کرده بنوشند

و بعد تنقیه بدن تنقیه دماغ کنند صبر تربد غاریقون مغز بلشحم حنظل نسخ

در عسل خالص حب بسته هر شب با قیماند بخورانند و بعد رقیه بنا بند داد یا تنقیه

دماغ با یارج فیقرای مذکور فرمایند بعد ان کل زوفا بنجاشه خردل ۲ ماشه در

آب بجوشانند حصه سیوم که بماند مالیده صاف نموده عسل مصفی توله اب کامه

زیاده داخل کرده شیر گرم غرغره کنند و اگر فایده نکند حقنه حاده کنند صفت

ان برسیاوشان خار خسک برک حنظل ره ابعد و مغز تخم خربوزه سبستان

اصل السوس مغز برک سنا مکی تربد سفید مقشر سفایج فستقی قنطوریون دقیق

تخم خطمی و در آب سه اثار بجوشانند تلث که بماند مالیده صاف نموده روغن کنجد

بوره ارمنی داخل کرده دو حصه نمایند و دو دفعه بعمل آرند و قبل ازین به آب

گرم خالص حقنه نمایند غذا ابده بستور امراض بلغمی و اگر سبب صرع سودا باشد

علامت ان نحول و لاغری بدن و کثرت اشتها و خفقان و اختلاج قلب و

خموصه زبد حتی اینکه اگر بر بین افتد زمین بجوشد چنانچه از افتادن سرکه

بجوشد و تقدیم طبون کاذبه و تحلیلات فاسده بود و این نوع از بلغمی

زبون تراست کما قال شارح الاسباب الصرع السوداوی اردو من البلغمي

لان البلغم مناسب بمزاج الدماغ من حيث انه بعدي به من حيث انهما بارد ان

رطبان و المناسب اقل خطرا من غيره لان غير المناسب لا يحدث الا بسبب قوي

وقوت السبب دليل علي قوة الافة علاج منضج و مسهل بود و اد هند صفت

ان بادیان بیخ بادیان بادر نجبویه مویز خرزه افسنتین گل سرخ سرسا و شان

اسطوخودوس عود الصليب تخم خطمي اصل السوس مقشر مرکب بیخ کاوزبان

پوست بیخ کبر مویز منقی در آب بجوشانند حصه سیوم که بماند مالیده صاف نموده

گلقند افتابی مکرر سائیده حل کرده بنوشند در روز مسهل سفایح مرکب سنا مکی

اضافه نموده افتیمون در پارچه کتان بسته در جوشش آخر داخل نمایند مالیده

یغتذی

جاف نموده مغز فلوس مکرر مالیده صاف نموده گلقند آفتابی سائیده و روغن
بادام داخل کرده بنوشند و باقی تدابیر مذکور که در بلغمی است بعمل آرند غاریقون
موصل باشد و بعد از مسهل دوم بلیله کابلی بلیله سیاه در روغن بریان نموده داخل کنند
واگر سبب آن دم باشد علامت علامتش مانند کر غیر فربه و در حالت صرع رو و جبین
ممتلی و روی بر آید و سرخ شود و باشد که رعاف حادث شود علاج فصد
صافن و حجامت ساقین نمایند تا که از مکان بعید ماده منجذب شود و تقلیل
غذا فرمایند و مطفیات خون باستعمال آرند صفت آن عناب ولایتی برگ
شاهتره زرشک بیدانه سپستان آلو بخارا عنب الثعلب در عرق
عنب الثعلب بجوشانند صبح بدون مالیده صاف نموده باستعمال آرند واگر سبب
آن صفرا باشد این نادر افتد علامت آن التهاب و اختلاط عقل و صفرت رنگ و جسم
و کف نمادن و کم خفتن علاج تبرید موافق حالش و تسهیل صفرا که در سرسام

مسهل [illegible] الصبيان
[illegible] سپستان
[illegible] عنب الثعلب [illegible]
[illegible]
[illegible] گلقند
[illegible]

[illegible]

صفراوی مذکور است بعمل ارند و همین قسم ام صبیان هم نامند **سکته**
و انمرضی است که معطل میشوند اعضا از حس و حرکت و سبب ان سده نامه باشد
که در تمام بطن های دماغ واقع شود و این مرض بغتة حادث شود و باشد
که نفس نیز ضعیف گردد که احساس کرده نشود مشابه بمرده گردد و این مرض بس باید
که در جسم نظر کنند اگر عکس ناظر در جسم معلوم میشود زنده است والا مرده یا پنبه
حنبه بر بینی او نهند و تجسس نفس کنند یا ظرفی پر اب بر سینه نهند یا اصبع در دبر او
کنند که او انجا شریانی هست که تا بقای حیات حرکت ازو باقی می ماند
یا اینه نمایند اگر ظاهر شود زنده است والا مرده است و این مرض از دم و بلغم
حادث میشود علامت هر یک بار ها ذکر یافته موافق ان علاج فرمایند **تنبیه**
اگر سکته دموی خواهد بود فصد قیفالین خواهند کرد والا حقنه حاده کرده خواهد
شد **خدر** واین لفظ مأخوذ است بمعنی فتور طرانه انکه فتور لازم این مرض است با اسم

لازم مسمی گشته و جمهور اطبای متاخرین حس تعریف نموده اند که علت اینست

که حادث میشود در حس لمس پس اگر سبب قوی باشد حس بالکل باطل میگردد

و الا ناقص میشود و معلوم میکند انسان در عضو احساس حرکتی شبیه بحرکت مورچه

و مانند خلش سوزن و بعضی از متقدمین خدر را فقط نقصان مخصوص داشته اند

و تشنج بر خلاف آن گفته است کما قال فی القانون الخدر علة آلیة تحدث فی

حس اللمس اما بطلانا و اما نقصانا مع رعشة تا الفان ضعفا و استرخاء ان

استحکم و سبب کلی این مرض آنست که قوه حاسه عاجز شود از نفوذ کردن در اعضا کله

یا بعضه و اسباب جزئیه وی چهار است یکی آنکه ضغط عارض شود عصب را چنانچه عارض

میگردد از کسر و خلع و متغیر میگردد هیئة عضو علاج بتدبیر وی مشغول شوند و عظم

را باز بموضع وی آرند دویم آنکه کسی بر یک حالت بنشیند چون خواهد

که برخیزد پای او خفته باشد یا از ربطه عضو و آنهم ازین قبیل است علاج

در ازاله سبب کوشند مثلاً قسمیکه شکسته بود آن هیئت را بتقریبی نمایند و عضو
را بمدار او وافق طرف بالا نمایند و در رباط رباط را بکشند سیوم آنکه در
عصب سده افتد از خلط غلیظ خام و علامت این همانست که در فالج بلغمی
گفته شد ولی حسّی زیاده و بیاض لون درین قسم میباشد علاج منضج
و مسهل بلغم دهند قسمیکه در فالج و اکثر امراض بارده منقول است نکته درین
قسم دادن حبوب ایارج معه بدرقه نفع تمام دارد چهارم آنکه سده بسبب سودا باشد
علامت آن خشکی موضع و کدورت لون علاج فصد باسلیق نمایند و حبوب
جبنی بدهند و ماء الجبن هم فایده دارد فایده ماء الجبن وقتی فایده دارد
میکند که سودا از احتراق صفرا باشد و الا مسهل فایده دارد و حبوب جبنی نخود
است اختلاج جستن اندام بود و جستن ابرو و چشم و رو و لب بیشتر از ریاح
میباشد علامت ریح بارد سردی موضع و از بالا پایین آمدن علاج منضج

و مسهل بلغم دهند **علامات** ریح حار سوزش موضع و از پائین بالا رفتن **علاج**

منضج و مسهل صفرا دهند **فایده دیگر** در بعضی اوقات ریح بسبب میباشد

چنانچه صاحب تذکره انطاکی بان اشاره کرده است و این سبب سودا هم میشود

علامتش اینست که از مسهلات فایده بینه حاصل نمیشود و از چیزهای خشک و

مولد سودا این هم میشود علاج مار الجبن است **زکام و نزله** و آن عبارت است از

فضول رطبه که از دو بطن مقدم دماغ فرود آید اگر بر منخرین اید زکام گویند

و اگر بحلق و سینه فرود زیر عنه نزله نامند و از انکه مبدء علت واحد است منصب اگرچه

مختلف اند هر دو بیکجا بیان نموده شد و سبب این مرض اگر دم بود که عارض دماغ

گردد **علامت آن** حمرت عینین و انتفاخ ودجین و عظم نبض و سیلان دموع

باشد **علاج** نخست فصد قیفال کنند و بعد ان ادویه بارده استعمال نمایند **صفت**

آن عناب ولایتی سپستان آلو بخارا در عرق علت تشنج بجوشانند ثلث

۱۰ دانه ۱۵ دانه ۳ دانه شش نار

مرکب بند مالیده صاف نموده لعاب بیدانه شیره تخم کاهو شربت نیلوفر حل نموده

بنوشند و این قاعده کلیه یاد دارند که بعد چهارم روز حکم صفرا دارد چرا

که حدتی که داشت بسبب فصد کم شد بلکه رفت و الحال که اثرش باقی است منتقل

...شند مسهل صفرا دهند و اگر

...همین ادویه را خسانده

...اخل نمایند فایده میتواند که

...از چهارم فصد واجب است

...ا و حارش الف و لورس

...ل میدهند در مسهل دوم شبانه

...دن حب بلیله این است

...با شربت نیلوفر حب می دهند

علامت

و حرارت علینا هم گاهی مسهل

و مرارت هم ۳

و مسهل بلغم دهند **علامت** ریح حار سوزش موضع و از پایین بالا رفتن **علاج**

منضج و مسهل صفرا دهند **فایده دیگر** در بعضی اوقات ریح بسبب میباشد

چنانچه صاحب تذکره انطاکی بان اشاره کرده است و این سبب سودا هم

علامتش اینست که از سعـ...

مولد سودا این هم ...

فضول رطبه که از ود ...

و اگر بحلق و سینه فرود ...

مختلف اند هر دو بکـ ...

کرد **علامت** آن حمرت

باشد **علاج** تحت فصد ...

ان عنات و لانتی سستار

داره ۵ اوار

که بمالند مالیده صاف نموده لعاب بیدانه شیره تخم کاهو شربت نیلوفر حل نموده

بنوشند و این قاعده کلیه یاد دارند که بعد چهار روز ورم حکم صفرا دارد چرا

که حدتی که داشت بسبب فصد کم شد بلکه رفت و الحال که اثرش باقی است منتقل

بصفرا شده **تنبیه** پس اگر چند روز این مرض را گذشته مسهل صفرا دهند و اگر

بهم باین زکام مصاحب باشد جوشانده بدهند همین ادویه را جوشانده

استعمال فرمایند و برای رعایت حمی یا حاکسی داخل نمایند **فایده** میتواند که

زکام و نوبی باشد بسبب صفراوی آنوقت هم پیش از چهارم فصد واجب است

و اگر بسبب ال صفرا باشد **علامتش** آن بورش مخاط و حارش الف و بورش

خیاشیم و غیره **علاج** این است اگر بدن مسهل میدهند در مسهل دوم شبانه

حب هلیله میدهند صبح بدرقه میدهند و طریق دادن حب هلیله این است

که هلیله زرد ۲ هلیله کابلی ۲ ماشه کوفته و بیخته با شربت نیلوفر حب می بندند

علامت

و حرارت علیها کمی مسهل
و درارت ... ۳

16

و با عرق عنب الثعلب ممزوج بنوشند شیر گرم کرده و اگر تب باشد شاتره هم بعلاوه

میدهند و حمرت عین هم گاهی میشود و مرارت فم علاج بی تفاوت مثل سابق

مگر فصد و تنقیه نمی نمایند فایده اگر تب نباشد و رسم باقی ماند روز ششم مسهل صفرا

دهند غذا مثل شیر برنج و آنچه خان صاحب حکیم محمد خان صاحب استعمال میفرمودند در

زکام و نزله حار اینهم قلمی گردیده در عرق گاوزبان ۶ توله عرق نیلوفر ۶ توله

عنب الثعلب ۶ توله لعاب بیدانه گرفته شربت نیلوفر ۲ توله اضافه کرده شیر گرم

بنوشند و اگر شورش دماغ زیاده باشد شیره تخم کاهو مغز ۳ ماشه یا فقط تخم کدو

اضافه کنند بشرطیکه خلل ریح در معده نباشد و اگر خلل ریح در معده باشد

در عرق گاوزبان ۵ توله عرق نیلوفر ۳ توله عرق عنب الثعلب ۳ توله شربت

نیلوفر ۲ توله و یا شربت گاوزبان اضافه نموده شیر گرم بنوشند زکام بارد

فقط بلغمی میباشد و سوداوی نه علامت سردی مخاط و در وقت گرم کم

نشن

تشنگی و در وقت سرد زیاده شدن و عدم عطش **علاج** جوشنده بدهند

نوبر فنفتی الخیر سفید و لامتی برگ گاوزبان کیلانی اصل السوس مقشر و بادیه

پوست بیخ کبر از هر یک زوفا در عرق عنب الثعلب به پاو جوشانیده

حصه سیم که باند مالیده صاف نموده شربت اسطوخودوس شربت زوفا

حل کرده بنوشند و گلقند هم میدهند و اگر تب باشد روز نهم مسهل بلغمی بدهند

و اگر باران سعال بود علاج آن کنند چنانچه گفته شود در امراض صدر ان شاء الله تعالی

فایده اگر احساس دغدغه در حلق باشد بیخ اثر او دفع کنند و خشتی پخته

گرم کنند و آب و سرکه بدان ریزند و بینی بدان فرو دارند و از حموضات

و چربهای تیز و شور احتناب واجب دانند **باب دویم در ذکر امراض** چشم

بر حافظ صحت عین و اجب است که از جماع و سکر متواتر و تناول عدس و

باقلی و بادنجان و گوشت ها و طعامهای شور و اچارها و آب کامه ها احتراز

کنند و چشم در هوای گرم و سرد و دود و دخان و غبار نگهدارند و از او مان نگاه بنند
دبی خوابی و گریه احتناب نمایند و نظر در اشیاء براق نکنند و استحمام معتدل و
تدهین سر بروغن کدو کنند و بعثه نیز کنند و سرمه در چشم کرده باشند
رمد ورم حار بود که در ملتحمه حادث شود مسلم در سنجیه رسیده ادویه رمد
حضض را در تر کرده بگذارند چون حل شود در پارچه بر او رقعه در آن همکری
افتیمون باه حلکرده سر گرم بر چشم ضماد نماید و اگر از ماده دم باشد علامت
آن شده حمرت عین و دفع و عظم و انتفاخ و ورم آن و کثرت تمدد و رمص و
درور عروق و ضربان صدغین و دمعه و ثقل بود علاج فصد قیفال نمایند
از جانب چشمی که سرخ بسیار بود و وقت خواب اطریفل کشنیزی و ورق نقره
مخلوط کرده تناول نمایند و بر دور چشم این ضماد کنند صفت آن گل ارمنی
شیاف مامیثا ماشه حضض یکی ماشه قرنفل در عرق عنب الثعلب سائیده نیم گرم

الصندل

استعمال نمایند غذا اشد و تحمل شیاف ابیض که حل در بیاض بیض کرده باشند

بکنند و با شیاف ابیض حضض را مخلوط کردن و ضماد نمودن الضا مفید است

و استعمال آب کشنیز نمایند که در ابتدا حمرت وارد نیته نسخه شیاف ابیض هر دو

قسم است یکی را در ابتدا الحال می آرند و دوم را در انتها هر دو نسخه در قرابادین

شفای مذکور است من اراد الاطلاع فلیرجع الیه و با شیاف ابیض حضض را

مخلوط کردن و ضماد نمودن الیضا مفید است و استعمال آب بکنند که در ابتدا حمرت

دارد و اگر از صفرا باشد علامت آن ورم و انتفاخ و تمدد و حمرت و

سیلان دمعه کمتر از دیاد وجع و تحس و التهاب زیاده و مرارت فم و تشنگی

علاج فصد قیفال خون کمتر گیرند و مربای هلیله از آب گرم شسته با عرقیات

و شربت نیلوفر دهند و اگر هلیله را در وقت شب دهند بهتر است و اگر بسیار

ضرور باشد مسهل صفرا نیز استعمال فرمایند غذا اشد و آل و شیاف ابیض

افیون شنا بلوده سنگریه
مرجان کرده رسوت ترک
ادویه را هر جز لفل در عدد سه
روغن اول بوده را سرخ
کرده چون سرخ شود باقی ادویه
را انداخته اندک گرم کنند در
کرچه ابنی بدستنه اینی چندان
حل نمایند که برمال بود در آن
کرد اگر در چشم و بیر چشم اندر هو
کنند
نسخه دیگر حبت بزه
العجوب ریوند سنگر ساه
کره عدد ۲ ۲
نمک افیون هر یک کوب
عدد ۲
کرده در بولی لسته در آب حل کرده
خشک مرحم کنند

باشیر دختر حل کرده و با سفیدی تخم مرغ یا عرق عنب الثعلب و [illegible] ضماد نمایند

و این کره هم فایده میکند افیون ۲ ماشه نبات سیاه ماشه بدسته اهنی در آب لیمو

حل کرده کره لب زنند و استعمال ارند غذا مخلصه دال خشکه نسخه دیگر از مجربات

برادر صاحب حکیم محمد خان صاحب مرحوم افیون خالص سفیده کاشغری مرکی سیرکه

انگوری صلایه کرده بر کاغذ مشبک طلا نموده بر صدغ هم کرده بچسبانند

این چند نسخه از دستخط خاص برادر صاحب حکیم محمد خان صاحب نوشته بدست آمده

بود نقل کرده شد الف حکیم محمد خان صاحب مرحوم مسهل رمد برگ سنا مکی توله ورق

چند گل سرخ اماله خشک پوست بلیله زرد هم کوفته تمر هندی یکتوله در عرق

شاهتره شب تر کرده صبح بوی تمر هندی مالیده صاف کرده شربت نیلوفر

سه توله حل کرده بنوشند غذا انبه دوپهر شله شام آب جلبه یا خشکه الف از محمد خان صاحب

مرحوم اطریفل کشنیزی ۲ توله تناول نمایند عقب آن عرق شاهتره بنوشند

تا دراز انار ترش

غدا داد خشکه نیز از مجربات محمد خان صاحب مرحوم یک حبه طلا و پر طاوس

بر سر او نیز آن نمایند برای اثر بکردن جهت مجربست و الله فیه میان

بر دو ابرو بگذارند افیون ۲ ماشه دارچینی ۳ ماشه زعفران نیم ماشه از

مجربات خان صاحب قبله مرحوم حکمت حسین خان صاحب میفرمودند بسیار مجرب

است و بسیار جاها آزموده بودند و مردمان بسیار استعمال نموده اند برای

وجع و حمرت عین بسیار نافع تیر است پهکری بریان ۲ ماشه لوده طین المغره

پوست بلیله کابلی افیون زعفران در ظرف چینی بدسته مسی در آب انار

ترش سائیده و همینکه مثل سرمه شود حبها تیار نموده و در عین ضماد کرده بندند

نسخه حب سنبل از مجربات خواجه خان که بسیار مشهور است و در استعمال

آمده و بخوبی خان صاحب مرحوم بسیار به احسان داده بود حصص یکی یا ده توله

افیون خالص زعفران کوفته بیخته در کهرل تا یک پاس سحق نموده حب بسته

استعمال آرند نسخه حب تابنب حواجه مرکجان کحال که جناب خان الصاحب قبله

مطبوع علیخان الصاحب از محرم علیخان الصاحب گرفته شد کیرو توله صمغ عربی توله افیون

یکم توله بیکری ۲ توله همه را سوده در آب خمیر نموده حب سازند از مجربات

حکیم خان الصاحب مرحوم شب یمانی سپالی توده قرنفل افیون خالص برگ

نیم در روغن طعام در ظرف آهنی بسوزانند هرگاه خوب پخته گردد از دسته

آهنی سائیده گره سازند نسخه دیگر از مجربات اکبرخان صاحب مرحوم

هربانی ریوت بکر کوتی افیون در آب اندکی پخته در چشم ضماد فرمایند

شیاف ابیض افیونی که نافع است ابتدا از رمد گرم را درد ساکن کند

خواب آرد صفت آن سفیداب هشت درم صمغ عربی پنج درم افیون دو درم

بسفیده تخم مرغ سرشته شیاف سازند شیاف ابیض از خوبی ابتدا از رمد را

نافع باشد صفت آن سفیداب ارزیز هشت درم انزروت مربا بشیر خر کثیرا از

ابک

هر یک چهار درم بقیه تخم مرغ سرشته شیاف سازند شیاف در چشم

بایت برزانچه صواب وقت رخصت کرفته شد از مجربات اوستان

است صفت پوست هلیله زرد و قرنفل شب یمانی طین المغره با حضض هندی هر

زعفران زرد چوبه افیون از طرف آنها باد سته این یک عدد نخودی

سائیده شیاف سازند و عندالحاجت به آب سائیده بهمکرم بر پشت چشم

دکر دان طلا نمایند عشا شب کوری را کویند و این مرضی است که شب نه بینند

و سبب آن بخار غلیظ است که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ

کرداند و در روز بسبب حرکت و ظهور آفتاب آن بخارات لطیف کردند

و ابصار حاصل شود علاج تنقیه نمایند منضج و مسهل بلغم داده و مسهلات

با حبوب شبیار بسیار سودمند است و شش بز را با این نهاده هرچه

آب برآید اکتحال نمایند تر دل آب علامت از رطوبتی بود که در ثقبه

بیضیه ریز و بابین طبقه قرنیه و رطوبت بیضیه موافق مذهب شیخ و تابولس

پس منع میکند نفوذ اشباه را طرف بصر موافق مذهب طبیعیین و مانع خروج

نور را طرف مبصرات موافق مذهب ریاضیین و جمهور اطبا و سبب آن برودت

مزاج دماغ بود یا ضربه و سقطه که عارض شود یا در عقب صداع و مرض حادث

شود علامت آن در ابتدا التخیل مثل پشه و مگس و موی و شعاعات مختلفه و بال

و دود و چراغ بود فایده اگر از وقات تا به پنج ماه خیالات پیدا شد بعد از آن

آب فرود می آید و اگر شش ماه بگذرند از این مرض ایمن می شود لیکن بطریق

نادرات گاهی فرود می آید خیالات ناصح بسبب بخار معده هم پیدا شد و

فرق در میان اینها است که آنچه بسبب بخره معده باشد در هر دو عین بود

و آنچه بسبب نزول باشد در عین واحد بود و این خیالات همیشه پیدا شد بلکه در

خلا کم شود و در ملا زیاده و عکس آن در نزول است علاج تنقیه بدن کنند

تنقیه

تمنضج ومسهل بلغم وایارجات واگر مزاج صفراوی باشد منضج ومسهل

صفرا دهند وهلیلجات داخل نمایند واگر آب تر ول مستحکم شده باشد

جبری یا مرئی نشود قدح کنند ورجوع بکحال کنند **باب سیم در امراض اذن**

حافظ صحت سمع باید که از اغذیه غلیظه ومبخره وهوای بارد وحار واصوات

عظیم مثل رعد وطبل وبوق اجتناب نماید وچرک از گوش پاک کند وهر سال

تنقیه دماغ موافق مزاج از حبوب وایارجات نماید **وجع** اذن اگر از غلبه

خون بود **علامت** حمرت وجه وثقل راس ورسیدن ضربان شدید وهوای

سرد خوش آمدن **علاج** فصد قیفال نماید وتقطیر روغن گل که در سرکه

سه چندان پخته باشند در سرکه سوخته نشود وروغن بماند سود مند است بر طلیکه

جرک بیاید وتقطیر شیر دختر وبا روغن کدو نیز مفید است واگر جرک بیاید بجور

فرمایند صفت آن گل خطمی عنب الثعلب تخم خباری برگ شاهتره ودراب

نافع است
گوش کش کملنی قدری
... وجع فی الغور نافع است

شیر دختر ... خالص ...
... مفید است ...
در گوش انداخته ...

چون ساییده و بیختند بکار برند بلکه جفت و فقط بجوهر برگ نیم هم فایده میکند
و برای آمدن چرک فتیله بگذارند از زرد سفید خالص در آب نیم جوش
داده غذا اول خشکه و از گوشت پرهیز نمایند و اگر چرک برآید قطره شیر
دختر همراه عسل تیز بود و دارد و آب سکه ها در بینی و در گوش داخل کردن نیز
فایده دارد والف من مجربات برادر صاحب حکیم محمد خان صاحب لصح الاذنان
و سیلان الرطوبة از زرد سفید ساییده عسل مصفی شیره برگ نیم برآورده
مخلوط نموده رشته بسته در گوش گذارند اگر غلبه صفرا باشد علامت آن
حرارت وجع در سر و صداع و مرارة فم و خشکی دهن و هوای سرد خوش
آمدن وجع ناخش بود علاج مثل علاج وجع اذن دموی لوای فصد قیفال
و گاهی وجع دموی بکثرت معده باشد علامت آن حمرت موضع وجع بسیار
و لورنش معده علاج فصد باسلیق نمایند و گلبتی هر نخ در گوش ضماد فرمایند

نافع
در درد گوش
[illegible] و بول و بانبوره
[illegible] و زبان
سرد و باو بیان جاوید [illegible]
خواه جاوید [illegible]
شیر [illegible]

فایده
روغن بادام تلخ مفید است
و روغن بابونه فقط و روغن
بابونه که در آن بابونه تازه
سرپوش کرده جوش داده تا
فقط تا روغن بادام تلخ
مفید است مجرب

ودر بابی امله با عرقیات دهند و اگر سبب آن بلغم باشد علامت عدم تورم

موضع وعدم حمرت وانتفاع به اشیاء حاره و تقدم تدبیر مبرد و هوای

سرد خوش نیامدن و کمی الم بود علاج اگر غلبه بلغم بسیار باشد مثل کثرت

نوم در رطوبت منخرین تنقیه دماغ فرمایند بمسهل بلغم و حب ایارج و بعد ان

قطرا دهان حاره کنند مثل روغن ناردین و آب بزر البنج شیر گرم و داخل

نمودن دو سیر بابل در رسه کشیده گذاشتن الف بسیار مفید است و اگر سبب

نزله علاج آن نمایند و اگر بارد باشد علاج آن فرمایند چنانچه ذکر یافته

و اگر سبب آن نزله باشد به بیند اگر نزله صفراوی باشد لعاب بیدانه شیره

تخم کدو در عرقیات بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بدهند و اگر موی است

عناب شاهتره جوشانیده یا خیسانیده با لعاب بیدانه شیره مغز تخم کدو استعمال

نمایند و اگر بارد است بادیان اصل السوس بیخ بادیان برسیاوشان بادورد دیگر

عناب ۹ دانه

روغن قسط بسیار مفید است اگر سبب آن ریاح باشد علامت عطسه ... صداع بود بتنقیه معده ... علامت کثرت دماغ بود علاج ... صداع بود و ... وطنین

در عوض شاهتره

بتگر از ذکر یافته باید داد و طنین و دوی اکثر از ریاح بارده میباشد

علامت آن تمدد و عدم ثقل مکانی ساکن بود و گاهی اشتداد نماید فایده

آواز گوش آنچه باریک به تیزی حاد بود طنین گویند و آنچه نرم و غلیظ بود دوی

نامند علاج اطریفل کشنیزی گلقند افتابی سائیده در عرق بادیان مفید است

و اگر احتیاج زیاده بود در همین نسخه مذکور تربد سفید مجوف برگ سنای مکی ممزوج

نموده بدهند طرش نقصان سمع را گویند اگر مولودی یا در سن شیخوخت بود

و با سبب ضربه و سقطه بود که موجب تنگی عصبه مفروشه شود علاج پذیر نیست و اگر

از غلبه صفرا باشد چنانچه در حمیات حاده و امراض حاده حادث میشود علاج

استفراغ است و اگر سبب غلبه بلغم باشد ثقل و کثرت خواب و بلادت حواس

و انتفاع به اشیاء حاره و تقدم تدبیر مبرد و عدم سوزش و حرارت بود علاج

تنقیه بلغم نمایند و حب ایارج دهند و اگر سبب ریح باشد علامت آن مسخنات زیاده

شدن و معلوم شدن التهاب و لذع و حمرت موضع باشد علاج فصد قیفال

نماید و اطریفل و مربای هلیله و به تقطیر روغن بادام تلخ برای اطرش بعد

تنقیه فایده دارد و اورام اذن که خارج صماخ حادث شود این نوع بد

ترین اقسام است کما قال شارح الاسباب بذه الاورام رویه ذات خطر

لانها وقعت فی عضو رخو عددی قابل للفضلات و قریب من الدماغ شدید الحس

ولذلک کثیرا ما یؤدی الی البرسام و اختلاط العقل و مشارکة الدماغ و بما بلغ

الی ان یقتل من شدة الالم و کذالک حکم الخراجات الواقعة هناک و اسهال

ما کان علی سبیل البحران حسن و بوما کمانت معه علامات جیدة اگر بسبب اخلاط

حاره باشد فصد و تنقیه بدن نمایند و اگر از اخلاط بارده بود تنقیه از آن نمایند

باب چهاردهم در امراض الف نیمه بالای آن استخوان است و نیمه زیرین غضروف

است و مجرای بینی تا مصفات که آنرا عظم مشاشی گویند کشاده است و اندر

غشای دماغ برابر مصفات که بویهای بدان منفذ بدماغ رسد و آن دو

که از پس دماغ بیرون آمده است شکل‌های سر پستان از آن جهت آن را حلمتی الثدی گویند

بویها را حس کنند و ایضاً فضلات دماغ ازین منفذ مندفع شود بخارج و از هر دو

سوراخ بینی بگاه اندک گشاده است جهت تنفس و استنشاق هوا و نفخهٔ آواز لهذا

در زکام و نزله بسبب فرود آمدن رطوبات و ریختن در منفذ آواز گرفته می‌شود

همچنانکه او بیجاره بینی را از سبب درجه برساخته حس بویهای و نفخهٔ صوت نیز بویا

مفقص داشته تبارک الله احسن الخالقین رعاف یعنی خون آمدن از بینی اگر بسبب

بحران باشد علامت آنست که در حمیات حاده و در امراض حاده در روز

باحوری بود و سزاوار نیست که بند کنند الا وقت افراط و اگر بسبب آن حدث

دم بود علامت آنست که اندک اندک بیاید و بسیار رقیق باشد علاج فصد قیفال

کیرند و شربه‌ها و ادویه مبرده مطلقه چون استعمال آرند مثل شیره مغز تخم کدو و

و شیره مغز تخم هندوانه با شربت نیلوفر و شربت عناب و بار بار در بر سر ریزند

بازوها و ران‌ها به بندند **صفت** ذرور یکه چون در بینی دمند یا فتیله مخلوط

نموده بگذارند خون آمدن باز دارد غبار رحی اقاقیا مازو مساوی الوزن

سائیده و رانبوبه داخل نموده در بینی بدمند الف نفع دارد کافور مازو کزبره

غبار رحی کندر صبر دم الاخوین زاج یمانی مساوی الوزن سوده بفتیله که بیاض

بیض مخلوط ممزوج نموده در بینی بگذارند و باید بمند الف **نسخه** دیگر که نوشف

ان بسیار ازینها مصاحب قبله معالج خان صاحب دام ظله شنیده و میفرمودند که بکرات

میر منو صاحب سلمه الله رعاف شده بود که بهیچ چه بند نمیشد ازین دوا فی الفور بند شد

صفت ان در آب شیر بستر لعاب اسپغول کافور سائیده در انف بقطر نمایند

الف برای رعاف از تجربه خان صاحب قبله مرحوم حکمت حسین خان صاحب بند

کردن رعاف که بکرات مرات بتجربه رسیده و ترکیب هم خان صاحب داده اند بعد

فصد قیفال حب بسته ورمینی دمند این است نسخه غبار آسیه تنیده عنکبوت مداد

مساوی الوزن الصا معقید است السبل حضیه از جایی که رعاف بود **قرحه** الانف

از دو حال خالی نیست یا رطبه میباشد که حادث میشود از رطوبات فاسده

حاره الحاله که نازل میشود طرف الانف از دماغ **علاج** نفع میکند از مرهم سفیداب

که انشاء الله تعالی آن نوشته میشود و یا یابس میباشد که حادث میشود از اخلاط محرقه

علاج نفع میکند از دهن الفستق و دجاج و بطه و مرهم ابیض **صفت** آن

موم را با روغن کنجد یا روغن زیتون بپزند بعد از گداختن از سر آتش برداشته با

سفیده تخم مرغ برهم زنند و اگر تبرید زیاده خواهند بجای روغن زیتون

گل سرخ کنند و حضض و سفیده تخم مرغ برهم زنند و اگر تبرید زیاده اضافه نمایند و

حب التسکین درد بجای حضض افیون کنند **باب ششم در** امراض فم و لسان

و شفتین و دهن مجرای دوم نخستین عضو الات غذا است فاین آن ظاهر است

بدان

[illegible]

اصل اد

آماس زبان مؤلف از لحم ابیض و شرائین و اورده و اعصاب و وریدین و قطعه لحم غددی
است حیث اکثاب بر زیر بن لعاب با مطعوم مختلط گردد و زبان در آن ساعت در
آزار او و تقلیب مدغم است و حس الامذاق و تکلم بد و حاصل گردد و ورم زبان
اگر دموی بود علامت آن حمره و حرقه لسان و غلظ لعاب و وجع ممدد بود علاج
فصد قیفال کنند و مطفیات خون دهند و هلیله زرد و بهیکوب جوشانیده مضمضه
فرمایند و با مضمضه قوابضات کنند صفت آن گرما رج عذبه کشنیز جوشانیده
بعمل آرند عذا اسفیوشه و اگر صفرادی بود علامت آن صفرت زبان
شده ام شدت سوزش و اوقات پیدا شدن بثور بر زبان علاج
مثل علاج دموی بود مگر فصد نکنند بسبب اینکه ورم از رطوبات خود حدت
صفرا ... و هیچکه استفراغ آن شود حدة صفرا زیاده خواهد شد اتفاق
لسان و آنمرض زاد بسبب یکی آنکه خشکی مفرط بر دماغ مستولی شود و

نسخه برای ... لعاب ... و ...
میر علی رضا صاحب ...
... کافوری ...
نسخه دیگر ...
قوم کافوری روغن ...

بطریق اعصاب لغوی منفذ میگردد و بسبب اجتماع اجزاء الغی پیدا شود دوم آنکه
زبان عضویست نرم شقاق متعسر باشد بحدیکه از خوردن باز دارد و بعضی
چیزی ترش و نمکین الم و حرقه عارض گردد علاج مضمضه اسبغول کنند و مالیدن
زبد الحیار ایضا مفید است مضمضه شیر بز فایده دارد خیار تر اشیده بر خیار
بمالند کف میکند کف برا استعمال میکنند همین است زبد خیار و این کف بسبب
رطوبت و برودت خیار است و شقاق را بسیار نفع دارد دویم آنکه اخلاط سوخته
در معده پیدا شود وقت صعود ابخره حاره طرف زبان شود و شقاق پدید آید
علامت وی آنست که از وی دود ناک آید و مزه دهن بحسب مزه خلط متکیف
گردد و احیانا خلط مذکور در قی بیرون آید علاج تنقیه معده نمایند از آنچه
مناسب آن بود اگر دموی باشد فصد قیفال یا باسلیق و مطفیات چون داگر
صفراوی باشد نیز بدانست آن و مضمضه شیره تخم لعاب اسبغول و البعغ بهر حال در سیر

ادبا

برد یا طباشیر نیلوفر جن با شیر فایده دارد غرغره اسبغول شده ایضا طباشیر نیلوفر جین

کتیره سفید مرجان سوخته خاکستر سوخته قدری بر زبان بپاشند فایده دارد

قلاع آن قرحه ایست که در پوست دهان و زبان ظاهر میشود و وسعت یابد بحدیکه

تمام دهن را فرا گیرد و باشد که تا طبقه داخلی متجاوز شود و گاهی در معده فرود

آید از سبب دم باشد علامت آن حمرت موضع و حرارت آن دهن نیکه

در دهن موضوع است بر آمده نماید علاج فصد قیفال نمایند و بتبرید قامع صفرا بندند

حب بنده تمر هندی با شربت نیلوفر و یا شیره کشنیز خشک شیره مغز تخم کدو

شیره تخم کاهو شربت نیلوفر و یا آبشوره تمر هندی با شربت نیلوفر فایده

بعد گرفتن فصد حکم دم حکم صفرا است برای این تبرید قامع صفرا قلمی کشند

و مضمضه به لعاب اسبغول با شیره [illegible] همراه طباشیر نیلوفر جن تخم جان و یا گلاب.

و سرکه و حب بنده پوست کجنال و یا حب بنده تخم تمر هندی و یا حمال کنکر همراه

بعد مضمضه جن با حلالته و [illegible]
[illegible] غاد و جاب [illegible]
[illegible] سوخته [illegible]
[illegible]
سوخته و [illegible] اسبغول [illegible] مضمضه
سرکه و گلاب [illegible]

حب قلاع اطفال تکیا نه
است حال کوندی یا ور له
خیاسته تا ست
بعد فصد لعاب اسبغول کتیره سفید
آمیخته مضمضه باید از هر یک باشد
بعضی [illegible] است

لعاب اسبغول تر فضیلت است و دوغ ترش و رب سماق کفته طباشیر نیلوفر حب لقع عظیم دارد

غذا آش جو شده دال خشک و اگر سبب آن رطوبت بلغم مالحه باشد تنقیه بدن از آن

نمایند کثرت لعاب و سیلان وی خواه در خواب و خواه در بیداری سبب آن

یا حرارت و رطوبتیست که در معده باشد علامت آن ورم خلا معده و تقلیل

غذا از وی یاد پذیرد و بواسطه اشتداد حرارت و ذوبان رطوبت پس در

خواب سیلان لعاب بسیار باشد و در بیداری بزاق بسیار آید و در شکم سیری

عکس آن باشد علاج فصد باسلیق نمایند و استعمال ربوب قابضه کنند مثل رب

حصرم و رب ریواس و انار و کاسنی تازه با قدری نمک بکوب بخورند که مجرب الاثر است

و اگر سبب آن برودت و رطوبت بود علامات آن علامت غلبه بلغم باشد مثل

ضعف هضم و غلظ لعاب و لزوجت آن و حموضت فم علاج جوارش مصطکی و جوارش

کمونی بود تنقیه معده نقی فایده میکند جوارش مصطکی سردی معده را نافع باشد

[illegible]

وبلغم را دفع بکند **صفت** ان مصطکی سه مثقال کوفته با یکمن قند نباتیم سفید

دسی مثقال کلاب بقوام آورده بروی سنک ریزند **باب ششم** در امراض

لثه و اسنان بر حافظ صحت اسنان واجبست اکه از فرط طعام و شراب

در معده احتباب نماید و چیزهای سخت مثل بادام از دندان نشکنند و کواکب

اغیلان و زیتون همیشه نموده باشد و بعد خوردن غذای کرم آب فی الفور

نه نوشند سنونهای مقوی اسنان همیشه استعمال نماید نسخه سنون مقوی

اسنان من مجربات حکیم محمد خان صاحب مرحوم بوناماکی نیله بوسه بریان نیکر

بریان برنقال برکسیس اصل باد برنک باریک کوفته نجیه سنون سازند

بعد خوردن و اشامیدن و وقت خواب بمالند بر قدر که آب دهن بر اید دور

کنند و اگر خورسند باشند عقب آن برک تنبول خورند **وجع** اسنان اگر

از حرارت باشد **علامت** ان وجع شدید و ضربان و ورم لثه و تسکین یابد

در آب سرد بود **علاج** فصد قیفال کنند و از گوشت و شیرینی احتراز فرمایند

مضمضه باستعمال آرند **صفت** ان در گلاب سرکه داخل کرده شیر گرم مضمضه

فرمایند الف لعاب اسبغول در آب بر آورده مضمضه نمایند الف پوست درخت

کیکر گوکنار در آب بجوشانند ثلث که باند لعاب اسبغول داخل کرده مضمضه

کنند یا فقط مضمضه پوست درخت کیکر را در آب انار جوشانیده بعمل آرند

ویا در جوشیده کیکر سرکه حل کرده مضمضه فرمایند د مضمضه قوالضات نیز مفید است

صفت ان عنب الثعلب گوکنار کزمازج عدیه متساوی الوزن در آب جوشانیده

مضمضه کنند من مجربات حکیم محمد زمان خان صاحب پوست گوکنار عدس مقشر کشنیز

خشک گلنار فارسی کزمازج بزر البنج مازو جوشانیدن صاف نموده آب

عنب الثعلب سبز لعاب اسبغول آمیخته مضمضه نمایند بعد ان طباشیر سماق زرد را

کهنه سفید گلسرخ کشنیز خشک کوفته بیخته بر لثه بپاشند **نسخه** که برای وجع

الاسنان

برای جوشش ریش لب بیمار چون
در آب حنای سبز حنا و نیلوفر تیغ
صاف کرده لعاب اسبغول و تخم
... معید ... و ارکند العنب
... نیز مفید
اضافه نمایند بعضا القید ...

اسنان حار مفید است تخم خشخاش سفید پوست کنکر پوست کنار صحرایی

عدس مقشر در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان بجوشانند سیوم حصه که باند

مالیده صاف کرده حصص یکی لعاب اسپغول داخل کرده مضمضه نمایند و اگر از

برودت بود **علامات** آن عدم ضربان و سکون درد جمیع علامات اسباب گرم

و عدم ورم لثه و خوش شدن از سن آب سرد **علاج** فوفل زنجبیل فلفل سیاه کوفته

سنون سازند دیگر زنجبیل کته سفید سیاه الوزن کوفته سنون نمایند

دار مضمضه مفید است عاقرقرحا نعناع خشک فلفل سیاه فوفل پوست بیخ کبر

صحرایی در یک سیر آثار آب بجوشانند ثلث که بماند نیم گرم مضمضه نمایند

این نسخه از معمول حکیم علی حسین خان صاحب مرحوم مفید است **صفت** آن زیره سفید

پودینه خشک عاقرقرحا بزرالبنج در آب بالش ملایم بجوشانند ثلث که بماند

نیم گرم مضمضه کنند الف نعناع خشک عاقرقرحا صعتر در سرکه جوشانیده

مضمضه از علاجات سبز و سرکه و کوکنار و صندل [illegible]
و از کوکنار و سرکه و [illegible]
در اسپغول آب گرم میکنند و دندان و جبین چون [illegible]
میکنند و [illegible] درد و دندان [illegible] مضمضه [illegible]
قدری سنج نصف جوش [illegible]
نقل است [illegible] دندان و [illegible] از
روز [illegible] محمد خان [illegible] لعاب
[illegible] میکنند [illegible]
بطرف بجوش [illegible] منتو [illegible] معلوم [illegible]
معالج خان صاحب عرض کرده [illegible]
علو [illegible] خان صاحب [illegible] سرکه [illegible]
عرض کرده که [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] بالا [illegible]

مضمضه کنند **سنون** عاقرقرحا بوره ارمنی زنجبیل سنطرح فلفل کوفته بیخته

سنون سازند الف یوست بول یوست کنار صحرای عنب الثعلب بزر النبح

عاقرقرحا زیره سفید بود دینه سبز مضمضه نمایند کشنیز خشک کو کنار عنب الثعلب

بزر البنج عاقرقرحا جوشانیده صاف کرده مضمضه کنند من مجربات اکبرخان

مرحوم کوکنار برک حنظل سفید جوشانیده مضمضه نمایند **ضرس** بی حسی کند

عارض بود اسنان را از خوردن اشیار حامضه **علاج** شکر جاویدن فلفل

سیاه نمک مالیدن دیگر عاقرقرحا مالیدن نفع می بخشد جاویدن نان کرم نفع

دارد **خاید** سنون که بد الخر عاعاقرقرحا فلفل سیاه کرمارج بوخلله سعد کو ح جو فل

سوخته کوفته و بیخته سنون سازند **تحرک** اسنان اکر بسبب برلی بارد و ضعف

اعصاب بود منفضح بلغم دهند و مضمضه عاقرقرحا بزر البنج بوست کوکنار سعد کو

در زنجبیل بکنند **وسنون** عاقرقرحا مصطکی کندر مازو مساوی الوزن نمایند د

رودمی مخذوی الی اسفل اذا اطال لثه لان الرئه مخصوص حو سحیف جوهرها و المعده الجاده

عند طول الضابها توجب ضیقها کلاً دفر و حاسیما اذا ابتدفع عنها بالنفسه و

نفث فیها و تعفنت و اردادت حده و لذعا **علاج** ان و با قویه لعاب

بهدانه بیحماته لعاب اسبغول شماته شیره کشنیز خشک ماته شیره تخم کاهو ماشه

در عرق عنب الثعلب براورده شربت خشخاش نه ماشه حلمو ده بنوشند عند الاحتجو

دالسفاناج باخشکه دهند که در دالسفاناج داخل کرده باشند عند ادر سعال

بارد ناکس کباب بتیر ولده و شوربای وبقه باخشکه دهند والف این حب در سعال

که از سبب نزله باشد نفع دارد **صفت** ان کتیره ماشه صمغ عربی ماشه رب السوس

ماشه خشخاش سفید ماشه افیون مصری ماشه کوفته بیخته حبوب خود دیبار کنند

نسخه دیگر من مجربات حکیم محمد خان مرحوم که برای سرفه طفل دهند و بقدر دو سرخ

در دهان طفل دواده شیر دایه بدوشند الصدر رب السوس شماته صمغ عربی ماشه

۷ اصل السوس [illegible]

دراج

کتیرا دو ماشه نبات سفید توله صلایه نموده بقدر نیم سرخ در دهان طفل [illegible]

بشیر دایه بدوشند الضا [illegible] رب السوس توله [illegible] ماشه تخم بیدانه [illegible] ماشه صمغ عربی [illegible] ماشه

کتیرا [illegible] ماشه و تخم [illegible] نبات سه توله کوفته بیخته بقدر سه ماشه بعد آنکه در دهن بکند فرو برد

نسخه جدید مرحوم رب السوس ماشه نشاسته کتیرا [illegible] بیدانه [illegible] باقلی صمغ عربی

[illegible] و [illegible] نبات سفید [illegible] بلعاب حب الغرجل [illegible] نسخه

دیگر باب حکیم محمد خان مرحوم رب السوس ماشه نشاسته ماشه صمغ [illegible] رب السوس ماشه

خشخاش سفید ماشه افیون [illegible] ماشه بلعاب بیدانه حب سازند الله نسخه دیگر مجربات

حکیم محمد خان الصا [illegible] الله تخم خطمی سفید [illegible] ماشه نبات سفید سه ماشه کوفته قدری

بطفل دهند [illegible] که [illegible] صفت کتیرا ده درم صمغ عربی ده درم

نشاسته ده درم رب السوس توله درم دارچینی دو درم اصل السوس [illegible] درم زعفران [illegible]

افیون [illegible] مجموع را کوفته بیخته با [illegible] سازند و حب کنند بقدر فلفلی در سایه

نسخه [illegible] زعفران [illegible] رب السوس [illegible] کتیرا صمغ عربی [illegible] دارچینی [illegible] کوفته بیخته [illegible] مجموع [illegible] اصل السوس [illegible] بقدر فلفل [illegible] حب [illegible]

باب [illegible] حکیم محمد [illegible] خان

رب السوس نشاسته صمغ عربی [illegible]

خشخاش افیون بلعاب بیدانه

حب سازند

علامت آنکه ماده بر شب وقت خواب بکید و درد عدد فرو برند نافع بود انشاء الله تعالی

و قسم دیگر سعال بسبب قرحه ریه میشود و این سعال مانند نزه و فرسی از امراض کبیر

است برای اینکه با وی تپ دق میباشد و نزد شیخ مفرد است و تپ

دق بلغم اوست و حد و این قرحه بعد ذات الریه و ذات الجنب و بالنفث الدم

یا نزله با سعال مزمن میباشد علامت ان کما قال شارح الاسباب حمی ها دیه

دایمه کحمی الدق لجمیع علاماتها من اشتدادها عند تناول الغذا و فی اللیل

و یکون الحراره عند اول ما یلمس ها دیه فاذا القیت الید علیها ساعة ظهرت بقوة

و ایضاً از علامات سل ظهور مده است و در سرفه فایده فرق در میان بلغم و مده

چنین میکنند که بر آتش میگذارند اگر بوی حرم سوخته می اید مده است و الا بلغم

و یا در آب بگذارند اگر بعد یک ساعت نشسته مده است و الا بلغم فایده دیگر از

نوادرات است که یک علامت باشد و بلغم بود لاکن احتیاج هر دو نمیشود مگر

موبر از صاحب ... و در ... مصطفی

و ... بعض ... سرطان ...

... بعد اول ...

... سرطان

طریق احراق سرطان

سرطان ماده های بیرون از اثر و اطراف جدا کرده احشار را اخراج کرده شکم او را با ت و خاکستر چوب زرد رنگ تو بعد دو بات صاف عسل داده در کوزه مطین کرده در تنور بعد ... بگذارند که خاکستر بگردد و در استعمال آرند علامات ماده ... و حرکت است

... اول ...

... الی ...

و در معده علاج شیر خر با بخور سرطان دهند مسلول را الغایت نافع باشد وگ

قرص بجوهر شفائی صفت آن سرطان بحری سوخته دو درم طین قبرسی صمغ عربی

خشخاش سفید خشخاش سیاه مغز تخم خربزه از هر یک یک درم کوفته بیخته با شربت

انار شیرین و با شربت خشخاش نافع بود طریق سوختن سرطان آنست که سرطان را

در کوزه نهند و سر وی با گل که از گل و خاکستر مخلوط بود محکم سازند و یک شبانروز

در تنور نهند پس بیرون آرند و آن سوخته را که خاکستر شده باشد باریک بکوبند و بکار

برند با ادویه مذکوره و با شیره خرفه و در عرق گاوزبان و آلوده برآورده

گلقند آفتابی بوده سائیده حل کرده بنوشند و شیخ میگوید که اکثر مردم را از خرفه

و گلقند علاج نمودم بلکه همراه نان هم میدادم و تا دوازده سال از همین دوا

علاج سل نمودم غذا ماء الشعیر که در آن سرطان پخته باشند صفت آن بیارند

سرطان را و دست و پاها را قطع کنند و شکمش چاک نمایند و به آب نمک بشویند

اقر

ولعقد حوش در ماء الشعیر بگذارند و در استعمال ارند و اگر سرطان باقیه نبود
باجه بلاد و موبش طلبکه معده بر وا شت کنند و ال مو بنک با خشکه هم بدست و در این
سفوف هم بسیار مناسب است وقت شدت سرفه قدری بلیسند صفت ان
صمغ عربی ۳ ماشه کتیرا ۳ ماشه نشاسته دو ماشه برگ گاوزبان دو ماشه تخم خطمی
۳ ماشه تخم خباری دو ماشه رب السوس دو ماشه تخم خشخاش دو ماشه نبات
سفید تو به مغز بادام شیرین کوفته بیخته سفوف سازند و این نسخه در تمام
اقسام سعال مفید است لاکن در بارد و نا و بان سه ماشه داخل نمایند و در حار
نفث الدم
موقوف میکنند خونیکه از دهن بیرون آید و ان جند قسم است یا از دماغ
بتنحنح
علامت برامدن خون است بتنحنح و دیگر علامات رعاف چون سرخی چهره و بیارنی
بیش حسم و خفت سر است نفث و گرانی قبل از ان ظاهر شود و لیورش دماغ فاید
اخراج
تنحنح حرکت معروفه را گویند که اخراج بیز با همی الحنک ماز ان من الراس مخصوص

مبعوث بود که تنحنح حابجله برابد دا بحرکت بیدا اخراج ما فی الانف الملتق مخصوص است صحیح

نفث الدم

است و از مخرج حاء مهمله بر آید علاج بحسب فصد قیفال کنند و بعد ازان غرغره
نمایند صفت آن پوست کوکنار حمص مکی گلنار فارسی عدس مقشر در
آب بجوشانند تا ثلث بماند مالیده صاف نموده لعاب اسپغول بر آورده و با
لعاب بهیدانه شیر گرم غرغره و این نیز مفید بود صفت آن شیره تخم کاهو و لعاب
اسپغول شیره کشنیز در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت حب الآس حل کرده
بنوشند غدد اشله و آن خشکی یا خون از اجزای حلق است مثل حنجره و قصبه ریه
که بواسطه وقوع جراحت درین اعضا بسبب آلتی ضربه یا صیاح شدید یا سعال شدید
بود علامتش آنست که خون بر آید و در مقدار قلیل بود و تقدم رعاف نشده باشد
و در تو رنش و ماغ هم نبود و این تنحنح صوتی است که از مخرج حاء مهمله بر آید و
این حرکات بر استخراج باقی اقصی الحلق بود و مخصوص وی است علاج بحسب فصد
اکحل نمایند و باقی بلاتفاوت مثل سابق علاج است از غرغره و تبرید و غذا

و مادم

یا از قوم سینه است علامت ان است که بسرفه بلغم براید و بمقدار اندک باشد

و در سینه جای جراحت درد بود و عند الاستلقاء سرفه و زیستن خون

نبود و مشابه بخون لثه باشد و اکثر سیاه بود علاج تحت فصد باسلیق کنند و

قرص نفث الدم و روغن بکدارند صفت ان دم الاخوین ماشه صمغ عربی ماشه

تخم خشخاش ماشه اقاقیا ماشه گل ارمنی ماشه طباشیر ماشه بلوجن ماشه کهربا ماشه

نشاسته ماشه عصاره لحیة التیس یعنی ترنس سرس گلنار فارسی ماشه در

عصاره خرفه و یا مارلسان الحمل قرص سازند و بتربند بدستور غرغره موقوف

و جراحت سینه نسبت بجراحت شش قلیل الخطر است و بزودی به میشود بسبب

اینکه عضو ساکن است حرکت ندارد و یا از ریه اخراج دم میشود بواسطه انشقاق

و احتراق عروق ان از اسباب داخلی و یا خارجی علامت انکه بسعال بیاید

بدون تنحنح و بتنحنح و بلون احمر ناصع بود و صد زود بد باشد و در ریه وجع بود و برای

اینکه در وی حس نیست کما قال شارح اسباب لا یکون هناک وجع فما قال

من الصداع بها فانه تجرح فوهها کان من تاکل الوروق فانه تجرح قلیلا قلیلا ثم

بیرد او علاج فصد باسلیق کنند و قرص نفث الدم در دهن بگذارند و این قسم بدترین

اقسام است کما قال شارح الاسباب و قلما ینجو و یتخلص منه العلیل لانه ینفتح و اکثر

الادویة اثقل لان الادویة تتحلل باللعاب سریعا فتقلع و دوام حرکتها یفضی بزیاده الجراحت

و ان عمقها و کثرت رطوبتها و کثرة الاسباب المحللة لها عن الاندمال فینفتح و یعسر

الجراحت قرحه در این قسم ابن شربه و بند و غرغره موقوف کنند و قسمی است که

از اجزای قسم مثل لثه و عمور دم برآید عمور میگویند لحمی را که در میان دندان میباشد

علامت آنست که بتبرق و بثق برآید علاج فصد قیفال و مضمضه بخوالص صفت آن گلنار

فارسی گزمازج فوفل حضض مکی در عرق عنب الثعلب بجوشانند ثلث که بماند

مالیده صاف نموده مضمضه فرمایند و قول شارح اسباب را هم مد نظر دارند کما قال

الکافی

الخفقان هیهنا کرحه طریة الحلق علیه گیند ازدکر دم اخوین حتی یخف و ینقطع

علیها سیلان الدم **نفث** بباید دانست که اکثر عوارض را در بن مرض [illegible]

حاذق میکرند و هیچکه بالفث الدم طمث هم بند بود یا کمتر از عادت طبعی باشد

الا اخفش سابق که فصدها نوشته شده مثل قیفال و اکحل و باسلیق و نیز در خناق

همین حکم است و ضیق النفس دو نی است که در آن الوده دم گردش نشود مگر باستاب

دنواتر دان اقسام است یا از نزله بارد است علامت خرخر سینه است و سعال و بلغم

به لفت بر آمدن و ضیق ولب حبیبو صاد قیف حرکت و اگر لفت و سعال بادی نباشد

منجر به استسقا میشود علاج تلطیف خلط به اشیاء ملطفه محلله کنند صفت ال کل زوفا

بنجانشه ابرسانه ماشه مویز منقی اصل السوس مقشر سبوس گندم ۴ ماشه بادیان

۲ ماشه سپستان ۲ ماشه انجیر سفید و لاسنی بیخدانه ۶ در عرق عنب الثعلب

جوشانیده صاف کرده شربت زوفا و دونه داخل نموده بنوشند و گاه احتیاج

ولیو . در زمانی اگر طمث بند باشد
یا کم باید فصد صافن کنند و الا الخ نوشته

مسهل بهم میشود مسهل بلغم دهند یا غاریقون مدبّر و سنا مکی غذا قلیه کباب

منضج نسخه در میان منضج اول قی بکنانند بعد از آن مسهل دهند صفت آن

تخم برگ ۷ ماشه منضج خربزه دو توله تخم شبت توله در آب بجوشانند بلیت کرده بمالند ماء بنده

صاف نموده یک تا بوری ۷ ماشه داخل کرده بنوشند و بعد از آن یک گهری قی بکنند

ایضاً نسخه دیگر من مجربات حیوانی خالصاً حب اصل السوس مقشر ۹ ماشه برگ گاوزبان

۷ ماشه زوفا خشک ۳ ماشه عنب الثعلب چهار ماشه سوس گندم توله مویز منقی ۲۰ دانه

در آب قدری جوشانیده نبات دو توله حل کرده دیگر در جوش داخل کرده

بنوشند غذا قلیه نان خمیری جوجه مرغ فایده اگر اول دو روز بعد بی قی

بکنانند بعد از آن اگر ضرور باشد در میان تفرقه داده بار قی کنانند و بعد

از آن منضج و مسهل بدهند الثبت تا فی الحال معلوم شد که در میان منضج قی نباید

کرد بلکه پیش از منضج قی بکنند و بعد از آن منضج دهند و با اگر استفراغ بفصد

[illegible]

یا حمّی علامت آن نفس بکاهست یعنی نفس متضاعف و لیس نبض علاج آن مثل

علاج فالج بارد است و یا از تصاعد ابخره حاره از قلب بسوی ریه است علامتش آن

احساس بخار و عظم نفس و عظم نبض و شدت عطش علاج فصد باسلیق نمایند

و تسکین حرارت قلب بلعاب بارده فرمایند صفت آن لعاب بهدانه ۴ ماشه لعاب

اسبغول ۶ ماشه در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر دو توله حل کرده

بنوشند و یا شیره مغز تخم کدو نه ماشه و هندوانه نه ماشه اگر ضرور بود اضافه نمایند

غذا ماء الشعیر و ماء الرب و ورم گرم باشد که حادث شود در ریه پس اگر از ماده دم

باشد علامت آن حمی مطبقه و سعال و ضیق النفس شدید و وجع شدید و در مقدم

صدر و حمرة در جبین و ورم اجفان و عطش و جفاف زبان و تحرّک رگ و در استنشاق

هوای بارد و نبض عظیم موجی بود کما قال شارح الاسباب و علامة النبض الموجی

و هو نبض مختلف فی العظم و الصغر و الشهوق و العرض و التقدم و التأخر و السرعة

در البطون مع لین و له عرض ما کان امواج متتابعة علی ترتیب متسق ای منتظم

علاج فصد باسلیق نمایند و بلبن مطبوخ بلین کنند صفت آن عناب دانه بی

دانه سپستان ۱۵ دانه گل نیلوفر ۲ ماشه تخم خطمی ۶ ماشه گل بنفشه ۱۰ ماشه جوشانیده

صاف نموده گلقند افتابی توله ۱ سائیده شربت نیلوفر ۲ توله حل کرده بنوشند

فایده علاج ذات الریه موسی مثل منضجات و مسهل ذات الجنب و موسی با

تفاوت است انشاء الله تعالی ذکر میشود عند امراض الصدر و گاهی حادث میشود در

ریه ورم رخو از ماده بلغم سازجه علامت شدت ضیق النفس و حرارت خفیف

و ثقل در تمام بار د و کثرت آب دهن و احساس وجع خفیف در میان سینه و

سرفه و عدم حمرت وجه علاج منضج و مسهل بلغم دهند ذات الریه اطفال که مشهور

است ببدکه علاج مسهل بلغم دهند برای طفل یکساله صفت آن بادیان ۳ ماشه بیخ

بیخ بادیان ۳ ماشه برگ گاوزبان ۳ ماشه اصل السوس مقشر ۳ ماشه مویز منقی ۳ دانه

طلی رفقا

کوبیده شفا ماشه بر سماق سان ا۰ ماشه انجیر زرد ۱ دانه گل بنفشه ماشه برگ
سنا مکی ماشه عود صلیب سرخ تربد سفید مجوف زنجبیل خوش سائیده معه قند لو سکر
گلقند افتابی ماشه روغن بادام داخلکرده بنوشند **فایده** چون ذات
الجنب از امراض حادّه است گاهی بروز اول تب مسهل میدهند و گاهی روز
پنجم **نکته** حب عجیب و غریب سریع الاثر برای دُبه بابت مرزا جان صاحب حب
بوقت مرزا اسمعیل صاحب بدست آمده گیرده ماشه مغز جمالگوته ۱۲ عدد هر دو را
در آب حلکرده سائیده بقدر باجره دو یک حب بندند موافق آن طفل بکوب
بخورانند و خواه در شیر مادرش حلکرده بدهند ذات الجنب ورمی باشد در غشای
مستبطن اضلاع یا در حجابیکه حاجز است میان قلب و معده حادث شود و آنرا
ذات الجنب خالص نامند در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر بتر باشد و این
بنهایت بد باشد علامت پنج باشد ثالث ان ذات الجنب بمس توکوش میداری

ذات الجنب
عجیب
ذات الصدر
عجیب
ذات الرض
عجیب
عجیب برود
عجیب نو
مکتوم

بسر و نیز خلیدن پهلو نفس تنگ و نبض منشاری و نوعی از آن را شوصه گویند
آن ورم عضلات حلق است و عضلات آن زیر حجاب حاجز واقع بود و اعراض
وجع او را شد بود و صاحب این مرض حرکت نمیتوان کرد و به هیچ وضعی از اوضاع
خواب نمیتواند نمود ذات الصدر ورم مقدم غشاء منصف صدر است و از جانب قص باشد
علامت آن تب دایم و شدت عطش و قلق و اضطراب بود و مریض از خم خورده
یا تنقیه حنجره با خس احساس کند و نظر به بالا و بزیر نتوان کرد و به پشت و پهلوها نتواند
وجع
خوابید ذات العرض ورم موخر غشای منصف صدر است و از جانب فقرات حادث
شود و علامتش آنست که مریض وجعی بین الکتفین احساس نماید و بر پشت نتواند خفت
علاج این هر دو امراض مثل علاج ذات الجنب است اگر همین قدر تفاوت
است که ضماد در ذات الصدر بر صدر است و در ذات العرض بین الکتفین می نهند
و علاج شوصه موافق علاج ذات الجنب است و علاج شوصه آنست که فصد میکنند و

ضماد

ضماد غیر استعمال نمی آرند کما قال شارح الاسباب ولا یعتد باضمده لقلة

وصول اثرها الیه بسبب حیلولة الجلد و الغشاء المجلل و حقنه دران مرض میکنند و دور

ادویه آن تربد قنطوریون بسفایج داخل میکنند و باقی علاج آن مثل علاج

ذات الجنب بود و سبب فاعلی ورم در ذات الجنب مانند اسباب گفته و وقتیکه منفجر

شود خون می آید شارح گفته غلطی نموده است منفجر شود بطلق و شیخ ارغنا می آید

دهر غلطی کرده و گفته مثل العلیل و عبارت شیخ را الضمیده بلا نفیس و در گفته کرده است با دم

الثت علامت آن بند و حمره وجه و عظم نبض و شدت ضیق نفس و حمرت نفث

بود علاج مثل آن جهارم از آن امتلائی دم بسیار باشد تحت فصد صافن جانب

موافق از پا بگیرند پس اگر باز امتلا و زیادتی خون معلوم شود فصد باسلیق جانب

مخالف بگیرند پس اگر باز امتلا باشد فصد باسلیق جانب موافق گیرند و اگر امتلاء دم

بسیار بود فصد جانب مخالف و بعد مثل آن از جهارم بگیرند و بعد از جهارم فصد از جانب

با دم است علامت

و بنقل الورم

موافق گیرند اگر نوبت بسیار باشد خون در هر نوبت فصد یک و نیم یا دو گیرند و اطلاق موافق

اطلاق باید گرفت در مطبوخ این ادویه باید داد صفت عناب ۱۰ دانه عنب الثعلب

سپستان برگ گاوزبان تخم خطمی تخم خبازی یا در عرق عنب الثعلب بجوشانند

بدون عناب مالیده صاف کرده شربت نیلوفر خاکسی لعاب بهدانه نیز آمیخته در

استعمال آرند و روز هفتم مسهل دهند و در همین مطبوخ مذکور فلوس خیارشنبر شیرخشت

ترنجبین روغن بادام اضافه نمایند غذا اشنجو با شربت نیلوفر و اگر سبب دم

صفرا بود علامت آن شدت نخس و شدت وجع و حرقه و حدت نبض و صفره

نفث و سرعت و تواتر نبض و دندان در مراره فم باشد علاج آن نیز از رابع هم فصد

باسلیق از جانب موافق گیرند و در مطبوخ دموی آلو بخارا اضافه نمایند مسهل

و غذا بدستور و اگر دموی و صفراوی میشود و سوداوی و بلغمی کم و بر موضع ورم

جبری نمایند و اگر سبب آن دم سوداوی محترق بود علامت آن شدت نخس و خشونت

ولواو

وسواس و اختلاط عقل و هذیان و تاخر نفث و غیر آن و سواد لون
براز بود علاج پیش از چهارم فصد باسلیق دست مخالف کشایند و این
مطبوخ دهند صفت برگ گاوزبان گیلانی ۲ ماشه سپستان ۲۰ دانه مویز
منقی ۱۰ دانه عنب الثعلب ۳ ماشه اصل السوس مقشر ۴ ماشه عناب ولایتی پنج دانه
اسطوخودوس ۳ ماشه در عرق عنب الثعلب بجوشانند ثلث که بماند مالیده
بدون عناب صاف نموده شربت گاوزبان دو توله لعاب بیدانه پنج ماشه
خاکشی ۲ ماشه بالیده بنوشند روز ششم مسهل دهند مطبوخ افتیمون ۳ ماشه
در صره بسته در جوش آخر داخل کنند و فلوس خیار شنبر ۶ توله ترنجبین
۴ توله مالیده صاف نموده روغن بادام ۴ ماشه اضافه نموده بنوشند غذا
اشبجو با شربت گاوزبان یا شله با روغن بادام و اگر سبب آن دم بلغمی بود
علامت آن وجع ثقیل و خفت حمی و بیاض نفث باشد کی حمرة و بیاض و غلظ قاروره

وبعضی دقه عطش بود و بدین اسلم الانواع لقلة حرارة المادة و جمیعها
مع سرعة نضجها بخلاف السوداوی که اکثره قاتل لغلظ المادة و جمیعها و عصیانها عن
النضج فی مدة یبقی قوة فیها قویة علاج جنب فصد باسلیق بدستور ذات الجنب دموی
کیرند و مطبوخ و مسهل ذات الجنب سوداوی دهند و اسطوخودوس و افتیمون
داخل نمایند و در ذات الجنب دموی بر جنب این ضماد نمایند بعد از بنفشه گل خطمی
عنب الثعلب گل بنفشه بجوشانند و در قدری آب تا که آب جذب شود روغن گل داخل کرده
استعمال کنند ضماد بلغمی اکلیل الملک مرزنجوش عنب الثعلب گل خطمی گل بابونه ذرات
جوشانیده روغن بابونه یا روغن گل داخل کرده ضماد نمایند باب نهم در
امراض قلب و آن اشرف اعضاست و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و
محل دل میان صدر است مایل بطرف چپ و او را دو بطن است بطن ایمن محاذی
کبد است و آن مملو است از خون کثیر و روح قلیل و بطن ایسر فراخ تر است و در بطن

البته روح بسیارست و خون قلیل و از انکه دل عضویست نفیس و منبع حرارت

غریزی و معدن روح حیوانی است حکیم مطلق اندر وسط سینه که استوارترین

مواضع بدن است وضع فرموده و از قلب روح بجمیع اعضا میرسد و امراض

این عضو بسیارست انچه در تجربه و عمل امده می نگارد خفقان حرکه اختلاجی بود

که بسبب دفع موذی عارض قلب شود و اگر ان موذی بسبب دم بود علامت

ان مثل عظم النفس و عظم نبض و سرعت و تواتر ان و شدت حرارت ملمس صدر و

عطش و استراحت از هوای بارد و سرخی لون و سرخی قاروره علاج

فصد باسلیق یا صافن کنند و ادویه و اشربه مطفی خون دهند و اگر علامت

غلبه صفرا باشد مثل مراره فم و زردی لون و شدت عطش و ناریه قاروره

علاج ادویه مبرده و معجونات بارده استعمال ارند صفت ان ربای املج

فارسی از آب گرم شسته با ورق نقره تناول نمایند براق عرق ثعلب

حب خفقان صفراوی سفید صندل [illegible] [illegible] ریباس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۲ توله عرق گاوزبان ۲ توله شیره خشخاش سفید ۴ ماشه تخم کاهو ۴ ماشه آب [illegible]
شربت نیلوفر دو توله اضافه کرده بنوشند الفه از مجربات [illegible] خانصاحب
علی حسین خان صاحب مرحوم صفت آن برگ گاوزبان صندل سرخ پنجماشه براده
صندل سفید پنجماشه امله مقشر پنجماشه کشنیز خشک پنجماشه طباشیر نیلوفر [illegible]
نیکو نموده در عرق گاوزبان ۰ توله عرق عنب الثعلب ۰ توله عرق نیلوفر
۵ توله شب بخیسانند صبح مالیده صاف کرده شربت انار شیرین حل کرده تخم خرفه خشک
[illegible] شده پنجماشه بنوشند از مجربات خانصاحب حکیم حسین خان صاحب قبله مرحوم که
بارها آزموده بسیار تعریف زبان خود میفرمودند صفت آن امله خشک پنجماشه
صندل سرخ پنجماشه براده صندل سفید پنجماشه امله مقشر پنجماشه برگ گاوزبان ۵ ماشه
در آب خیسانند بالای سقف بگذارند صبح در آب خالص آن نبات سفید توله داخل
کرده بنوشند الفه از مجربات حکیم محمد خانصاحب مرحوم ورق نقره ورق طلا گاوزبان

برگ گاوزبان در عرق
عنب الثعلب عرق گاوزبان
جوش کرده تخم بالنگو پاشیده
بنوشند بودری سفید تر
استعمال میکنند دیگر در عرق
عنب الثعلب عرق گاوزبان
عرق صندل کشنیز خشک
نیم کوفته صبح شربت انار شیرین
یا ارس اضافه کرده بنوشند

[illegible]

بر بالای گلاب شسته مخلوط کرده تناول نمایند عقب آن تخم بالنگو دو ماشه گلاب
بعدد

بهم بوده عرق گاوزبان بهم توله عرق بید مشک ۱۲ توله بنوشند الف مجربات بنائی

محمد خان صاحب مرحوم برای خفقان وضعف دل وضعف باه صفت آن ابریشم مقرض

ماشه ورق نقره عدد یمنی قند سوده شربت خواه گشنیز سرشته تناول نمایند

عقب آن عرق گاوزبان عرق بید مشک گلاب عرق نیلوفر سرد کرده بنوشند

و خفقان بشرکت معده نیز حادث شود و علامت آن آنست که پیش از حدوث

غثیان شود و بعد قی کم شود و یا زایل شود پس اگر در معده صفرا باشد علامت

آن بود که عطش بسیار باشد و حرارت های دهان یابند و دهن خشک و اشتها کم بود

و دهن تلخ باشد و بعضی اوقات صفراقی میشود علاج نخست صفراقی بکنانند

سکنجبین به اسم بنفشه گرم سکنجبین ۲ توله از آب گرم داخل کرده بنوشند بعد یک

گهری قی بخوبی بکنند تا خاطر جمع شود که معده از صفرا پاک شود آنوقت موقوف کنند

و بعد ان در گلاب قسم اول خمیره صندل ۶ ماشه شربت سیب دو توله شربت

صندل توله داخل کرده بنوشند فردا فردا جمعا جمعا غذا ماء الشعیر ماء الجبن

با شربت انار بن دو توله **فایده** اگر بعد کردن قی گلاب عرق گاوزبان

عرق صندل همراه شربت انار بن بنوشند و روز دیگر همراه خمیره صندل با

شربت سیب بدهند اولی است و اگر در معده بلغم باشد بود و علامت ان قلت عطش

و نفاخت دهن و بعض اوقات بلغم قی شدن و بعد قی بلغمی در خفقان تخفیف شدن

علاج تخت ارقی اخراج بلغم فرمایند به این قسم که سکنجبین محلل در آب گرم حل شده و نمک سندی

ماشه در حل کرده بنوشند و بعد یکبار قی کنند و بعد پاک شدن معده گلقند اصفهانی

سه توله زنجبیل کرمانی سه ماشه بادیان پنج ماشه در عرق گاوزبان ۱۲ توله برآورده

بنوشند و اگر بایں تدبیر خفقان رفع نشود پس مسهل بلغم دهند و پس علاج باید و در

خفقان صفراوی مسهل صفرا دهند غذا نخود آب چوزه یا حلوان و اگر در معده

سودا بود علامت ترسیدن و در مخفی دیدن و خیالات سوداوی بود علاج فصد

باسلیق و ماء الجبن است فایده اگر سودا از احتراق دم و صفرا بود ماء الجبن

سرکه و سکنجبین و الا ماء الجبن بپزر باید غذا آشجو اگر از احتراق دم و صفرا بود

و الا ماء الخیار با شکر و با حدوث خفقان بسبب ضعف قلب بود علامت آن است که به

اندک حرکت بدنی از قبیل جماع و دویدن و قدم زدن و به اندک حرکات نفسانی

از قبیل هم و غم و فرح و غضب حادث شود و از سکون و سرور دفع شود علاج

با تقویت دهند مثل خمیره مروارید و دوار المسک بارده یا معتدل یا حار بحسب امزجه و خمیره

گاوزبان عنبری فرداً فرداً جمعاً جمعاً همراه عرق گاوزبان ۷ توله گلاب

۲ توله دهند غذا ابلاء حلوان و چوجه مرغ فایده اگر ضعف قلب بحرارت باشد

دوار المسک بارده فایده دارد و الا حار یا معتدل صفت نسخه دوار المسک

بارد تالیف جد مرحوم برای ابن عم خفقان و برای هر خفقان حار مفید است طباشیر

بر.. ماشه گل سرخ کهربا کشنیز خشک مروارید ناسفته خرقه مشک کافور ریشه

فواکه شیرین نبات سفید خاکه زر سرشت معجون سازند نسخه تالیف جد فرحود

مروارید ناسفته بیخ جان کهربای شمعی صندل سفید صندل صندل سرخ برگ

گاوزبان برگ فرنجمشک درونج عقربی سارج هندی افتیمون دهیته ورق

گل سرخ زرنباد طباشیر منلوحس تخم فرنجمشک ولایتی تخم بادرنجبویه زعفران خود

کردی عنبر اشهب مشک خالص گل بنفشه عود قماری کشنیز خشک سنجاک

سفید گل بهمنی زهره مهره خطائی نبات سفید شربت فواکه اسیب

ورق طلا ورق نقره بطریق معهود معجون سازند غشی حالتی بود که مجموع

حواس معطل ماند بملاقات آن برد دست اطراف ونقص ضعیف ونبض صغیر وضعیف

صفره لون بود علاج در حالت غشی اب سرد وگلاب بر روی بیزد و تمام زینت

دیوهای خوش با الخوره گلی آب با شیشه بیویانند واطراف دست و پا به بندند

دلیل نیز

و سخت مالند و تحریک کنند چون افاقه حاصل شود شربت گاوزبان و گلاب
دهند فایده و کفها بسخت مالند اکثر اوقات غشی بسبب معده میباشد و در
هنگام اسباب و علامتش را بخوبی معلوم کرده در دفع این بکوشند و گاهی غشی با
لکنت هم میباشد در آن استعمال بوهای خوش نخواهند کرد بلکه استعمال بوی با
بد باید کرد و اگر بطرف فصد صافن احتیاج خواهد بود بعمل خواهند آورد و اگر
بسبب وجع باشد تسکین وجع کنند باب دهم در امراض ثدی باید دانست
که در هنگام بلوغ در پستان تعقد پدید آید در مردان و زنان لیکن از مردان
بسبب حرارت که در مزاج ایشان غالبست تحلیل میرود و از زنان بسبب
برودت مزاج و کثرت ماده طمثیه روز بروز بیشتر میگردد تا باعث زرق
رضاع باشد و مسکن حرارت سینه از داخ پوستین نماند که شیر و منی و خون هر چند
بصورت مخالفت دارند اما اسباب تولد هریک آن بود زیرا که فی الحقیقت

شیر و منی خون است و در بن امکه مستحیل بعفونت کرده و در مزاج شیر

اطبا را اختلاف است بعضی بر آن اند که گرم و تر است مانند خون و بعضی

گویند که سرد و تر است و بعضی معتدل دانند قلت لبن سبب آن چند قسم است

یا اخراج دم که ماده لبن است بفصد است و یا بسبب غلبه اخلاط ثلثه بر دم است پس

لبن که بعد از دم محمود میشود البته کم خواهد شد و همین قسم دیگر هم اسباب است

پس در علاج اینها آنچه در عمل آمده این است شیره تخم الفت ۷ ماشه در عرق

کاوزبان اوله برآورده بر صوف دهند غذا برنج و با قلیه خشکه و بعد فراغ از

طعام زیره کرمانی دهند ورم الثدیین اگر بسبب حرارت بود علامت است که

موضع سرخ باشد پس اگر با عظم نبض باشد و امتلاء خون ظاهر شود فصد باسلیق از

جانب مخالف کیرند و اگر احتیاج حقنه هم بادی باشد فصد جانب موافق از پا کیرند

بعد آن خرقه تر کرده بسرکه بر آن گذارند اکثر از همین تحلیل میشود و اگر علامت

بخنشدن ظاهر شود داروی منضجه ضماد کنند صفت آن تخم کنوچه بیخمانشه تخم خطمی بیخمانشه

تخم خبازی بیخمانشه تخم کتان ۲ ماشه مقشر تخم تمر هندی بیخمانشه کوفته بیخته در شیر گاو مخلوط

نموده بطریق مرهم پخته ضماد نمایند و بعد انفجار مرهم سفیداب که دران مردار سنگ

هم داخل باشد ضماد نمایند صفت آن سفیداب ارزیز موم سفید اوله مردار سنگ تولہ

موم را در روغن گل ۳ تولہ انداخته بر آتش آب کنند و سفیداب و مردار سنگ را

دران داخل نموده از چوب خوب حل نمایند و بر بندند تا مرهم شود و بر بندی ضماد

نمایند غذا قلیه و نان و جز لحم نخورد که ممنوع است فایده اگر ورم حار بر هر دو بندی

برابر باشد فصد باسلیق از دست راست گیرند و اگر یکطرف زیاده و یکطرف کم

امراض معده جانب زیادتی را از عنیدات فصد جانب مخالف بگیرند **باب یازدهم** در امراض

معده باید دانست که معده دو طبقه دارد داخل او عصبانی بجهت حس و خارج

او لحمانی بجهت هضم و تکون حرارت و از فم معده بتدریج فراخ تر شود تا به نهایت

ان که تر و یک ناف است و بر شکل کدویی باشد و غذا در وی مستحیل بکیلوس نشود

و امراض ان بر چند قسم است وجع معده اگر درد در معده و نواحیات معده

طرف اسافل باشد انرا وجع معده نامند و اگر وجع در فم معده یعنی طرف اعلای

ان بود وجع فواد گویند علاج هر دو قسم هم است لهذا شروع در بیان علاج

وجع معده نموده شد وجع ان اقسام است اگر بسبب ریاح بود و علامت ان تمدد

شراسیف و قراقر و جشا و ترشش و انتقال وجع و هیجان وجع بعد از هضم طعام از

فم معده جانب اسفل بالای طحال علاج کماد دست یا به عمل ارند مثل سبوس و نمک

و بر خلاف ریاضت فرمایید که بسبب حرارت تحلیل ریاح شود و استعمال کماد است را منع

نوشته اند زیرا که لطیف را تحلیل خواهد کرد و کثیف را منجمد خواهد نمود و بلکه کاسر ریاح

را اول استعمال کنند اگر از بن بر طرف شد فبها المراد و الا منضج و مسهل بدهند و جوارش

کاسر ریاح استعمال ارند مثلا معجون کمونی تنها بخورند و یا شربه زیره کرمانی ۷ ماشه

قعر

وجع معده

در بیان انگام

صفراوی

در عرق بادیان کشیده بنوشند و خاویدن زیره کرمانی بسیار نفع دارد و اگر سبب

صفرا باشد علامت آن مرارت فم و غثیان دایم و خروج صفرا القی یا همراه براز و

یا همراه بول و حدت و حرقت بعد طعام و زیادتی عطش علاج نخست صفرا قی بکنانند

بعد یک گیری از خورانیدن سکنجبین با آب گرم پس اگر وجع زایل شد فهو المطلوب والا

حب صفرا دهند صفت آن فلوس خیار شنبر ۶ توله تمر هندی ۶ توله منقی بی سر خشت ۲ توله

در عرق عنب الثعلب یا بادیان حل نموده گلقند آفتابی ۳ توله ساییده حل کرده روغن بادام ۲ ماشه

اضافه کرده بنوشند و اگر سبب بلغم بود علامت قلت شهوت و خواهش طرف

اغذیه حریفه و غثیان و عدم عطش یا عطش کاذب و لعابیت دهن و کثرت براق

و ثقل بدن علاج از آب گرم و نمک و سلاقه فجل و یا تخم فجل نخست قی بکنانند تا هر چه که

بود خوب پاک شود و اگر وجع دور نشود حب اسهال بلغم دهند صفت آن ترکیب سنا

مکی تربد سفید ۲ ماشه مجوف زنجبیل ۱ ماشه بسفایج ۳ ماشه پوست بلیله ۲ ماشه بادیان

مویز منقی ده دانه در عرق بادیان ده بار جوش شد تا ثلث که بماند مالیده صاف
نموده مغز فلوس ۲ تولد قسم لعل مالیده صاف نموده گلقند آفتابی سه تولد سائیده حل
نموده روغن بادام ۲ ماشه داخل کرده بنوشند و بعد از تنقیه جوارش جالینوس ۲ ماشه
و جوارش مصطگی ۲ ماشه که در قرابادین شفائی مذکور است بعد دو ریشیدن درد جمع
بسیار مناسب است صفت جوارش جالینوس سنبل قاقله سلیخه دارچینی خولنجان
قرنفل سعد زنجبیل فلفل سیاه دار فلفل قسط بحری عود بلسان اسارون تخم مورد قصب
الذریره زعفران از هر یک دو درم مصطگی درم قند سفید بوزن تمام ادویه کوفته
بیخته با دو چند عسل سرشته بقوام آرند و در وجع معده صفراوی بعد از ان
جوارش تالیف افضل فضلا جد مرحوم نواب حکیم الممالک نور الله مضجعه نسخه که از دست
خاص خود بر شرح اسباب نوشته بودند بچشم خود دیده نوشت صفت آن آب انار
ترش و شیرین قند سفید آب نعناع تازه نیم آثار پوست بیرون پسته پوست ترنج

بعطی سنبل الطیب قاقله صغار زرد درد طباشیر سنبل جیب تخم کشنیز عود خام ... ح

آب انار با قند سفید بقوام آورده ادویه‌ها را خوب کوفته بیخته در آن سرشته باشند

تخمه و هیضه

باد تخمه و هیضه از سبب صفرا و بلغم باشد علامت هر دو بارها بتکرار ذکر یافته علاج

تخمه آن باشد که معده در غذا قطعا تصرف نکند و هضم نکرده باشد و هیضه عبارت از آن

باشد که طعام در معده بماند و هضم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی باشد قی و دفع

شود و آنچه غلیظ و درد است باشد به اسهال علاج اگر طبیعت محتاج قی باشد از آب گرم

با سکنجبین و آب گرم و گلاب شیر گرم قی بکنانند و الا اسهال خلط دهند اگر دفع

ماده یک طرف شده باشد که دیگر بیایند تخمه است و اگر با اجابت قی هم میکند هیضه است و اگر

از سبب قی و اسهال درد در سر شود و اطراف امعا اگر تنقیح با فراط باشد شیاف فلوس

با حقنه حاده کنند در بلغمی و با حقنه متوسطه فرمایند در صفراوی فایده اگر مرضه

نشود حقنه نمایند که مفید است حب مفضیه و درد شکم از مجربات است بفرمایند

بموقت میرزا اسمعیل صاحب حب فلفل سیاه ۲ دام نمک لاهوری ۲ دام زنجبیل ۳ عدد و افیون
خالص ۲ سرخ عنبر صحیح کل اکه ۲ دام همه را کوفته برابر کنار صحرای حب نخود بکنند یکحب بوقت سحر دو بت
بخورند جوع کلبی یعنی زیادتی آرزوی طعام و حرص بر ماکولات چنانچه در طبع کلاب
میباشد این مرض اکثر از کثرت سودا میباشد که بر فم معده میریزد علامتش آنکه قلت
عطش بود و حموضت جشا و هر ساعت اشتها میشود اگر یک لقمه بخورد حالت قی یعنی پیدا
میرسد و شورش و دغدغه فم معده بسیار بود و باکثرت اکل کثرت براز هم میباشد علاج
تنقیه سودا نمایند بادویه سودا که بارها ذکر شد و گاهی ماء الجبن هم ضرور میشود
انوقت اول فصد باسلیق نموده ماء الجبن دهند غذا قلیه مرغ با نان جوع بقری
که انرا در یونانی بولیموس خوانند فایده در ترجمه موس جوع است و معنی بولی جزء بزرگ
و کلان از انکه گرسنگی و افتقار اعضا در غایت شدت و بزرگی و در این مرض می‌بود
بنا بران به بقر نسبت داده اند یعنی گرسنگی است که از غایت بزرگی بگاو میماند

جوع کلبی

علاج

جوع بقر

دیابی

واین در استعمال بسیار است که شیئی بزرگ و کلان را تشبیه بگاو میدهند و این مرضی است

که در ان بطلان شهوت طعام میشود بمرتبه که صاحب این مرض از بوی غذا نفرت

تمام بهم رساند و اعضاها جابجا میباشد و اکثر غشیان او را می باشد و غش هم

میشود و هزال بمرتبه بهم رسد که غلط بعضی گمان میکنند که تب دق است و اکثر

میگویند که دق شیخوخت است و بعضی با قصان میگویند که دق حقیقی است و حاذق

بعض اهل حق در میان این مذاهب است که قبل از حدوث بولیموس اسباب بارده

بعمل می اید از قبیل مصادفت هوای سرد و مصادفت ثلوج و در هوای سرد

گشتن و اعتیاد بعدم تغذیه در حالت صحت و سبب آن برودت مفرط باشد که

علامت فم معده را حادث شود و قوت حس و جذب از و فوت شود علامت نحافت بدن

ضعف قوت بطلان شهوت و فرح معده و ابهم از علامات است که چون دست

علاج بر فم معده گذارند سرد محسوس شود علاج کمونی ۶ ماشه گلقند دو تولہ همراه جوارشات

حار مقوی معده مثل جوارش جالینوس ۳ ماشه جوارش مصطکی پنج ماشه و جوارش
عود ترش ۳ ماشه تالیف والد صاحب نواب حکیم الممالک مرحوم غفره الله تعالی و چنانکه
خوف لینت نباشد بخورند فاما اگر خواهند یک جوارش خورند و ترش تا هفت ماشه
جایز داشته اند و اگر خواهند که هر سه خورند پس وزن کم نمایند این موقوف بر
رای دانشمند حاذق است و چنانکه خوف لینت باشد آنوقت همراه کمونی
جوارشات نباید داد بلکه همراه این ادویه که مذکور میشود مخلوط نموده استعمال
ارند صفت آن دانه هیل ۱ ماشه زیره کرمانی ۱۰ ماشه زرنباد ۱۰ ماشه اقاقیا
۱۰ ماشه مصطکی ۱ ماشه عرق عنب الثعلب سائیده همراه جوارشات مذکوره بخورد و اگر
خوردن دشوار باشد گلاب ۲ توله با عرق هیل ۲ توله داخل نموده بنوشند و تریاق اربعه
و تریاق فاروق هم بسیار مناسب است و در همه اوقات من غیر ملاحظه اللینه و عدم ال
صفت جوارش عود ترش نواب مرحوم را ثبت ملکه با عین بجه عود قماری قافله کبار ادویه
۱ درم

۳ درم

پوست اترج ۳ درم دارچینی ۳ درم سنبل الطیب ۳ درم قرنفل ۳ درم مصطکی
۳ درم زعفران ۳ درم بادرنجبویه ۳ درم رب سیب ترش نه مثقال آب لیمو
نه مثقال کلات قند بقدر حاجت موافق معمول تیار سازند بنه اگر رب سیب بدست
نیاید عوض آن آب لیمو است و الا رشک ... انه غذا قلیل المقدار کثیر التغذیه مثل بیضه
نیم برشت فقط اینست طلکه طبیعت نرم بود و الا همراه نمک هندی و انار دانه ترش ۵ ماشه
و الا همراه انار دانه ۳ ماشه صمغ عربی ۳ ماشه اقاقیا ۱ ماشه زیره کرمانی ۱ ماشه
دار فلفل ۱ ماشه سوده بزرده تخم مرغ نیمبرشت سرشته بخورند و آهسته آهسته قوت
غذا کنند یعنی از سه زرده شروع کند و تا پانزده برسانند و هنگامیکه بر بیضه اغذیه
خوردن قادر شود و معده گوارا کند و اشتها زیاده بهم رسد که برین صبر نتواند کرد پس
نان خمیری که مخمر در عرق بادیان باشد با کلونجی و بادیان بالا پاشیده بپزند
همراه کباب جوجه مرغ و نیمبرشت از مرغ و غیره اغذیه بارده و اجب است و خوردن

نعناع نعنع بعد غذا مضایقه ندارد و خوردن حب بحلوکه بعد از طعام خوردن اعانت

بر هضم کند و احتیاط در مرض اگر آب حالص سیر سد مید هند و وقت غش چند

تا دانه انار ولایتی بخورانند تا تقویت معده شود و غش زایل گردد فاین طرق

بجهت منضج بمرتبت بسیار است الحجه بسناد ربی اسهال حسب قبله نفظ ثابت شده

این است که در ظرفی آب بکنند ارند و خوب جوش دهند تا آواز جوش از آب برآید

بس منضجها را در پارچه دولا که صفی باشد گذاشته در آب بکنند ارند و یکصد و یکم بنه

شمار کنند نه بسیار جلد و نه بسیار دیر بلکه متوسط بشمار بعد ان بیرون آرند استعمال

نمایند صفت حب بحلوکه بیرون تحقیق سنبل الطیب ۹ ماشه مصطگی ۶ ماشه تا نخواه ۶ ماشه

حلتیت ۴ ماشه کاشم دو ماشه زیره کرمانی بادیان ۸ ماشه سعد کوفی ۸ ماشه

دانه هیل ۶ ماشه دارچینی ۵ ماشه نعناع خشک ۶ ماشه پوست هلیله کابلی ۶ ماشه نمک

لاهوری ۲ توله نمک سیاه ۶ ماشه حوک ۳ توله لیمو ۲ توله سرکه انگوری توله بقدر

خوراک [illegible] بقدر بخورد

[illegible] وطفل [illegible] هلیله و [illegible]

دیگر وضع [illegible] هلیله [illegible] سیاه املج

هلیله کابلی [illegible] فلفل فلفل گرد

زیره کرمانی عود [illegible]

واییل کلان و دانه هیل خورد [illegible]

نمک سیاه نمک [illegible] مخلوط کرده

[illegible] بکوفته و بیخته [illegible]

[illegible]

حاجت کوفته بیخته حب بقدر نخود تناول نمایند بنه صاحب لیموس را خرد را بیست

که بعد دو گهری بالای طعام آب بنوشند تا حلق در هضم برساند و بعد خوردن غذا

قی بریان ملح نمک بود بقدر دو فلوس بخورد که نافع است عطش مفرط و این را عطش مفرط

سه سبب است هر یک را با سه قسم بیان کنم قسم اول آنکه خلط مالح غلیظ چون بلغم بورقی

شود پس چون بلغم حقی بود از احتراقی جمع شود در معده پس طبیعت استدعای

آب نماید تا بمعاونت رطوبت خلط یابس غلیظ را دور کند لهذا عطش می‌شود

این را عطش کاذب نامند زیرا که عطش صادق آنست که طالب آب از احتیاج بدن

و افتقار اعضا در رطوبت باشد و بدین اسم کند لک و علامت این قسم آنست هر چند آب

بنوشند تشنگی فرونه نشیند و حسب ماده مزه دهن شور یا ترش بود و غثیان و کرب

رنج دهد و باشد که در قی بلغم افتد و چون مریض از خوردن آب خود را باز دارد

عطش ساکن شود علاج غسل مصفی یا سکنجبین عسلی بکنند و اگر ازین تدبیر برطرف نشود

مسهل خلط دهند قسم دویم آنکه حرارت در معده عارض شود و با حرارت یبوست
همراه بوده اندرونی لاحق گردد پس جهت تبرید با ترطیب باهم بود آب طلب نماید و عطش
که از اجتماع حرارت و یبوست باشد یعنی از زیادتی صفرا و آن سخت‌ترین انواع
است علامت آن تلخی دهن زردی قاروره و خوردن شربتها و اطعمهٔ حریفه علاج
شربتها مع صفرا داده مسهل صفرا دهند و اگر طبیعت محتاج قی بود قی بکنانند
~~غذا انار الشعیر در ... است ... و طبیعت ... قسم سوم آنکه عارض شود از حرارت~~
خلنجبین **فایده** اگر اوقات اطفال را در ایام صیف عطش مفرط میباشد علاج شیره
تخم کاهو بخر صفه در طفل میدهند در کوزه آب قدری عناب شیر داخل میکنند و از آن آب
بطفل بخورانند مراد از حرارت خارجی حرارت هواست در سینه و شش دندان
سرد آب مطلوب طبیعت گردد علامت آنست که از آب سرد تسکین نیابد بلکه از هوای
سرد تسکین یابد علاج مسکن در هوای سرد نماید و در ام معده و آن بر چهار قسم است

اورام معده

قسم اول

قسم اول از خون بود یا از صفرا علامت این دو قسم آنست که در معده وجع

و حرقت و التهاب پیدا باشد و تب لازم بود و ورم در معده ظاهر باشد اگر ورم در مقدم

آن بود خصوصا وقتیکه بپشت بخسپد بالا خود بدرجه کمال شود و اگر ورم در موخر معده بود

نظر نمی آید لاکن از اختلاج خالی نمیباشد و شدت عطش و قی و عظم نبض و درشتی

و سقوط اشتها بود نیز از علامات اوست علاج فصد باسلیق نمایند اگر ورم رقیق صفرا بود

ملوس خیارشنبر ۶ توله گلقند آفتابی ۳ توله در عرق عنب الثعلب ۱۲ آثار مالیده صاف

نموده روغن بادام داخل کرده لعاب اسبغول ۴ ماشه اضافه نموده بنوشند

و بعد از تنقیه عنب الثعلب سبز بر معده ضماد نمایند غذا ماء الشعیر و اگر ورم منضج شود علامت

آنست که ناقص شود و بس برای برآمدن مده عسل مصفی ۲ توله با ماء العسل دهند غذا

انجیر با عسل بعد از جلا ادویه بخور است از قبیل قرص کهربا همراه کنند و دم الاخوین

رب سیب یا با عصاره بارتنگ صفت قرص کهربا خون از شکم باز دارد ۱۲

که ها ها شده مروارید نا سفته تخم خرفه از هر یک پنج درم شاخ بز کوهی سوخته پوست بیضه

سوخته صمغ عربی از هر یک سه درم کشنیز خشک بریان کرده خشخاش سفید خشخاش سیاه

از هر یک شش درم ودع سوخته بزر البنج از هر یک دو درم کوفته بیخته بلعاب بزر قطونا اقراص

سازند قسم سوم آنکه از بلغم باشد سبب وی آنست که ورم پیدا شود از رطوبت

و سوء هضم و قلت ریاضت علامات سستی ورم و کثرت ریق مع سقوط شهوت و انتفاخ

معده و عدم سختی موضع و شدت بیاض لسان و پف وجه و صاحبش لون و درم رخوه

علاج در سه روز مار الاصول یعنی منضج بلغم داده مسهل بلغم دهند صفت آن ادویه

آن بارها بترقیم آمد لاکن برای فایده می نویسد که در مسهل دواهای حریف

از قبیل حب النیل و شحم حنظل نباشد مگر در روز مسهل در منضج بلغم مرکب سنا مکی

اضافه نمایند و احیانا اگر غاریقون منزل و سطوخودوس قدری اگر اضافه کنند

مضایقه نیست و بعد مسهل ضماد یکه انشاء الله تعالی در ورم سوداوی مذکور میشود

باضافه

باضافه سنبل الطیب استعمال نمایند غذا الثوربای طیور فایده از قی احتراز نمایند

سبب آنکه مواد طرف معده میکشد و باعث زیادتی ورم میشود قسم چهارم آنکه

از سوء المزاج بود و آن اکثر انتقالی بود و کمتر است که ابتدا از حادث شود علامت

آن علامات ورم و آثار ضعف نفس تغیر لون خفقان عسر هضم و بین و کمالی دوشنه و

تنفسی آن علاج اگر سوء المزاج احتراقی باشد نخست فصد باسلیق کرده برای اماله و

ماء الجبن نوشانند و بعد ان محلات ضماد فرمایند صفت آن نرگس حلبه تخم نورس بابونه

کرنب ۲ ماشه تخم کتان نورس کوفته بیخته در عصاره بادیان سبز سرشته بمالند فایده

اگر سوء المزاج از احتراق نبود منضج و مسهل سود داکه بار بار ذکر یافته مدد بعد از ان

ضماد مذکور استعمال آرند غذا الثوربای طیور فقط خواه از احتراق بود یا باشد

خواه بدون احتراق بود نفخه معده یعنی ورم شدن شکم از ۳ سبب است

یکی آنکه سوء المزاج سابق عارض شود در معده و باعث برودت آن شود

و حرارت غریزی را ضعیف نماید و بخار تولد نماید و بسبب غلظ امسحیل بریاح فجه شود

دویم آنکه از جهت طعام بود که کثیر المقدار یا نفاخ مثل لوبیا خورده شود و طبیعت

بحالت طبیعی در وی تصرف نکند پس غذای غیر منهضم بسبب فجاجت نفخ آرد سیوم

از جهت اخلاط بود و آن الحنان باشد که در معده خلط بلغمی یا سوداوی یا

صفراوی که صفرا می جمع شود و از حرارت معده منحل شود و باعث نفخ شود

علامات هر یک از این اقسام ثلثه ذکر شد حاجت بیان ندارد علاج اگر کثرت اخلاط

نباشد بدون مسهل ادویه کاسر ریاح استعمال آرند و غذا نخود آب با زیره بخورند

و از اطعمه غلیظ و اشیاء نفاخ و حموضات احتراز کنند قی و تهوع و غثیان قی حرکتی

باشد که در معده حادث شود برای دفع چیزی که در وی باشد از راه دهن و تهوع حرکتی

باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان تقاضای دفعی باشد بدون حرکت و

اسباب این سه مختلف است اگر خلط در جوف معده بود قی حادث شود و اگر در داخل

غثیان

و اگر احتیاج مسهل بود
مسهل صفرا دهند

جرم معده بود تهوع اگر قی بلغم مطعوم ردی یا باشد غثیان پس خلطیکه در معده ریخته
است اگر صفرا بود علامت آن تلخی دهن و خشکی زبان و قی صفراوی بود و علاج
سکنجبین شکر که در آب گرم حل کرده بخورند و قی کنند تا معده پاک شود و بعد آن شربت
انارین و شربت انارین ممتنع دهند که بند می نمایند غذا آشجو و اگر خلط بلغمی بود
علامت تشنگی و شوری یا ترشی دهن و نفخ یا قراقر بود و علاج بادیه قی بلغمی شده
بکار باشد صفت آن بیخ خربزه اصل السوس مقشر تخم ترب تخم شبت جو سکنجبین بخورانند
و بعد یک ساعت قی کنند تا معده پاک شود و بعد آن گلقند آفتابی معجون با جوارش
بنجابه نشره بادیان نیم ماشه استعمال فرمایند که قی بلغمی را بند می نماید و اگر از کثرت
خلط بلغم باشد بعد قی مسهل و منضج بلغم دهند فایده اگر قی از کثرت اخلاط نباشد
و علامات آن برود دست بر شود جوارش مصطکی جوارش عود ترش جوارش عود شیرین
موافق وقت دهند و اگر علامت حرارت ظاهر باشد شربت انارین منعنع شربت

انار شیرین دهند و جوارش انارین منعنع بالیف جد مرحوم نواب حکیم ممالک
بسیار فایده دارد و نیز استعمال آرند غذا قلیه خشکه فی الدم یعنی خون که از معده فی الدم
یعنی بیرون آید بسبب انفجار عروق متصل بمعده بود علاج فصد باسلیق نمایند
از دست راست و یا اگر بر طرف علامت شق عرق با آمدن خون ظاهر شود در جانب
آنرا کرده فصد از همان جانب بگیرند و اگر جانب معین نباشد از دست راست
بعد آن رب شیرین دو تودری الاخوین ماشه کهربا ماشه اقاقیا ماشه عصاره
لحیة التیس باقی علاج مثل نفث الدم نمایند که ذکر یافته غذا الشحو بار شیرین و
خشکه همراه آن دهند رب شیرین و شربت به بنا ید داد که مضرات فواق حرکتی باشد فواق
از جمیع اجزا طبقه داخل معده برای اندفاع موذی و آن هر چند قسم قسمی از
مسمی علامت آن است که بعد کثرت استفراغات بهم رسد و خشکی مفرط عارض فم
معده شود علاج ندارد لاکن برای خاطر و تسکین مریض شربت فقط یا همراه ادویه

مثلا

نخاله لعاب آب منقول و باشد سفید و قسمی ازان مادی است یا از بلغم است علامت وی یا
قلت عطش لینه مغص و لقابت و دهن و خود هاش طرف اشتهار سوخته علاج اگر ماده کثیر بود
منضج و مسهل بلغم دهند و اگر قلیل باشد بادویه مقیات بلغم اخراج بلغم نمایند غذا انگور با
نفط دهند و نوعی از فواق ریحی است علامت آن عدم علامات اقسام سابق است
و این بیشتر بصبیان افتد کما قال شارح الاسباب یعقب بکثرة الرضاع فان اللبن
یفسد فی معدتهم لقصور حرارتهم وضعف هاضمتهم فتتولد منه ریاح غلیظة دیر تحلیل بود و علاج او دوا
کاسر ریاح از قسم زیره کرمانی بادیان جوارش کمونی استعمال آرند فایده دهد و درین
قسم فواق حبس نفس فایده عظیم دارد فی الفور فواق موقوف میکند و الحد صاحب
فواق در فکر انداختن و ترسانیدن و جنبانیدن و بعطسه فرح هم فایده دارد و در
بلغت لسه معنی آمده یکی فساد معده کما یقال ذربت معدته اذا فسدت و دویم معنی حدت
آمده لسان و ذرب سیف در رای حاد قسمی بحدة البراز و سرعة حرکته فی الخروج سم

یا همراه شربت انار شیرین دهند

نوع ذرب معده

علیهم البکر کما یقال ذرب الجرح اذا لم یقبل الدواء و سمی به لصعوبة العلة و عظم الخطر فیها

و در اصطلاح اطبا عبارت است از جریان شکم که متصل باشد و هر چه بخورد بطعم کم یافته

بیرون بیاید و اسهال معدی همین را گویند و بالجمله وی مرضی است مزمن بطیء الانقضاء

و از اسباب حدوث آن بسیار است یا مره صفرا است که از بدن در معده ریزد و این

آنگاه باشد که صفرا در بدن بسیار باشد پس دفع کند آنرا اعضا طرف نواحی معده

امعا و علامت آن قسم این است که عقب حمیات محرقه صفراویه و غب خالصه و یا بعد

خوردن اغذیه حاره و ادویه حاره و شراب صرف بود و در اسهال صفرا معلوم

شود و التهاب و عطش زیاده باشد و گاهی حمی هم بود و علاج اگر کثرت ماده بود مسهل

داده قوابض دهند و بیشتر از همه قرص کوکب الارض دهند که هم قابض است

و هم مقوی معده و الیف مقعد است رب رود طباشیر شکوفه ۲ ماشه فوفل ۲ ماشه گلنار

فارسی ۲ ماشه سوده استعمال آرند صفت قرص کوکب الارض و انرا طین مختوم گویند چند

بلم

بیدستر سنبل سلیخه گل مختوم پوست بیخ لفاح از هر یک چهار درم افیون زعفران
فطر کوکب الارض از هر یک پنج درم انیسون و دوقو سیسالیوس بزر البنج میعه سایله تخم
کرفس از هر یک شش درم صمغها را در شراب ریحانی حل کنند و داروهای دیگر را
کوفته بیخته در آن بسرشند و اقراص سازند و در سایه خشک کنند تا نفع باد و اگر
بلغمی بود علامت آن کثرت بزاق و غثیان و قی بلغم و مختلفه با طعام بر آمدن بلغم
و قلت تغیر طعام علاج بادیان سه ماشه زیره کرمانی سه ماشه جوارش مصطکی شش ماشه
حقنه
دهند عند الکلبتی و در سبیل قلیه خشک دهند حلقه است که طعام بر سبیل عادت طبع در
معده قایم نماند و در تنها اجابت شوند مختلف الاوقات و مختلف القوام مختلف
الالوان و گاهی بسرعت و گاهی بسطور و گاهی بدفعات کثیر و گاهی بدفعات
قلیل منهضم و گاهی فاسد و آن از کثرت هر کدام از سه خلط صفرا و سودا و بلغم
میباشد آنچه در صفرا باشد علامتش آنکه یکی درد در میان زیاده شود و علاج مسهل

صفرا دهند بعد ازان قوابض بارد مثل املهٔ مربی با آب گرم شسته زرد و رد و لیمبا تشیر

ماء الشعیر سرشته تناول نمایند آنچه از سودا باشد علامت ترش قی معده و گرسنگی بسیار مصطکی

و حموضت قی همیشه محسوس گردد و گاهی ساکن نشود مگر بعد اکل طعام یا نوشیدن قدری

از روغن و دیگر علامت آنست که دو روز دو روز میان زیاده شود علاج تنقیه منضج

و مسهل سودا دهند بعد ازان قوابض مثل املهٔ مربی شسته مصطکی رومی آلوده بمربه مربی

مربای طباشیر سرشته دهند و با بلغم آنست علامت آنست که هر روز برابر باشد

تفاوت نکند یعنی هر روز حالت آن یکسان برابر باشد علاج منضج و مسهل بلغم

داده قوابض حاره استعمال آرد صفت آن جوارش مصطکی بخاشته بخورند عقب

آن بادیان بخاشته ریزه گرمای تخفیف داشته کرده با شیره مرادروه مصطکی تا آنکه نبات بندد

باشیده بنوشند و اگر بواسطهٔ نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت از اندفاع

کند و غذا نیز زلق کند و اینرا اسهال دماغی گویند علامت او آن باشد که بعد

از

خواب بیشتر پدید آید و بعد ازان مختلط گردد مثلا اگر ماده نزله صفرا بود در دماغ
و معده لذع و حرقت پدید آید و عطش و تلخی دهن و دغدغه خشکی حلق و مری
و آن علامت نزله سبب نحست پدید آید و وخم معده ظاهر بود و اگر بلغم بود علامت
آن بود فی الجمله گرانی و غلظت و تعقد آب دهن بر آن گواهی دهد و اگر سودا بود
ترشی دهن و حلق و گرانی سر و آمدن بوی از دماغ مانند بوی آهن شاید
باشد و اگر ماده نزله خون بود علامت سرخی چشم و گرانی حواس و تشنگی
و طعم که مایل باشد بشوری و بدبوی بر آن دلالت کند علاج بحسب حال در تنقیه دماغ کوشند
بحسب خلط و منضج و مسهل آن دهند و بعد ازان حواس استعمال آرند غذا کلیتی بریح
بریان الا اگر کثرت بود بعد فصل مسهل حوابات بینند مثل شراب خشخاش از
شش ماشه تا نه ماشه باد یا فوذ از آن شش ماشه تا نه ماشه هر دو وقت دهند و استعمال
افیون هم فایده دارد حکایت رازی گوید مرا دوستی بود مبتلا بدین مرض و

علت او مزمن شده و به هیچ دوا سود نمی‌یافت و هر وقت با من کاوش می‌نمود

اما چون بر سبب علت مرض واقف نشدم تدبیر کفایت نمیکرد و بعد از روز بسیار

دیدم که بعد از آن چند بار بحاجت میرود و عقب آن تا زمان طویل بعافیت میباشد

پرسیدم از آنکه بعد خواب هم همین حالت روی میدهد گفت بلی پس دانستم که نزله

گرم از سر او فرود می‌آید پس فرمودم از آنکه سر تبرا شده و دوای مرض نمودم

صحت یافت حرقه معده و آن بر دو قسم است یکی آنکه رطوبت خام اندر قعر معده بود

و از حرارت فاتره ترش گردد و حرقت آرد و علامت آن تقدم تناول چیزهای

غلیظ و روی رطوبت بود و هنگام گرسنگی خفت پدید آمدن حرقت قوت حرارت

معده علاج گلقند و گلاب و بند غذا اگر غذا دهیم آنکه طحال خلط بود و لابی باشد

الحموضت و حرقت را آمده طرف سرد و در معده حرقت پیدا شود علامت آن

غلبه حرکت و خلو معده ساکن شدن آن در شکم سیری و بعد خوردن چیزهای گرم

گرم

جهت اختلاط طعام چرب بود علاج اگر امتلاء خون بود تخت فصد اسلیم از
دست چپ کنند و بعد از آن ایارج فیقرا با عرق کاوزبان تناول باید و الا بعد از فصد
آنکه شربت عرق کاوزبان و استعمال غذا الخور بای جوجه مرغ **نکته** از فصد اسلیم
فصد باسلیق اولی است اگرچه خون کمتر گیرند زیرا که بود از باسلیق بجوی بر طرف
می‌شود **باب دوازدهم** در امراض کبد و آن عضویست که جوهر او لحمانی
بود ولی حس عضلانی او ذو الحس مجلل عضو او شده و محل او طرف ایمن است و
محدب او برباطات قویه با اضلاع مربوط است و مقعر او مماس طرف ایمن از مقعر
معده است و دارای شاخ زایده است بمنزله پنج اصبع که بآنها بر معده محتوی شده و از مقعر
کبد عروقی رسته است که آنرا ماساریقا گویند و بعضی از شعب او در نفس کبد منشعب شده است
و بعضی بیرون آمده است از جهت جذب غذا و آنرا ماساریقا گویند از معده و بعضی
از امعاء لطیف غذا را جذب کنند و شعب داخله جمع گردانند تا نضج یابد و اخلاط از دم

منبعث شود از محدب کبد عرقی رسته است که آنرا جوف کبد گویند و فوهات او به فوهات
شعب باب متصل شده است و بعضی از شعب او در تقعیر کبد متفرق شده است جذب دم جهت
و آنچه او خارج شده است اصل او بزرگ است و بدو قسم منقسم میشود و به اعلا بدن منشعب
گردد و قسمی هابط گردد و به اسافل بدن متفرق شود و امراض آن بسیار است و آنچه
در معمول و تجربه آمده قلمی میگردد ورم کبد اگر بسبب آن دم بود علامات آن عظم و تموج ورم کبد
نبض و حمی و عطش و ثقل و وجع نخس طرف یمین بدن تا حس و حرقه موضع کبد و ذهاب
شهوت و ظهور ورم تحت شراسیف و سرخی وجه و سرخی زبان و سرفه خشک و
نفث آمدن و فواق عارض گشتن و آن وقتی بود که ورم قوی و عظیم باشد بدرجه
که خم معده را منضغط سازد و این علامات مشترکست الا بورم مقعری و محدبی اما
نشان خاص ورم مقعری آنست که قی مراری و احتباس بطن و غشی و برد اطراف
ظاهر شود و فواق و ذهاب شهوه و وجع اشد باشد و نشان خاص ورم محدب آنست

اول

که سعال شدید و ضیق النفس و احتباس بول پیدا شود و ترقوه به اسفل کشیده شود
و ورم هلالی در جایگاه کبد ظاهر شود و هرگاه ورم در محدب و مقعر بود کار مشکل باشد
علاج نخست فصد باسلیق کنند و بعد ازان مسهل نرم دهند صفت آن بیخ کاسنی ۷ ماشه
تخم کاسنی ۵ ماشه عنب الثعلب ۳ ماشه گل سرخ ۹ ماشه زرشک بیدانه ۹ ماشه در عرق
عنب الثعلب شب تر کنند صبح بدون جوش مالیده صاف کرده مغز فلوس ۶ توله شیرخشت
۲ توله گلقند آفتابی ۳ توله روغن بادام ۶ ماشه موافق معمول تیار کرده بنوشند و
صبح تبرید لعاب بیدانه پنج ماشه لعاب ریشه خطمی پنج ماشه در عرق عنب الثعلب ۱۲ توله
برآورده شربت نیلوفر ۲ توله حل نموده بنوشند غذا ماء الشعیر و اگر صفراوی
بود علاج منضج و مسهل علامات آن شدت تپ و تشنگی و حلق و سرعت نبض و نارنجیه
قاروره و قی و اسهال مراری بود و علاج منضج و مسهل صفرا دهند فایده در تحلیل
ماده به ندره کوشند و مقوی سرد دهند و اسهال اگر ورم بلغمی بود علامات

علامت عطش و تب غیر حاده و براز بلغمی و بیاض قاروره و احساس ورم کبد اما

و حمی بافراط نباشد علاج اخراج ماده بحقنه حاده نمایند بور القیه دودی یا

مقدمه استسقا است و ترجمه اسم فساد مزاج است و سبب این مرض ضعف کبد و لور

مزاج او است و الیه از فساد و ضعف معده افتد علامات آن تشنج اطراف است

و بیاض لون بود علاج قریب بعلاج استسقا است که ذکر میشود انشاء الله تعالی و

تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظه و لزجه پرهیز لازم دانند و غذا نخود آب

و جوجه مرغ و دراج دلوا و کباب مرغ خورند استسقا و این مرض مادی است و

سبب آن ماده غریبه بارده است که در اعضای ظاهری یا باطنی در آمده اعضا

متورم سازد و آن سه گونه است لحمی زقی و طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا برآمده باشد

مثل خمیر و چون به انگشت غمز کنند فرو شود و تا لحظه بر همان حالت ماند و سبب آن

ضعف کبد و برودت مزاج آن بود و این برودت بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر

بود و یا بسبب کثرت حیض و یا بسبب شرب آب سرد بود یا در حمام یا در عرق ش

گرم یا بسبب ضعف معده بود که غذا را هضم نتواند کرد و کیلوس خام بکبد رود و

کبد نیز از نضج آن عاجز شود و اعضا آنرا جذب ننماید و چون خام باشد جزو بدن

نخواهد شد و موجب این مرض شود علامت آن بیاض بول و انطلاق طبیعت و انتفاخ

بدن و بیاض و یا صفرت لون بود و بدانکه استسقاء لحمی نزد اکثر اطبا محقق

بهترین اقسام است و هو الاصح قسم دویم زقی و وی آنست که جمع شود آب

در احشا خواه مابین شغاف و ثرب و خواه مابین ثرب و امعا لکن مابین ثرب و

امعا اکثر جمع شود و این بدترین اقسام استسقا بود علامت ثقل و بزرگ شدن

شکم و صلابت سطح آن بود و شکم همچو خیک پر آب بود و چون دست بر او

نهند یا از پهلو به پهلوی دیگر انتقال نمایند از آن آواز آب بیاید قسم سیوم طبلی

و وی آنست که ریاح غلیظ عسر التحلل مع رطوبت قلیل جمع شود در آن موضع که

که در آن جانب رقتی جمع شود و سبب این علت گرمی مزاج کبد بود باشد یا
برودت و رطوبت معده زیرا که چون معده از هضم تمام عاجز شود کیلوس خام بجگر
رود و طبیعت بهضم آن مشغول شود و از آن ماده ریاح در آنجا حاصل گردد و باعث
تکون این مرض شود و علامت بزرگ شدن شکم و بر آمدن ناف بود و با آن ثقلی باشد
و چون دست بر شکم گذارند و زنند از او طبل آید علاج بر قسم اول است در سه
از آن خالی و ضعف جگر نبود پس برای هر سه از آن بهتر از سرشیر دادنست اگر
نه لاکن اگر بدن ممتلی باشد اول با ایارج فیقرا تنقیه کرده شیر شتر استعمال نمایند
فایده تنقیه بدن با ایارج مذکور بعد انضاج ماده نمایند صفت آن بادیان نوشته
بیخ بادیان ۴ ماشه مویز منقی ۵ دانه تخم کاسنی ۷ ماشه اصل السوس مقشر ۷ ماشه
برگ گاوزبان ۷ ماشه شکاعی ۱۰ ماشه بادرنجبویه ۷ ماشه پرسیاوشان ۷ ماشه در عرق
کاسنی عرق عنب الثعلب عرق بادیان بجوشانند که ثلث بماند مالیده صاف نموده

و اگر اوایل استسقا کرده است و باد کثرت ... با جگر
... گرده باشد ... سپل [illegible] ... شود و بیرون
... جوده باشد ... شیر ... [illegible]
و اول سبل [illegible] ...
... با گلقند ... بیکه ... مقصد است

ورم که در حرارت و علامات ... حسم
... کاسنی و عنب الثعلب ...
عرق عنب الثعلب ...
معتدل داده شد

گلقند آفتابی سائیدن حل نموده شربت بزوری معتدل افزوده بنوشند سه تولد

روز چهارم که ایارج میدهند صبح از روز نهم تا بیستم همین منضج باید داد و در مرض

استسقا بالکل موقوف باید کرد و در عرق بادیان با عرق عنب الثعلب با برود و عوض آش

نخت مزاج اکتفا فرمایند اگر بدانند که استسقا از زیادتی خلط است اول منضج

بدهند و بعد از آن مسهل و بقدر ۳ ماشه ریوند چینی بسفوف داخل کنند و مسهل همراه حب

ایارج با ایارج فیقرا باید که لسان الکلب است و اگر در میان استسقا طبیعت نرم نشود

هلیله سیاه تر ابن واخ کرده در شیر خام جوش کنند و اگر ازین هم مطلوب حاصل

نشود با جوارش مصطکی نخماشه با هفت ماشه میدهند و در طلی بیشتر ادویه کاسه ریاح

منتزع زنجبیل ریانی و کرویا سه ماشه و انیسون ماشه بادیان نخماشه با شیر شتر میدهند

و گاهی معجون کمونی سه ماشه با عرق بادیان و گلقند آفتابی سه تولد سائیدن با شیر

زنبه دون بسیار استعمال آرند و در استسقا زقی همین ادویه کاسر ریاح میدهند

مدرات

وگاهی استسقاء لحمی بسبب سوء مزاج حار کبد هم میشود و علامت آن علامت سوء
مزاج کبد است و در علاج آن عوض و بدل شیر چکیده کاسنی یا دوا الکرکم و
یا کلکلانج همراه شربت بزوری بارد یا معتدل یا حار بحسب مزاج دهند پس اگر تب
همراه استسقا باشد علاج آن مقدم است لاکن قدری رعایت استسقاء هم فرمایند
مثل عنب الثعلب باشد و امثال آن بحسب مزاج داده باشند

باب سیزدهم در امراض

یرقان و طحال و مراره و از آنکه یرقان هم از آنکه امراض جگر است و مراره و هم
از اعلال ذکر او بعد از امراض کبد و بیش از علل طحال انسب نمود و این باب مشتمل
بر دو فصل است

فصل اول در یرقان است و آن ردی است که لون بدن بغیر فاحش
بد تیره و زردی یا سیاهی بسبب جریان خلط اصفر یا اسود طرف جلد و ماده
یرقان اکثر بغیر عفونت میباشد برای همین تب غب بابع از لوازم آن نیست و
یرقان زرد بیشتر از جگر و مراره بود و یرقان اسود بیشتر از سده در میان طحال

طحال

کوا

کبد احتقان در این هر دو بر دو قسم بیان نموده میشود قسم اول در یرقان اصفر آن

هر چند قسم است یا سده بسیار است یا سده هم هر چند قسم است یا سده در میان جگر و مراره

استطلاعت آن باقی صفراوی و حرارت فم و ثقل یسیر در کبد و سفید شدن براز

بند رنج بود علاج منضج و مسهل صفراء بهند دادویه مفتحه سده داخل کنند و برای

ازاله سده دادن مدرات مایل بحرارت مضایقه ندارد و صفت آن شیره

بادیان ۶ ماشه شیره مغز تخم خربزه ۶ ماشه شیره تخم خیارین ساییده در عرق

عنب الثعلب ۱۲ توله برآورده شربت بزوری دو توله معتدل حل کرده بنوشند

فایده نسخه شربت بزوری معتدل در قرابادین شفایی و دیگر کتب معتبر بنظر رسیده

نسخه آن نسخه سکنجبین بزوری معتدل است مگر فرق همین است که همین سرکه دور کنند

واگر ازین ادویه فایده نشود احتیاج مسهل بود و همین مدرات مذکور تخم

کاسنی تخم کاسنی ۶ ماشه پرسیاوشان ۶ ماشه عنب الثعلب ۶ ماشه خار خشک ۳ توله ساوریه

صورت

سبیل در یرقان اصفر ... زیادت
بدون ... کاسنی تخم ...
فایده ... کرده تخم ...
سرکه در حیات جگر ...
متناول باشند ...

مایل بحرارت
... عنب الثعلب
دیگر مدرات ...
کاسنی بادیان ...
تخم ...
معتدل ... بادیان ...
داده ...

دو درم عنب الثعلب ایارج بجوشانند ثلث که بماند مالیده صاف کرده ترنجبین
خراسانی شش توله فلوس خیار شنبر شش توله مالیده صاف نموده گلقند آفتابی
سه توله ساییده حل کرده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند غذا قلیه خاگینه
دوم سده از باعث ورم جگر حادث می شود بواسطه الفتحات مجاری که یافته می شود
از آن صفرا بسوی مراره پس صفرا در جگر بند شده منتشر در بدن میشود علامت
آن علامت ورم کبد حار و در قسم هم از بتدریج لطفید میشود علاج فصد باسلیق
آنگه مسهل یکبار بدهند نه بسیار کثیر و نه بسیار تنگ و بعد اخراج دم تبرید بنوشانند
صفت آن شیره تخم خیارین سه توله شیره تخم کاسنی توله شیره زرشک شش ماشه در
عرق عنب الثعلب ایارج زده شربت بزوری معتدل دو توله حل نموده بنوشانند غذا آش نخود
و اگر ضرورت بود مسهل مذکور بدهند و یا سده در میان مراره و امعا است علامت است
که براز دفعته لطفید و خروج آن مشکل بود و علاج مثل علاج قسم اول است بی تفاوت

وگاهی در مرض حصبه وشدت قولنج هم میشود علاجش حقنه است کما قال محمد ابن محمد ابن

یوسف علاقی وربما تحدث معه قولنج وعلاجه بالحقن الحاده والمسهل القوی لانهما یفتح

السده ویحلل القولنج ویستفرغ الرطوبات اللزجه المتشبثه بالامعاء والصفراء المنبثه

فی الاعضاء وقسمی از یرقان اصفر بسبب غلیان صفرا میشود بدون سده علامت

آن شدت تب وشدت عطش ومرارهٔ طعم فم وزردی چشم ووجه وبطلان

شهوت وانصباغ بول ومرار وصورت زبد بول بود فایده قال صاحب معالجات

الاملاقی کلما کان البول اشد انصباغا فهو اجود ویدل علی قوت الکبد علاج منضج

ومسهل صفرا است حقنه تلک گل بنفشه نیم ماشه گل نیلوفر نیم ماشه سپستان پانزده

دانه تخم خیارین ولایتی تخم خطمی نیم ماشه تخم خباری نیم ماشه گلسرخ سه ماشه در عرق

عنب الثعلب بجوشانند ثلث که بماند مالیده صاف نموده شربت نیلوفر دو توله

حل کرده گلقند سه توله سائیده وشیره کشیده تناول نمایند ودر روز چهارم

مسهل دهند با حقنه مغز فلوس خیارشنبر ۶ توله شیرخشت جمعی ۶ توله ترنجبین خراسانی ۶ توله
تمر هندی منقی در سه چند عرق عنب الثعلب ادویه مسطوره را جوشانیده صاف کرده ۶ توله
ادویه مسهله داخل کرده موافق معمول کنند اقتباً ۳ توله روغن بادام ۶ ماشه داخل کرده
بنوشند و در مسهل سوم بلیله زرد بنجماشه تمکوب داخل کنند و بلیله کابلی نیز دهند و اگر یرقان
در یک روز واقع شود و سبب از ساقع باشد باید روز پنجم مسهل دهند و انتظار هفتم نکشند
سه روز منضج صفرا داده قسم دویم در یرقان اسود و آن بسیار شده در میان
طحال و کبد بود و از این یرقان سیاه مانند و بسیار شده موضعی هست که ساکنان آنجا
بیشتر سیاه میباشند و همین قسم مریض هم بسبب سیاه شدن براه مذکور بود و از جگر
بسیار بیرون می آید و با خون ممتزج گردیده در تمام بدن نساری میشود و رنگ بدن
سیاه میکند علامت این یرقان بتدریج پیدا شدن و در جانب چپ بدرد
و ثقل محسوس شدن بود علاج مثل یرقان سیه اصفر است بمدرات و مفتحات

مایل الحرارت باضافه افیتمون سه ماشه بسفایج سه ماشه هلیله سیاه سه ماشه هلیله کابلی
پنج ماشه موافق قاعده مذکوره وگاهی یارالجبن سرکه هم درین قسم میدهند **فصل**
دویم در امراض طحال طحال عضویست لحمانی ومحل او از جانب الیسر است محدب او مماس
اضلاع و مقعر او مماس قعر معده بود وازو رده وشرائین در و منتشر شده است و
اورا دو مجری بود یکی در جانب جگر جهت جذب سودا و دیگری در جانب قعر معده جهت
القای سودا باید دانست خاصیت آن سودا که در طحال است آنست که در هنگام بودن در فم معده
ریخته شود و فم معده را بخراشد تا موجب اشتها شود و دباغت معده نماید اورام
طحال اکثر ورم دموی میباشد علامت آن نفخ حاده که اشتداد آن بطریق
ربع بود و سرعت نبض و عطش والتهاب وغلظ و سواد قاروره بود وگاه باشد
که بر پوست شکم آنجا که محل طحال است سرخی پدید آید و زیر قرقره خشب مراقی باشد و درد
هم کنند بعضی گر از عمر دست در روز زیاده شود علاج نخست فصد باسلیق کنند از دست چپ

واضمده بارده بعمل آرند صفت عنب الثعلب خشک توله عرق عنب الثعلب قدری داخل

کرده روز اول ضماد نمایند روز دوم گل خطمی توله اضافه نمایند روز سوم گل بابونه

زیاده کنند غذا ماء الشعیر شله باکه اگر ورم صفراوی باشد علامت آن حمی حاده

و اشتداد آن بطلوع غذا بود و عطش بفرط بود و زردی چشم و زبان و قاروره

و براز بود و باشد که بآن یرقان السود بتر حادث شود علاج منضج و مسهل صفرا

دهند و ادویه بارده رطبه بر طحال ضماد نمایند مثل دقیق شعیر و خطمی به آب کاسنی یا

و سرکه و اگر بلغمی بود علامت قلت عطش و زیادتی حجم طحال و بیاض لون قاروره

و بطوء نبض علاج مسهل و حقنه بلغم دهند نفخه طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سودا

حاصل شود علامت آن تمدد موضع طحال و برآید که آن باشد و چون باد است براو

نهند از زیر دست بلغمی و باشد که به آن قراقر بود و وجع اندرون طحال و موی کم باشد

و از عمر دست وجع کم شود علاج الخیر بضید ولاشی نجعد و در سرکه انگوری به ۲ توله

لرزان

نب بجوشانند صبح انجیر را تناول نمایند و عقب آن سرکه بنوشند و احتراز کنند

که در سرکه انداخته باشند لقمه اندک خورند غذا شوربای جوجه مرغ یا خشکه مسلّل

درین مرض ننوشند هر قدر که بر عطش صبر نمایند فایده دارد و فرق میان نفخه

و ریاح دیگر این است که ریاح دیگر حرکت میکنند و هیچ که سبب نفخه است حرکت

نمیکند از موضع بموضع و معجون کمونی براه گلقند افتیمونی و دیگر ادویه که کاسر

ریاح در نفخه طحال فایده دارد **باب چهاردهم** در امراض امعاء و مقعد است

از انجمله زحیر است و وی حرکتی است از امعاء مستقیم جهت دفع فضله بر سبیل

اضطرار که در ترک آن اختیار نبود و بآن تقاضا اندک چیزی دفع نشود و باشد

که با آن خونی بود و سبب زحیر یا رطوبت مالحه است که بمعاء مستقیم آید و دغدغه دهد

یا خلط زراری بود و ~~تقشیر و این قسم را زحیر صادق نامند~~ علامت آن حرقت مقعد بود و

خروج این رطوبات باشد و این قسم را زحیر صادق نامند علاج حق اوایل تا سه روز

و در اوایل عصاره ... [illegible] ... با شکر ... و در ... عصاره ... [illegible] ... مقصد

لعاب بیدانه نیم‌ماشه لیته خطمی ششماشه در عرق عنب الثعلب عرق کاوزبان تر کرده
بارهنگ نیم‌ماشه روغن بادام نه ماشه اقرده بنوشند و اگر گرمی در مزاج باشد
اسبغول نه ماشه نیز داخل نمایند و لعوق سه روز بارهنگ و ریشه خطمی و بیدانه را
بر خذف بریان کرده لعاب بر آورده بنوشند و سبیل نمایند که قبال است غذا
کلیتی دیاستر آن ثقل خشک بود که در امعا روقاق محبس شود و بدشواری بیرون
آید و تیز حرارت و ریح غلیظ که از وی جدا شود در دشدید پیدا کند سبب
تیز حرارت و رطوبت از امعا بر آید علامت بعض علامات قولنج ثقلی است
از ثقل بطن و وجع و مغص دایم و خروج ثقل یابس مثل بخود و تقدم تناول اغذیه
یابسه قابضه کاه باشد که این زحیر را جهال اطبا اسهال دانند و جواب یکی استعمال
کنند سبب هلاکت مریض شود پس لازم شد که فرق بیان کنیم در این نوع که مسمی
بذحیر کاذب و در باقی انواع که موصوف اند بزحیر صادق و فرق بینهما آن بود

که تخم تربندی سه دانه با تخم مغز فلوس ۶ دانه که کرم ناخورده بود بروغن بادام

چرب نموده بلع نمایند و اگر طفل باشد دانه عدس بلع نمایند و ناشتا بر آن کنند

پس در هر دست ملاحظه نمایند که بر می آید یا نه اگر در میان هشت پهر بر آید

صادق است و الا کاذب علاج برای اخراج ثقل یابس محتبس مسهل و شد صفت

آن فلوس خیارشنبر ۶ توله شیرخشت ۶ توله در عرق عنب الثعلب مالیده صاف

نموده لعاب ریشه خطمی ۶ ماشه روغن بادام ۶ ماشه آمیخته بنوشند غذا ایجابی نخود

آب مرغ پخته بشام گلقند فایده دیگر هرگاه نرمی شود تخم ریحان ۶ ماشه در

گلاب ۱ توله مثل گلقند پخته ورق قند داخل کرده روغن بادام ۶ ماشه آمیخته بنوشند

دو ورق قند ابک سرخ شروع نمایند تا شکل سرخ برسانند و اگر حامله را حبس

شود اول تخم ریحان در گلاب مثل گلقند پخته دهند و اگر نرمی شود قند اضافه

نمایند و روغن بادام استعمال نه نمایند که زلق است و تقاضای احتیاط همین است

که از نفاخت پرهیز نمایند من مجربات صاحب حکیم محمد علی خان صاحب سلمه برای
رخ صادق اگر دست بخوبی نماید در عرق عنب الثعلب ۱۲ توله لعاب ریشه خطمی ۱۰ ماشه
لعاب بهدانه برآورده شربت نیلوفر دو توله اسبغول ۱۰ ماشه روغن بادام ۳ ماشه
بنوشند من مجربات حکیم اسحق لعاب ریشه خطمی ۱۰ ماشه شیره تخم خرفه دو توله بارتنگ
۱۰ ماشه تخم ریحان ۱۰ ماشه روغن بادام ۲ ماشه چرب نموده شیره بیخ الجبار ۱۰ ماشه
آب برگ بارتنگ سبز ۵ توله شیرین ۲ توله در گلاب ۵ توله عرق عنب الثعلب ۵ توله داخل نموده بنوشند

قولنج مرضی است معوی دردناک که بادی ابحاث طبع متعسر بود و باشد که مطلق
براز نماید و علت مذکور در امعاء سفلی بیشتر شود خصوصا در قولون تسمیه این از آن است
که لفظ قولنج از قولون گرفته اند و درد قولنج و درد کلیه مشتبه میشود و فرق بدان
کنند که درد کلیه از یک موضع بجا و رنه نماید و درد قولنج از جای خود بجا در کند
و سبب قولنج اگر بلغم غلیظ باشد که با ثقل مختلط شود و علامت آن تقدم سقوط شهوة و

لکن

سبوق تخمه و اکل اطعمه غلیظه و شدت احتباس و شدت وجع و خروج بلغم

در ثقل قبل از حدوث قولنج و قلت خروج براز بود علاج حقنه حاده و

شیاف فلوس فرمایند صفت آن برگ سنا مکی ۲ توله برگ چقندر ده عدد بسباسان

۸ ماشه حرمل ابیض ۳ ماشه شقاقل ۱۲ فستقی قنطوریون ۱۰ ماشه وفق تربد سفید ۹ مقشر ۹ حنظل ۳ ماشه

در آب بجوشانند ۲ ماشه بلت که بماند مالیده صاف کرده مغز فلوس خیار شنبر ۲ توله

حل کرده صاف نموده گلقند آفتابی ۲ توله سایند حل نموده غاریقون ۱۲ عرق سمج

۳ ماشه حنظل سنبل شیرین ۲ توله بوره ارمنی داخل نموده دو حصه نمایند یکحصه بعمل آرند و حصه

دویم بعد چهار گهری بعمل آرند وقت آوردن اگر وجع باشد در وسط شکم باشد

بگذ زیر گهر شید بگذارند و پشت بخوابانند و اگر وجع مایل بجانبی باشد همون جانب

بخوابانند و پس ازین حقنه ادویه حقنه به آب گرم کنند ما ثقل را ازم کرده بگذارد

اگر در وقت فهو المطلوب والا منضج بلغم داده مسهل بلغم دهند ادویه منضج و حقنه

مذکور است صفت نسخهٔ شیاف فلوس مرکب سنامکی توله گل عشر ۲ ماشه بادیان

۲ ماشه ادویه کوفته بیخته اول شکر سرخ ۳ توله عسل مصفی توله مغز فلوس ۳ توله بوره

ارمنی ۱ ماشه در ظرف مسی بر آتش بگذارند ~~فلیته بوره ارمنی اگر نیابت~~ ادویه

مذکوره را در آن حل نموده شیاف سازند و یا روغن بادام استعمال آرند فایده

بوره ارمنی اگر نیابند باید عوض آن نمک لاهوری ۱ ماشه یا نمک شور ۱ ماشه داخل نمایند

و مغز فلوس که در نسخهٔ شیاف مذکور است از قشر و دانه پاک نمایند آنوقت ۳ توله

مراد است و تا چهار گهری شیاف در مقعد بگذارند تا عمل خوب شود و اگر قولنج بسبب

ریحی باشد که در امعا محتبس شده باشد علامت تقدم قراقر و اکل اطعمهٔ منفخه فوته الرد نفخ

و فواکه رطبه چون انگور و خیار و درد مثل و انتقال وجع بود علاج معجون کمونی

تناول نمایند عقب آن عرق بادیان ۱ توله تناول نمایند و شیاف فلوس کنند

و اگر قولنج بسبب ورم حار بود که در موضع امعا واقع شود و مجری تنگ سازند

و نیز

و منع خروج ریح و ثقل نماید و قولنج پدید آید علامت آن حمی حاده و عطش
شدید و قی مراری و درد عرق اگر غلبه خون باشد و ثقل و ضربان و وجع
در موضع ورم بود و این قولنج شدید ریح حادث شود علاج فصد باسلیق
جانب موافق کنند و اگر باقی ماند مسهل دهند صفت آن مغز فلوس خیار شنبر
ماشه توله شیر خشت ۹ ماشه در عرق عنب الثعلب ۱۲ ماشه بالیده صاف نموده لعاب
اسبغول ۳ توله بر آورده روغن بادام ۶ ماشه اضافه نموده بنوشند و اگر قرحه
شود علاج قرحه امعا کنند و نوعی است از قولنج ریحی که حادث میشود بسبب سودا از
که بر شکم میبرد و باعث نفخ میگردد چنانچه در مالیخولیای مراقی بعضی
را مانند اختناق میشود علامت جشاء ترش و انتفاخ شکم دفعه بود علاج مثل علاج
قولنج بلغمی است با اضافه اسطوخودوس ۸ ماشه در طبیخ افتیمون ولایتی در مسهل دهند و حقنه
نهند و اگر قولنج بسبب التواء امعا یا نزول آن بکیس انثیین حادث شود علامت آن

علامت اینست که چون پیچ بود حرکت عنیف یا از جستن یا از بالا بزیر آمدن حادث شود

علاج او آنست که پای علیل بریسمان ببندند و بر بالا کشند تا امعا باز بموضع خود

برگردد و بر موضع التوا از و عنبا طلا کرده و نور باها از عقب مریض زانو نشانند

بگویند که آهسته آهسته جستی کند و حرکت بکند تا رفع التوا شود بواسیر زیادتی بود

که در افواه عروق مقعد حادث شود و آن سه قسم است یا مانند ثؤلول است

و آنرا ثؤلولی گویند و یا شبیه انگور سرخ بود و آنرا عنبی نامند و یا مانند توت

باشد و آنرا توتی خوانند و مجموع آن یا داخل مقعد بود یا خارج آن و هرچه

سرخ بود اصعب العلاج است و آن هر دو قسم یا دامی است علامت آنست که بدو

پیچ خون چکیده بر آید خاییده باید و آنست که سوزش و درد شدید یا لذع در

نشان خون صفراویست و چلیدن دکسته ثقل و خلط لذع علامت خون غلیظ

علاج فصد باسلیق باید بقدر حاجت و بعد فصد اصلاح خون کنند بمطبوخ استعمال

درست از شش ماشه ماوله و با لعاب اسبغول ۱۲ ماشه با جرم که حرم مقید است از

اسنادی علماء الرحمه در عرق عنب الثعلب بیخته و له عرق بادرنگ بیخته و له شربت نیلوفر

او داخل کرده دهند و اگر گرمی در مزاج باشد شیره تخم کاهو ۶ ماشه داخل نمایند

دبار بای آمله همراه عرقیات با شیره تخم کاهو دهند و اگر سیلان خون از

بواسیر بافراط بود و بار بار آید و خون سرخ و صاف و رقیق آید و ضعف حادث

گردد و زانوها از حرکت بماند آن وقت بند کردن خون واجب است گاهی با

شدت آمدن خون بواسیر محتاج بقبضه با سلق می شود با مالیس و در حالت

دهند صفت آن مربای غذا دال خشک ساک ماربنگ و حصص هندی به آب سبز

سبز سائیده طلا نمایند و این دوا هندی هم بسیار مجرب است ثمره نیم خشک

حصص ملکی سائیده شیاف خورد و حب ها تیار نمایند حب بخورند و شیاف بردارند

اما آنجا که حرارت بشدت باشد و خوف ضعف قوی نبود و خون سیاه غلیظ آید

سزاوار نیست که حبس غایط کرده شود زیرا که از برآمدن این چون از بسیار امراض ایمن است

چون مالیخولیا و خفقان و صداع سوداوی و وجع درک و وجع کرده و ارحام

کما قال صاحب معالجات ایلاقی لانه عن دفع الطبیعة وحبسه یکون معارضاً لفعل الطبیعة

فلا یجوز ولذا قیل بمثابة الحیض من النساء الا اذا افرط در رق و خروج دم احمر صاف

پس قطع او و ضعف العلیل قسم ثانی است که سبب ریح سوداوی است و این ریحی است

غلیظه عسرة التحلیل که حادث میکند وجع مثل وجع قولنج و از اینجا گاهی صاعد میشود

بسوی پشت و سر و اضلاف و گاهی فرود می آید بخصیتین و قضیب و قطن و حوالی مقعد

و گاهی وجع و کشیدن باشد و گاهی ورم کرده و خون درین قسم بر نمی آید و سبب

آن خلط سوداوی است که مستحیل بریاح غلیظه میشود بسبب غلیظ ماده تحلیل

نمیشود و میگردد و علاج اگر بدن ممتلی باشد منضج و مسهل سوداء دهند و در مسهل

مقل یعنی گوگل داخل نمایند از یکماشه تا دو ماشه و بعد منقیه اطریفل فعل استعمال

استعمال نمایند و معجون خبث الحدید و معجون کمونی دهند که فایده دارد یا اطریفل
مقل یا حب مقل همراه گلقند نموده دهند و اگر اطریفل کشنیزی و در استعمال
آرند نسخه ضماد بواسیر خروج مقعد از علویخان مرحوم صفت ورق القصب
انار دلایی برگ مورد مازو سمر گلنار فارسی گل خطمی حب الثعلب هر یک مساوی برگ
سماق هم وزن کوفته و بیخته بآب گشنیز سبز ترکیب کنند با لخته با همواره مقعد
نهند و تخم روغن گل سرشته نهند و هر موضع بواسیر طلا نمایند خروج مقعد و آن بر دو
نوع است یکی آنکه بسبب ورم عارض شود علاج و علامت ورم مقعد بیان خواهد شد
موافق آن عمل نمایند و حیله ادخال مقعد متورم آن بود که نشست شدید بیمار را در میان آب
که جوشانیده باشند در مسکنات وجع مثل بنفشه و خطمی و بابونه و شبت و تخم کتان
و تخم کتان و قیروطی که از روغن بابونه و شبت و موم ساخته باشند بر مقعد بمالند
تا نرم شود و اندرون رود و بعد آن معالجه نمایند بقابضات تا بیرون بار دیگر

آب یک بار رنگ

و طلای ... بتضا ... و ... اسفول
و اسعوس ... سنید
و بعض ... زیاده

نباید مثل برگ مورد و مازو و گلنار و تخم گل جوشانیده استنجا نمایند و در روغن جسته
نقطتا بو مالند که در تجربه بارها آمده دیدیم آنکه بسبب استرخاء سرخ بیرون آید علامت
و سه روغن آنست که مقعد بیابی اندرون رود و باز بیرون آید بخلاف ورمی که
به خروج و خروج او بعسر میشود علاج گلنار فارسی ماشه عدس ماشه مازو ماشه ساییده
بر لحتی از بلیه پاشیده بر دارند که نقعدار دار مجربات حکیم محمد صاحب حوم برای
خرخنه مقعد که بسبب اسهال میشود صبر سقوطری لوبه بر دار سنگ کرده هم ۸ بر زده
تخم مرغ سحق داده روغن گل سوده بسه پاره منه مال بر کرده در مخرج مقعد گذارند
اورام مقعد اگر ورم حار ابتدا در مقعد عارض شود و یا عقب استعمال ادویه حاده
و یا بعد قطع بواسیر حادث گردد علامت بت حرقت موضع و وجع و التهاب
و تقطیر بول است و تقدم اسباب موجبه علاج ابتدا از فصد باسلیق نمایند و مرهم اسفیداج
و سماص بیض در روغن گل آمیخته در هاون قلعی با اسرب صلابه کرده بر ورم ها نهند

و اگر درد شدید بود افیون هم داخل نمایند و جهت تعدیل مزاج تخم ریحان و اسپغول

با شربت نیلوفر بنوشند و این آب دست نمایند که مفید است صفت آن گل خطمی

تولہ اکلیل الملک تولہ عنب الثعلب ۶ ماشه ورق قنب تولہ در آب جوشانند ثلث که بماند

مالیده صاف نموده بکار آرند **باب پانزدهم** در امراض کلیه و مثانه بدانکه گرده

دو هستند یکی سوی راست و یکی سوی چپ و هر یک باطن بر موضع خود که زیر پشت است

استوار گشته و آن عضویست ولیکن از لحم غلیظ و عروق و شرائین بدو متصل و

غشائی غلیظ حس در آن محتوی شده داد مانند نیمه دایره است در رباط قوی به بطن

صلب مربوط است و کلیه یمنی بلندتر از یسری بود و فایده ایشان آنست که فضله کبد

در ایشان ریزد و دو مویینی که در آن باشد جهت غذای خود جذب کنند و باقی

به مثانه ریزد و امراض گرده بسیار است و الحجر بتجربه آمده قلمی میگردد و ورم کلیه و آن

بر دو نوع است یکی آنکه گرم بود و سببش خون غلیظ و یا خون صفراوی بود و علامت

آن حمیات مختلطه و عطش و صداع و بیخوابی و حرقه و وجع و گرانی در ان موضع و
در نسبت صفراوی قی بر آمدن و بول و براز بدشواری آمدن بود پس اگر ماده خون
غلیظ باشد از دیاد ثقل و وجع و ضربان که از مخصوصات خون است نبود اما باشد
و اگر صفراوی علامت شدت عطش و زردی بول و ضربان که مخصوص است بصفرا تام
باشد و از علامت مختصه اینمرض است و اگر بر پهلوی صحیح بخوابد درد زیاده گردد و
بر خلاف اگر بخوابد [illegible] نشد علاج فصد [illegible] موافق گیرند و بعد ان لعاب
بیدانه بیخسته لعاب اسبغول بشکسته در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت بنفشه دو توله
با شربت نیلوفر دو توله حل کرده تناول نمایند و بعد کردن فصد اگر زیادتی صفرا بهمنند
مسهل صفرا بدهند فاین مسهل درین مرض بسیار مضرت کرده ان نکند و غذا ماء الشعیر
دویم آنکه ورم بارد خمی بود و علامت او آنست که در قطن خاصه نزدیک بجا خرده گرانی
و تمدد محسوس شود و بر آید کی و سختی معلوم شود و تغیر وجع شدید و بدون التهاب و انجبار از

نفوذ

مخصوصات بلغم است مثل بطوء نبض و سفیدی بول و براز و لعابیت دهن پیدا بود و
بسیار باشد و اگر در بول گرفتگی محسوس شود و بسبب مرض براست نتوانند استاد و
زردی پا و چشم و همه بدن و خصوصا بگرد گاه سرین ظاهر شود و وجع آن مشابه بوجع قولنج
باشد و فرق [illegible] ن نمایند که حقنه درین مرض مفید نیفتد بخلاف قولنج علاج استفراغ
مواد نمایند منضج و مسهل بلغم داده که بارها ذکر یافته و بعد تنقیه الثق و حاوشیر خام
زیره کرمانی در عرق بادیان حلکه [illegible] بر زرم ضماد نمایند [illegible] شوربای مرغ
یکساله نافع باد در رمل و حصاة کلیه و سبب مادی این علت رطوبت خام لزج بود که
منجر شود و حرارت غریبه رطوبت انرا منشف کند بمرور زمان اگر ماده بسیار بود
در غایت لزوجت حصاة پیدا گردد و الا رمل تولد کند و حصاة کلیه اکثر سمین را
حادث شود و علامت حصات وجع موضع کلیه و ثقل دهند و عسر بول و بیاض و رقت
آن بود و علامت رمل و ثقل دهند و صفاء بول و خروج رمل سرخ بود علاج اگر

غلبه خون باشد فصد باسلیق از جانب موافق نمایند و اگر امتلا نباشد تنقیه بدن

اول بقی بلغمی نمایند و بعد آن مسهل دهند صفت آن مویز منقی ۵ دانه عناب ۵ دانه

خار خسک ۳ ماشه مغز تخم خربزه ۳ ماشه تخم بلبوب ۳ ماشه حب القلت ۳ ماشه کرنب گاوزبان

۳ ماشه برسیاوشان ۳ ماشه گل بنفشه پنج ماشه عنب الثعلب ۳ ماشه در عرق عنب الثعلب بجوشانند

سیوم حصه نمایند مالیده صاف نموده خمیره بنفشه ۲ توله حل کرده حجر الیهود ساییده بنوشانند

تا چار روز مطبوخ مذکور داده مسهل دهند در مسهل حجر الیهود موقوف میکنند

دیگر سنا مغز فلوس ۶ توله روغن بادام ۶ ماشه اشخار ۹ ماشه بادیان ۶ ماشه بیخ بادیان

و بعد فراغ مسهل معجون حجر الیهود فایده دارد فایده گلقند در مسهل نمیدهند

بجای گلقند خمیره بنفشه استعمال نمایند و صبح مسهل لعاب ریشه خطمی پنج ماشه لعاب بهدانه

پنج ماشه شربت بزوری معتدل دو توله بنوشانند غذا قلیه خشک حصاة در مثانه

سبب سنگ و ریگ مثانه همان است که در کلیه گفته شده باید دانست که سنگ مثانه

بکودکان

کودکان و جوانان و لاغران بیشتر افتد و سنگ گرده بکهولان و پیران و
فربهان اگر عارض شود و چون در مطولات است و زنان را سنگ مثانه
بنادر حادث شود بخلاف مردان که بیشتر حادث شود و علامت سنگ مثانه
سفیدی و رقت بول است و عسر احتباس بول و مبتلا به نقوط و تواتر قضیب یکبارگی
و بار سست شدن آن و خارش قضیب و بعد بول به اندک زمان باز تقاضای
او قایم بودن و وجع موضع مثانه و اطراف آن و رنگ مثانه سفید میباشد و
فرق در ریگ سنگ مثانه و گرده همان است که ریگ گرده سرخ میشود و ریگ مثانه سفید
علاج آنچه در حصاة کلیه گفته شد استعمال نمایند و از آنکه مثانه عضوی است بعید المکان
سزاوار است از ادویه هرچه قوی تر بود بکار آرند مثل تخم خربزه خواه با ادویه
مذکوره و گاهی درد گرده بسبب ریح میباشد علامتش امتلا و عدم عسرت البول
علاج استعمال ادویه کاسر الریاح مثل کمونی با معجون کلکلانج بود و کلاب هند یا

شیره دانهٔ هیل و زهره همراه گلاب و عرق بادیان میدهند و گاهی احتیاج بقطر

مسهل و حقنه می شود تشریح مثانه کیسه ایست مدور شکل است مؤلف از لیفات و دو

طبقه است و بول در و مجتمع میشود و دفعه بتقبل مندفع میگردد و او را عنقی است

که بول به آن طریق دفع شود و بانبساطش عضلت یونانیه و دلالت باشند و در عنقت

علی زلق الکلیة مانند و اختلال بود که دایماً تشنه باشد و ساعت بساعت آب

خورد و متصل بول کند و اندک بالمانه اماره اراده و همین فرق میکند و در دی

سلس البول و نسبته این مرض طرف مشروب نسبه زلق الامعاء و معده طرف مطعومات

است چنانچه مطعوم بدون تغیر در زلق الامعاء مندفع میشود همین قسم مشروب اینجا

مندفع میشود و سبب آن افراط تور مزاج کلیه است پس جذب میکند مائیه را از کبد

زیاده از احتمال خود و بعد آن بسبب ضعف و اتساع فوهات مجاری که عارض شده

است بسبب حرارت مزاج دفع مینماید در آلوی مثانه و باز گرده جذب مائیه مینماید

جادیا

جگر و هم از ماساریقا و هم از معده و بدان سبب تشنگی غالب باشد و تسلی
نبود برای همین این مرض را دولاب میخوانند و در لغت عربی دولاب ترجمه د
یابیطس است علامت آن شدت عطش عدم حمی بول دایم بغیر تغیر و بدون حرقت
دبول رقیق و سفید و بی رنگ مثل آب میباشد علاج شیره تخم کاهو ۵ ماشه شیره کشنیز
۹ ماشه با قرص دیابیطس شربت حب الآس ۲ تولہ بنوشند و مسهل درین مرض نمیدهند
غذا ماء الشعیر و قرص دیابیطس معمول اشرح اسباب است که بتفصیل در اوراق شرح اسباب
نوشته شده است صفت آن طباشیر ربالسوس مثله بذر البقله بزر الخس بکذا بزر
الحماض کثیرا ماش طین ارمنی ملدم صندل ابیض جلنار سماق صمغ عربی بکذ ۴ کافور
نصف درهم بدقوق و یعجن بماء البقله او الخس او الرمان الحامض و این سفوف معمول
حکیم حاذق صاحب مرحوم است اکثر بعمل آورده اند سفوف دیابیطس من کتاب
شمائل کثیرا یابسه دردا خمس من کل واحد خمسه دراهم حب الرمان الحامض عشرة دراهم

حب الآس اربعه درم الحماض بوی الورد دو دیق و بجل الشربه منه ثلثه درم

حرقه بول و آن بر دو قسم است یکی آنکه سبب آن اختلاط صفرا با بول بود علامت

آن عدم خروج مده و قصور و صبغ بول علاج مدرات بارده دهند صفت آن تخم خشخاش

نیم ماشه مغز تخم خربزه نه ماشه تخم خیارین خار خسک یازده ماشه شیره برآورده شربت

کاکنج حل کرده بنوشند غذا اشنجوشله با ملک کم نمک دویم آنکه سبب حرقه مثانه و

احلیل بود علامت آن برآمدن چرک و داغ گرفتن با نجاسه است علاج اگر زیادتی

ورم باشد فصد باسلیق نمایند و بعد آن شیره مدرات مذکوره با اضافه قرص کاکنج

بعمل آرند و بعده بحقنه زراقه بعمل آرند نخست در زراقه لعاب بیدانه فقط دیا بانشر خرد یا

لعاب اسپغول بکنند بعد آن این زراقه بعمل آرند صفت المرهم شادنج عدسی

طین المختوم سه ماشه سفیداب ارزیز زنگار بریان موم کافوری سه ماشه در شیر خر اگر

شیر خر بهم نرسد شیر بز هم کفایت میکند حل نموده شیر گرم تر زرقی نمایند دیگا

احتیاج مسهل هم میشود اگر کثره اخلاط باشد پس مسهل صفرا دهند غذا شله
با لک کم نمک با دال خشکه کم نمک من مجربات جیوئی حال صاحب قبله شیره
کشنیز خشک بیخ دانه شیره تخم خربزه نه ماشه مغز بادام شیرین بیخ دانه شیره حب
کاکنج بیخ دانه شیره خشخاش سفید سه ماشه در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت
بزوری معتدل دو توله حل کرده بنوشند نافع باد احتباس بول بالسبب ورم
کلیه و ورم مثانه و حصاة هر دو میباشد علامت و علاجش بیان نموده شده یا
سبب احتباس براز میباشد علاج مسهل و حقنه بود و اگر بواسطی قبض باشد در
احلیل شمش گذارند که عادت میکند و تطلیل مطبوخ گل شوالص حقید است لتعظر
بول حالتی بود میان عسر و سلس و سبب آن اگر اختلاط بول باشد با اخلاط حاده
علامت آن صعوبت بول و حرقت و علامات غلبه مرار بود و تقدم تناول ادویه
و اغذیه حاره باشد علاج شیره تخم خیارین شیره مغز تخم تبد بانه و ماشه شیره تخم خشخاش
اد وله

تنعد بول ... دارد
... ترید بعد ...

و تطول ها و بخار معمول است الکها حب
است میکنند مجرب است
تطول برگ سیر خشفه و عاره فصد است

بنجاشه در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر ۲ توله حلکرده بنوشند غذا
ماء الشعیر و یا بسبب ضعف جرم مثانه و برودت آن باشد علامتش حرقت بول و عدم
عطش و بیاض بول و بول و تقدم تدبیر مبردات علاج شیره ریزه سیاه شیره بادیان
بنجاشه یا معجون خبث الحدید بنجاشه تناول نمایند غذا قلیه خشکه سلسل البول و آن
مرضی است که در آن بول بلا اراده می آید و سبب آن فرط برودت مثانه و استرخاء
عضله بسبب رطوبت که در مثانه مخزون است بود علاج معجون کمونی جوارش جالینوس
تناول نمایند دادن تریاق فاروق و یا اربعه در سلسل بول فایده میدارد بول
فی الفراش سبب آن استرخاء عضله باشد علاجش مثل ما تقدم است بول الدم یا سبب
انفجار عروق است علامتش آنست که خون بسیار یکدفعه با بول و یا بدون بول برآید
و یا بسبب انفتاح عروق صغاره است علامتش آنست که کم کم خون برآید همراه بول
و یا بدون بول علاج تحت فصد باسلیق کنند موافق حاجت و بعد آن مدرات نشاید نمود

صوف

صفت آن شیره تخم خیارین مغز تخم کدو بند مازو هریک ماشه لعاب اسبغول ۱۱۲ مثقال

قرص بول الدم داخل نموده بنوشند غذا ماء الشعیر صفت آن قرص بول

الدم مغز تخم خیارین ۲ درم صمغ عربی نشاسته کتیرا گلنار فارسی سنگ دم الاخوین

از هر یک یکدرم حمله را کوبیده با آب خرفه مانند الحمل اقراص سازند

نسخه بول الدم از میرزا محمد صاحب مغز تخم خیار دم الاخوین صمغ عربی کتیرا

نشاسته سنگ گلنار فارسی همه را کوفته بیخته در آب خرفه سبز اقراص سازند

از در قانون رجوع کنند وقت شام نیز نصف نسخه صبح تمام هم داده اند و در

وقت داده اند و اخر زیره کرمانی و تخم کنجان و حب بلوط و معجون ملا سفید

کم لو داده سبلت و بول و مثانه بهم رسید در امراض رحم و عسر و

کثرة اسقاط رحم عضویست مؤلف از لیفات عصبانی بر شکل مثانه و جوهر او کثیف
و نرم و لی حس او چندانی حسی نیست که از ثقل جنین و امتداد که لازم عضو
جنین بود رنجیده شود و او را دو طبقه دارد و در طبقه
اندرونی رگهای بسیار است و منفذها دارد و مشابه خمل معده
است جهت استمساک جنین و این طبقه دو تجویف
دارد گویا دو کیسه است اما گردن واحد است ولهذا دو بچه
بیک شکم صورت می بندد و این طبقه اندرونی از لیفهای جاذبه و ماسکه و دافعه
است اما طبقه بیرونی بمنزله غلاف است طبقه اندرونی را جهت محافظت و رحم فضی مقلوب است
و موضع رحم زیر مثانه و بالای روده است و درازی او از سر و نیک ناف است

تا نقد

و بیمار زنند بقدر موی تنگ شده انگامت تا منفذ فرج و درازی این مقدار شش انگشت

کم نبود به انگشتان صاحبش و از یازده انگشت زیاده نباشد و کوتاهی و درازی

آن بر اندازه شهوت باشد و بسبب کثرت جماع الفت دراز گردد و در عنق رحم بجوف عضله

است تو بر تو بر هم نهاده تا دراز تواند شد و فوهات عروق با معا مستقیم متصل شده

است جهت دفع فضول طمثی و تغذیه جنین و او را مجرای هست محاذی فم فرج برای

خروج طمث و جنین و وصول منی بود و در قسم رحم غشاهای هست تنگ که از ازاله بکارت

باز کند و فم رحم در حالت علوق منضم میشود و در حالت ولادت فراخ گردد و فضول

طمثی در حالت آبستنی غذای جنین میشود و در حالت رضاع مستحیل بشیر گردد و غذای

طفل شود و رحم را شوقی بود بمنی بهیمت در وقت جماع مایل میشود بطرف فرج

و منفعت رحم آنست که منی در وی قرار گیرد و جنین از وی پیدا شود و رحم بنهایه بشکل

خصیه و قضیب است که اندرون منقلب گشته است گردن او بجای قضیب است و

بمثال آن تخم خایه

و تن او بمثال کیس خصیه و خایه با دیان زیرینه است خصیه مرد بزرگ تر و گرد است
و اندکی میل بدرازی دارد و هر دو برگ کسیه است و ازان زن کوچک است و
گرد و پهنائی میل دارد و هر دو طرف فرج موضع است خارج از رحم و بر هر خصیه
غشائی جدا است و از یک دیگر امتیاز و فصل دارد و همچنانکه در مرد الی میان
خصیه و قضیب مقدمی است هر مثل موری و راز و امر او عیه منی گویند زنان را نیز
همچنان است لاکن ازان مردان از خصیه با بالا بر آمده است و بگردن مثانه میل
کرده است و دو بسته خم گرفته مجری قضیب فرو آمده است و اندر زنان این اوعیه
از خایه بسوی پیکاه میل کرده است تا منی از وی برحم اندر آید و منفعت دیگر خایه زنان
آنست که وقت جماع سخت می شوند و گردن رحم را ثابت دارند تا نطفه مرد در وی
مستقر شود عقر بچه نا شدن و آن هر دو قسم است یکی آنکه از جانب زن بود دوم آنکه
از جانب مرد بود فایده در امتحان آنکه عقر از جانب مرد بود یا زن منی هر دو

را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که در آب ایستد و فرو نه نشیند عقر از او باشد
و عقر خواه از جانب مرد باشد و خواه از جانب زن از انواع است چون ذکر آن
در مطولات بسیار است لهذا بیان نکرد فایده اگر عورت نازا بود و بعد طهر این
اسماء نوشته در موم گرفته در کوزه آب اندازد و زن و مرد هر دو از آن آب
بخورده باشند هر گاه آب تمام شود دیگر آب اندازد امید است که در طهر اول حامله شود
ان شاء الله تعالی و گرنه تا سه طهر این عمل مکرر کنند حامله گردد ان شاء الله تعالی بسم الله
الرحمن الرحیم یا یحیی خذ الکتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیا صلعم و صلی الله علی
خیر خلقه محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین بسیار بسیار است و بی شک و شبه
مجرب
بتصدیق آیه کریمه حامله میشود و علامات حمل آنست که مرد و زن برابر منزل شوند و بعد
جماع منی بیرون نیاید و زن میان ناف و فرج درد احساس کند و از جماع متنفر بود
و الم یابد و الم و انزالش شود و حیض منقطع گردد و یا از ایام معهود کم کم آید و

غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و دوار و ظلمه عین و خفقان و شهوه فاسده بعد
یکماه و یا دو ماه و فساد لون و صفرت و بیاض لون حادث شود و این حالات
در حمل انثی اکثر باشد و در ماه چهارم که جنین کلان شود و غذا بدم طمث میباید این
اعراض زایل میشوند و اگر خواهند تجربه کنند عسل الشن با دیده بات بامدادان بخورند اگر
پیچیدن شکم حادث شود دلیل آبستنی بود و الا فلا و سیر بر دارند اگر طعم و بوی آن
اندام نباشد و اگر نیابد آبستن بود و بعد خوابیدن عسل و غیره زن را اگر بو ابتلا
کنند و بعد یکساعت اورا بیدار کنند اگر قدری درد شکم حادث شود حامله است
والله و دیگر آثار چون قشعریره بعد از جماع و سیاهی سر پستان و میل بخبرهای
چون انگشت و گل و غیره آن پیدا آید در زنی که بستر اوستن باشد زردی درد خوب تر بود
و نشاط او بیشتر بود و اشتها را صحیح باشد و بول رنگین بود و در طرف راست
ثقلی محسوس شود و پستان راست او بزرگ شود و سر پستان سرخی گراید و بول غلیظ و

برآید و حرکت جنین در جانب راست محسوس شود و وقت ایستادن اعتماد

بپای یمنی نماید و عین یمنی سریع الحرکه بود و بعضی گفته اند که هنگام ولادت اگر درد

از کمر زن برخیزد و پس در شکم آید پسر باشد و اگر درد در مابین ناف و فرج برخیزد دختر

باشد علامت دختر آنست که رونق رنگ برود و حرکه بطی بود و سر سینه سیاه شود

و سینه چپ کلان تر از راست باشد و قاروره سفید باشد و در اکثر حال حرکه جنین

بسمت چپ بود و شکم کمتر برآید و زن چیزهای ردیه بیشتر خورد و دشوار

ولادت بد آید فایده بهترین اوقات جماع آنست که طعام از معده گذشته باشد مثلا اگر

طعام خورده بوقت پیشین باشد بعد از نماز عشا جماع میکند و بوعلی گوید که التفات

نباید کرد بر قول کسی که وقت جماع را بعد تمامی هضم قرار داده اند زیرا که اینوقت

جوع است و سزاوار آنست که انبساط مباشرت را وقتی منبسط کرده اند که شهوت صادق

باشد و داعیه ممتلی و قوتهای بدن قوی و سالم و آلت انتشار تمام بدیر رفته باشد آلت

بیحد و بت باعث مثل خیال جماع و رویت محبوبه و ملاعبت و لمس و امثال اینها و باید که
در یکبار دفعتی شروع نماید که هوا معتدل بود و زن از حیض پاک شده باشد و بهترین
اشکال جماع اینست که محبوبه بر بستر نرم بپشت باز خفته باشد و مرد بالای وی چون
و سرین او بر داشته چندانکه تواند و سر او بر بالش بلند باشد و بشوق تمام و
در گردن او کرده پستانهای او را اندک اندک بمالد و بین رانها و زیر پستان بخاراند
و بعد از آن ازار بند بگشاید و چیزیکه مثل نبات فرج نمایان شود سر آلت
بفرج بسایند تا که شهوت زن غالب شود و هیئات چشم بسرخی کشد و باشد که
نفس عظیم شود و چشم منقلب گردد و مرد را در پای خود سخت گیرد خلاصه آنکه چون
شهوت زن غلبه کند دخول کند و زبان زن را در دهان خود کشند و آلت
را بسرعت و شده اندر آن فرو برند و بتدریج و ملایمت بیرون آرند و هرگاه که منی
جنبش افتد نزد در رحم کشند و آب دهن و هیچ وجه منی را باز بگیرند خاصه که حرکت

کرده باشد و جماعیکه چنین واقع شود باعث صحت وجود و موجب التقاء نطفه و ظهور
مولود باشد و به این عمل نطفه بجایگاه خود میرسد و هم لذت بیشتر میشود و
اگرچه قضیب کوتاه بود برحم میرسد و ظاهر است که مباشرت رحم را انگویند عورت را
لیکن انزال شود و بد است که دیگر اشکال همه مضر است و خصوصا که مرد زیر بود
و زن بالا و هر جماعیکه بمنت و زاری و الحاح و حرکت بسیار و بدون شهوة پستان
مالیدن و بوسه گرفتن و دست بر فرج گذاشتن و بر در آوردن تمام شهوت و تلذذ
بعد اکرده شود زیان دارد و آخر ضعف در باه آرد و کذلک صحبت با زنان
حائض و نابالغ و بواکره و آنها بکه بعید العهد باشند از جماع ممنوع است و ضرر دارد
و بالغ صبیه اما باکره بالغه مشتهاه معشوقه محبوبه که گاه گاه بهم رسد حکم اکسیر دارد و فایده
دربند بر جبابی هرگاه حمل صورت گرد واجبست که زن خود را از جستن و بار بر
داشتن و دویدن و صیحه کردن و از امتلا و غضب و خوف و غم و از خوردن اشیاء

که اورا حیض نماید و درد ارد و بفصد و مسهل نپردازد مگر بشرط ضرورت خصوصاً
بیش از ماه چهارم و افتاده نماند کم حرکت میکرده باشد و جماع مضر است خاصه اگر
زوج قوی الجماع باشد و طویل الذکر بود و کثرت اسقاط اگر زن را بیش شود
دیگر نتواند داشت و سقوط شود و ان اگر بسبب عوارض خارجی بود مثل حرکات ضربات
و سقط از ان محترز باید بود و اگر از اسباب داخلی باشد مثل سیلان رطوبت
رحم ادویه مجففه بکار آرند و اگر شروع اسقاط شود برای نگهداشتن آن ادویه
قلبیه باید داد مثل خمیره گاوزبان عنبری یا خمیره مروارید ۶ ماشه یا قوتیه
معتدل ۶ ماشه مفرده و مجتمعه بدون بدرقه و یا همراه عرق گاوزبان و گلاب اگر نزدیک
گرم کرده دهند و چنانکه علامات اسقاط ظاهر شود و نگهداشتن عضو تصدیه دهند مدرات
قویه برای اخراجش دهند که واجبست صفت ان بادیان ۱۲ ماشه نخود بریان ۱۲ ماشه
برسیاوشان ۹ ماشه مغز تخم خربزه ۹ ماشه در عرق بادیان خوب ... صاف کرده

انز

شربت بزوری معتدل دو توله حل نموده بنوشند غذا تا سه روز نباید داد بعد
از آن نخود آب ماشی یا برنج با روغن بادام دهند **تنبیه** بعد اسقاط اگر لقبه بماند فرزجه که
برای مشیمه انداختن موضوع است بدهند صفت آن زراوند مدحرج ابهل مر مکی
حرف از هر یک جزوی کوفته و بیخته با زهره گاو سرشته فرزجه سازند و بعد بر آمدن
لقبه پنج شش روز مدرات دهند عسر ولادت بسبب فربهی زن و صغر رحم و ضیق
مسلک و ضعف قوه بود علاج روغن حنظل بر فرج بمالند و سنگ مقناطیس در دست
چپ گیرند که در تجربه آمده و ملا نفیس در نفیسی نوشته که تعلیق به بر فخذ الیسر تسهیل
ولادت می نماید لاکن در تجربه بسیار صحیح نیامده اگر یکبند مضایقه ندارد و ایضاً پوست
تخم فلوس انجبار ورق تا مشتی و دانه فلوس عالمگیری در عرق بادیان بجوشانند
هرگاه که ثلث بماند مالیده صاف نموده شربت بزوری حار دو توله حل کرده بنوشند
و فرزجه و حمول نمیکنند و غذا تا سه روز مطلق نباید داد و اگر تشنگی بسیار باشد

عسر ولادت

بورهای مرغ کلان که یک دانه یا زیاده در سال ما بشد بدهند گاهی عسر حبل بسبب

مشیمه میشود باید دانست که مشیمه پرده ایست که در رحم برگرد جنین مشکون میشود جهت

حفظ آن همچون کیسه دانه اما صلبتر و سطبر از آن است و چون جنین حرکت برای

کند و قوی باشد این پرده بشکافد و جنین از وی برآید و بعد آن مشیمه برآید پس

اگر این پرده بغایت سطبر بود و شکافته نشود بر دایه تدبیر آن کنند تا جنین از

تعب حرکت خروج و عدم حصول آن هلاک نشود و بسیار کس همین جهت هلاک شدند از

حبل و عدم وقوف آن علاج دایه را باید که مشیمه را بدست چپ کشد و بدست راست

بنایکی تیز آن را پاره کند و برای این کار قابله باید که قابله باشد نه جاهله تا دفعت

قطع مشیمه به جاهله و جنین اذیت نرساند و اگر از سوء تدبیر جنین در شکم میرد علامت

آنست که حرکت محسوس نشود و اطراف حامله سرد شوند و نفس او متواتر بود و برای

اخراج آن این دو دوا بسیار است صفت آن بادیان نه ماشه بنجاد یانی بنجاشه

المدیان

برسلاوشان نه مانده و در عرق بادیان بجوشانند هرگاه ثلث بماند مالیده صاف

نموده تخم حنظل ساییده پاشیده بنوشند **فایده** اگر وضع حمل شود و نفاس دفع نگردد

فصد صافن فی الفور کنند و در ایام آمدن خون نفاس اختلافست حکما میگویند

که این خون تا چهل روز می آید و آنچه نزد استاد ما سالک صاحب بطلا ثابت است

آنست اگر قبل از ده روز موقوف شده پس گرفتن خون واجبست و اگر بعد از

ده روز موقوف شده ضرر رساند فصد بکنند و اگر حذر کنند موجب مرض شود

مثل ظلمت عین و کرب و قلق و امثال آن اگرچه بعد بیست روز بود فصد البته البته

بکنند فی زنی را که وضع حمل میشود در بحران او خلافست بعضی گفته اند که حساب

بحران از ابتدای وضع حمل گیرند و بعضی میگویند از ابتدای روزیکه ظهور حمی شود و اگر ابتدای

تب در وضع حمل یکی باشد بسیار خوبست که جامع هر دو اقوالین میشود و اگر دهم وضع حمل

باشد و ششم تب باشد اینهم خوبست چرا که روز ششم و دهم روز بحران است و آنچه بیش

مشکل طرا شیع شانه

فایده

که حی در

محققین ثابت شده است این است که اگر نهم یکی و هشتم یکی باشد یعنی نهم وضع حمل
و هشتم بیست باشد حساب اولی داشته‌اند در روز نهم مسهل دهند **تنبیه** اگر بحث از
وضع حمل نمود حساب اولی است درین کسی اختلاف ننموده است فایده در طول
دادن شیر بطفل آنچه پیش محققین ثابت شده پیش از سه روز از وضع حمل شیر نتوان
داد لاکن شیر مادر چندان مضایقه ندارد و اگر خواهند شیر غیر مادر بطفل دهند پس
برای پسر شیر دختر مناسب است بحجت اینکه مزاج پسر حار است و مزاج دختر بارد و
دختر شیر پسر مناسب است همین عکس دلیل مذکور باید که شیر دو سه ماهه نباشد بلکه شش
ماهه بود فایده در شناختن شیر که خوب است باید قدری شیر در ظرف چینی
اول بو کنند اگر بوی تعفن دارد بد است و الا خوب است دویم لون را ملاحظه نمایند
اگر سفید و براق و صاف است و اگر مایل بکبودی و صفرت باشد است خوب نیست سیوم
قطره از آن بر آینه مستوی بچکانند اگر پهن شود و سیلان نکند خوب است و اگر سیلان

خوب است

باید بیش نشود خوب نیست فایده دیگر اگر شیر کمش باید بود باید که بیش شود و اگر

یکسان باید اگر بیش شود مضایقه ندارد یعنی اگر مرا انبه منجمد شود و مطلق بیش نگردد

و اگر یکسان باید بود و اگر سیلان کند مضایقه ندارد قبل از دادن شیر بطفل

برای اخراج مواد طمثیه ضرورست که مسهل دهند　　ان عناب ولایتی سپستان

دو نیم قیمتی بادیان گل سرخ برگ گاوزبان اصل السوس براشیده عود الصلیب

در عرق گاوزبان عرق بادیان بجوشانند ثلث که بماند مالیده صاف کرده مغز

فلوس مالیده گلقند افتابی سائیده حل نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند

فایده دیگر در اسقاط کردن و افکندن حبلی جنین باید دانست که تا ضرورت شدید قوی با

نفیند مرتکب این امر نباید شد خاصه اگر جان در او افتاده باشد و برای این کار

هر چه برای اخراج جنین میت گفته شد کفایت کند و چون خواهد که بچه بیفکند بحمام

برند و شکم او را بروغن گنجد بمالند و شوربای حرف بنوشند و از قوابل حیات منع فرمایند

بوده مستقطات یکبار بربندد مامطلب ما سانی و بسرعت بر آید شبابی که نفع دارد و سیلان

در بنیاب فرموده نواب خان خانان سالار جنگ بهادر که در تجربه او خیلی بسیار آمده

بموجب فرموده ایشان قلمی گردید صفت آن آب برگ بیله آب بره کاو برآورده

هر پارچه کبود تر کرده بر دارد و اگر از آن فایده نشود قدری جادو شیر اضافه نماید

فایده در تقید بیمار و رستن از حمل قاعده کلیه درین است که مرد و زن را هنگام جماع

تنگ تنگ شده درانها بلند بر بدارند و آلت را وقت انزال چندانکه تواند بیرون کشیده

دارد و سعی نماید تا انزال او به انزال زن موافقت نکند و بعد انزال زود جدا

گردد و عورت را نیز باید که بسرعت برخیزد و هفت بار پایه تا بنشیند هر چند

عطسه آرد تا که منی از رحم فرو افتد و اگر قصبت مرد غش کند حرکت نماید منی را بلغزاند

و در رحم او جای ندهد و تنگ ترین و بهترین حیل آن بود که عند الانزال پارچه پاک تنگ

بر آلت بپیچد و دخول نماید و بعد جماع ازو بیرون کشد تا منی در میان پارچه بیرون

اید کثرت طمث افراط سیلان را گویند یا بسبب امتلاء بدن است از دم که طبیعت
اخراج آن میکند و اثر فضول دفع میکند علامت عظم نبض و امتلاء رگها و بدن و درد عرق
و سرخی لون و با وجود برآمدن خون کثیر در قوه بدن و لون اثر تغیر شدن نبود
ضرر آن است که حبس نکنند الا وقتیکه موجب ضعف باشد علاج در وقت افراط آن فصد
باسلیق نمایند و اگر یافته نشود عوض آن فصد اسیلم بکنند و باید محاجم بر هر دو پستان
محکم بندند و بعد آن محاجم بالای ثدیین وضع نمایند و ادویه حابسه استعمال
آرند صفت آن قرص کهربا با قرص گلنار در عصاره برگ بارتنگ سبز ممزوج نموده
۲ ۳ ۳ ۲ تولد
تخم بارتنگ نیم کوفته ماشه ۲ شربت حب الآس دو توله و مانند آن باستعمال آرند عند اول
خشکی و یا بسبب حدت دم و رقت آن است علامت آن ضعف بدن و لون مایل بزردی
بسبب اینکه دم رقیق حاد لطیف است و احساس حرقت در عشر وقت خروج و رنگ
مایل بزردی بودن علاج منضج و مسهل صفرا دهند و بعد تنقیه ادویه حابسه که ذکر یافته

استعمال نمایند غذا ماء الشعیر و فصد درین قسم نمیکنند بسبب اینکه ابتدا امتلاء دم نیست

که فصد ضرور شود و اگر احیانا با صفرا علامت کثرت دم بود موافق ما تقدم فصد

گیرند و اگر سبب علت رطوبت بود که قوة ماسکه را ضعیف کند علامت ان کثرت

براز قلت عطش و بیاض لون و کسل و تهبج رو و جفن بود و علاج منضج و مسهل بلغم

دهند عقب ان تدبیر ما تقدم فرمایند و اگر سبب ان خلط حاد سودای بود که منضج

مسهل ~~بلغم دهند~~ سودا دهند افواه عروق گرده علامت سیاهی خون است و باشد که گداس

برآید علاج منضج و مسهل سودا داده تدابیر مذکوره نمایند فاین اگر سودا احتـ

باشد علامت انست که سرعت در نبض محسوس شود و لون خون سیاه بود و علاج فصد

باسلیق و اگر باسلیق یافت نشود عوض آن اسیلم کشایند بعده منضج و مسهل سودا

دهند غذا قلیه خشک جوجه مرغ یا خشکه بسته در سودا از عکس یا سرعت در نبض نمیباشد

و درین قسم فصد نمیکنند فایده نه و سرعت نبض بود از احتراق مشابه صفرا است

ان

رق در یابین انشست که چون خون در صفرا مایل بزردی میشود و در سوداء مایل
بسیاهی احتباس و قلت طمث اگر بسبب ورم رحم بود علاج او انشاء الله گفته
شود موافق آن عمل نمایید و اگر بسبب قلت دم بود علامت او نحافت بدن و صفرت
لون و لقدم استفراغ بسیار و تعب یا افراط بود علاج بتقویت معده و قلب نمایند که ادویها
مذکور یافته و اگر بسبب غلظ دم یا خلط غلیظ یا سردائی و بلغمیه بود و ثقل بدن و بطوء
نبض بود علاج تحت فصد صافن و حجامت ساقین و دور در نبض اند بو به حیض
فصد نمایند لئلا یحصل النوعان من الاستفراغ فیحدث الضعف فتور القوه و بعد ان
ادویه مدره باستعمال آرند صفت آن تخم خربزه نه ماشه بادیان نه ماشه بزر سداب
نه ماشه خار خسک نه ماشه تخم خیارین ۱۰ توله عنب الثعلب ۱۰ ماشه اشتر خار نه ماشه در عرق
خار خسک ۵ توله و عرق اشتر خار ۵ توله بجوش نند نصف که بماند مالیده صاف کرده
شربت بزوری بارد یا حار دو توله موافق مزاج او داخل کرده بنوشند غذا نخود آب

مرغ با خشکه یا مان سیلان رحم و آن مرضی است که رطوبت منیه از رحم بر آید بسبب
ضعف غاذیه و این فضول با خشکه یا باتی که از رحم بر آید بسبب غاذیه از جهة احتمال
بیست یا بلغمی باشد یا صفراوی بود یا سوداوی یا دموی یعنی دم یا رطوبت منیه
بر آید زیرا که اگر خون خالص بر آید آنرا استحاضه نامند نه سیلان رحم و علامات
اخلاط ظاهر شود از الوان آن و خوبترین استدلال آن باشد که خرقه وقت
خواب حقنه و بافته بر آتش گرم نموده بر دارد و صبح بر آورد و در سایه خشک کرده ببیند
و لون هر خلط که ظاهر شود پس اگر سفید باشد رطوبت بلغمی است و اگر سیاه و یا سبز باشد
رطوبت سوداوی است و اگر زرد باشد صفراوی است و اگر سرخ باشد دموی
است صاحب سیلان الرحم سقوط الشهوة و متغیر اللون و منتفخ الوجه و العین باشد علاج
تحت تنقیه بدن کنند بمنضج و مسهل هر خلط و پس از آن فرزجه های مناسبه استعمال آرند
صفت آن گلنار فارسی کندر مازو و سرخ اصفهانی اقاقیا شب یمانی مساوی کوفته

نهند تا بیرون الحمل بر شد و فرزجه سازند و بر پشت عانه طلا نمایند میلان رحم و
انحراف آن است که رحم از مقابل فرج منحرف گردد و سبب آن یا ورم صلب است یا التصاق
حادث میشود در یک شق رحم یا امتلاست که در یک شق وی ظاهر شود یا اخلاط غلیظ
لزجه که انصباب آن طرف به رباطات و لیفهای یک شق پدید آید و علامت آن است که وقت
جماع در رحم درد شود و قابله اگر با انگشت تفحص کند می شناسد جهت انحراف رحم را
معلوم میکند که در رحم صلابت است و یا امتلاست و تمدد الیافست و در اوقات
در مرض زحیر شود و بول و غایط حبس میکرد و علاج اگر سبب آن امالت امتلا و امتداد عروق
بود فصد صافن کنند از جانب محاذی آن شق مایل و بعد فصد قابله را بفرمایند که موضع مخصوص
را موافق معمول بر دارد تا که دهن رحم مقابل فرج آید و اگر کثرت بلغم باشد علامت
آن است که لثیت بیض و لعابیت دهن و بیاض لون بود و علاج منضج و مسهل بلغم دهند

علاج اورام رحم

بعد از آن جوجه مرغ اورام رحم سبب ضربه یا احتباس طمث یا انعکاس یا عسر ولادت یا

کثرت جماع یا ازالهٔ بکارت یا ماده و موی یا صعودی که بدون این جاده
خود بخود بر رحم ریزش کند حادث میشود و آن بر دو قسم است یا ورم رحم حاره
علامت آن حمی حاده سواد لسان و درد سر خاصه در تارک و درد ناف
اگر ورم در مقدم رحم بود درد در زیر قطن و لشت اگر در موخر آن بود و وجع جاده
اگر ورم در هر دو جانب رحم باشد و گاهی وجع از بن اعصا طرف پا می آید و حادث میشود
دور باشد و شدید که حادث میشود زن بر استادن مگر بکلفت شدید و اگر انست
در دیگر بر زیر ناف باشد بر ران فرود آید و در دیگر قطن بود و بسرین گراید بس استادن
شدن مشکل میشود و دیگر از علامات آن عسر البول بود اگر ورم در مقدم رحم مایل
بالا باشد و عسر براز اگر ورم در موخر رحم بود و مایل طرف اسفل و تواتر نفس و عطش
و فساد معده و انتفاخ در رحم و ضربان و گسستگی و اختلاط عقل و هذیان بسیار کند
که رحم را با دماغ شرکت است بود و علاج نخست فصد باسلیق نمایند و بعد از آن مبردات و بعد صعفاان

لعاب بیدانه ۶ ماشه لعاب تخم کنوچه ۶ ماشه شیره مغز تخم کدو ۹ ماشه شیره مغز تخم هندوانه

ماشه لعاب اسپغول ۶ ماشه در عرق عنب الثعلب ۱۲ تولد برآورده شربت نیلوفر دو

تولد حل کرده خاکسی ۶ ماشه پاشیده بنوشند و اگر تب دو روز بیشتر مسهل دهند صفت آن

فلوس خیار شنبر ۱۲ تولد شیرخشت ۶ ماشه بجوشانند در عرق عنب الثعلب مالیده صاف نموده گلقند ۳ تولد

انگبینی سه تولد ساییده حل کرده روغن بادام ۶ ماشه افزوده تناول نمایند فایده بود

در ابتدا در عرق عنب الثعلب مغز فلوس خیار شنبر گلقند [illegible] گل خطمی حل کرده شیر گرم

ضماد نمایند و می باید و مقدار حصه سیم فلوس این هر دو ادویه باشد و تا ممکن

باشد از خوردن آب سرد منع فرمایند بعد اگر چه ورم در ابتدا باشد روادعات

ضماد نمایند تا ماده منتجر نشود اما هرگاه به انتها رسد از دو حال بیرون نباشد

یا آنکه بتحلیل رود دویم آنکه روی بتجمع آرد و علامت جمع و پختن ایست که درد شدت

یابد و حمیات مختلف الادوار و قشعریره ساعت بساعت و آناً فاناً شود علاج آن

برای نفخ و صحیح معده

بابونه اکلیل الملک [illegible] در آب جوش داده

[illegible]

[illegible]

صاف نوشند

مجربات [illegible]

برای [illegible]

[illegible]

[illegible]

که در آب ریزند نشسته صفت آن گل خطمی به تو دو گل بابونه به تو دو عنب الثعلب تو

اکلیل الملک تو به در آب ده من وزن هندی بجوشانند هر گاه ثلث بماند بدید

صاف کرده موافق معمول اینها نشانند و این همه برای آنست که در بحبین بار حی دیده وجود

پخته کرده از دو درجه خالی نسبت منفجر شود یا همچنان بماند و بیله کرد علامت منفجر شدن

آنست که از راه بر از چرک بر آید علاج در خروج آن مدد کنند و جهت اینکار بار

در رحم حقنه کردن مفید است و مدرات حقیقه مثل تخم خربزه نه ماشه تخم خیار بن

انیسون و تخم کاسنی نه ماشه بجوشانند و با شیر گاو و نبات دهند که برای تنقیه رحم قدر

و مدرات قویه ندهند و باید که همین تدبیر ملازم باشند تا که قرحه پاک گردد و بعد از

ببندگیست اندمال قرحه متوجه شوند از قبیل فرزجه مرهم سفیده آب که هر دو طرف بردا

غذا اشتها اگر بر این صبر نتواند نمود دال خشکه و شله دهند و قسم دوم آنکه در

سودا است سبب آن شود در رحم مانند سودائی باشد یا انفعال کند و موی اطراف سودا

واکر در علاج احتباس باخبر نبود منجر باستسقا کردد و میل رحم درین قسم بجانب

مخالف ورم میباشد کما قال الشیخ فالکائن فی الایمن مال الی الایسر و بالعکس

والکائن فی قدام مال الی الخلف و بالعکس والکائن فی الاسفل مال الی فوق و

بالعکس و هذا اذا اعظم الورم جدا فاما ال العضو بثقله الی جهته المخالفه و اما اذا کان

صغیرا فیمیله الی جهته بالتمدید علامت صلابت زیر ناف و ثقل موضع ورم و اضطراب

حرکت ساقین اکر ورم در هر دو جانب رحم باشد و با اضطراب ساق واحد اکر ورم

در یک جانب باشد و کسل انحرکت کم و عدم حمی و اکر باشد بسیار نرم علاج اکر نبض عظیم

بود تحست فصد باسلیق کنند و خون کم کیرند بعد ان منضج بود داده مسهل ان

دهند و اکر عظم نبض نباشد فصد نا کرده منضج و مسهل بود اده و بعد فراغ از مسهل

دراثنای بالائی باضافه مرزنجوش و بادیان نبت شده و ماء الجبن مع مسهل

کرفاین وارد و چوب چینی بسیار نافع است و برای تحلیل شدن ورم فرزجه

برام دیگر مرهم دیاخلیون هر دو طرف فرج و مقعد بر دارند غذا انگور با سیب

قلیه دراج یا تیهو یا جوجه مرغ یا خشکه و ضماد مرو فلوس کل بابونه مرزنجوش اکلیل

عنب الثعلب حل کرده نمایند و در مقعد از حصه سیم فلوس ادویه دیگر باشد اختناق

رحم این مرضی است شبیه بصرع که بنوبت دوره می آید و اکثره از رحم طرف دماغ

صعود میکند و حالت او مثل صرع و در تشنج و سقوط میشود در بعضی اعضا مثل

و مبدء آن از رحم میباشد و این مرض را دو سبب است یکی آنکه منی در اوعیه

خویش مجتمع شود و بکیفیه ردیه مستحیل کرده و از آن بخارات متصاعد شود بقلب و دماغ

رسد و موجب صرع و غشی شود و اکثر زنان فربه را حادث شود دوم آنکه احتباس

طمث تا مدتی شود و سبب بسیاری در رحم همان کیفیه ردیه است که بالا ذکر یافت

نماید علامت آن صفرت لون و رطوبت عینین و اختلاط عقل و کسل و خفقان

ضعف ساقین و صغر و تفاوت نبض بود و در لفظ دفت نوبه حس بخار می کند که

ارتفاع بسوی دل مرتفع میشود و درد دهان و بینی حرکات مضطربه غیر ارادیه

و یا یابس فرین مختلط شود و بیهوش افتند و حس باطل و آواز منقطع شود و

فرق درین و صرع آنست که عقل درین علت بالکل مفقود میشود لان الشداید البطون

الدماغ ههنا لیس کالشداید ها فی الصرع فلهذا ملک لایتعطل الحواس الباطنیة بالکلیة

حال چون بهوش می آید آنچه برا او وارد شده میگوید و در حالت غشی طاقت

گفتار ندارد و سختیهای هر یک میشود الا ان یکون الامر عظیما متفاقماً و زبد

و کف از دهن چنان بر نمی آید که در صرع بر می آید علاج فصد صافن کنند و منضج

و مسهل سودا و بلغم دهند و در وقت نوبه بوییهای بد بو بویانند از قبیل حلتیت و

البصل و ثوم و پاها را محکم ببندند از بن شتالنگ تا بیخ ران و غذا فرو ده دهند

و چون رحم مشتاق بوهای خوشبو است برای فرود آوردن الحبره رحم را عطر

مالند و حمول چیزهای خوشبو کنند اگر ضرر رساند حقنه متوسطه کنند و عسل آرند غذا از مزوره

وشاخ های خالی هم میکنند و با تنقیه تسریع عمل می آرند و علامت منوی است

در رطوبت خلل نباشد و باقی جمیع علامات مذکوره باشد علاج آن منضج است

جماع کردن و باقی در وقت تنقیه به عینه علاج طمثی است رباعی ز سرا چو شد حبس

در زهدان رنجی که رحم رود بسی چند آن آزارمی در بیکرد که ماه مردی

خوی در مرد و زن جوان باب بیست و سیم در امراض انثیین و قضیب تشریح انثیین

آن مرکب است از لحم سفید غددی و در او منافذ بسیار بود و شرائین و اعصاب

او رده متصل به و باشند عروقهای پر و کشیده و منی از وی این عروق با انثیین

در آن جمع میگردد و در آن جا نضج حاصل میشود و سبب سفیدی جوهر انثیین

روح سفید میشود چنانچه در پستان خون حیض مستحیل بشیر میگردد و منی از فضله هضم

است که به انثیین می آید تا او را صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل میگردد و

انثیین از دو حال خالی نیست یا حارست خواه دموی بود خواه صفراوی علامت

علامت

علاج

در مرض انثیین

ورم انثیین

آن

...رت لون و عظم حجم و وجع و حرارت و التهاب و تشنگی و صفرهٔ قاروره باشد

علاج نخست فصد باسلیق کنند و اگر ضرور شود مسهل صفرا دهند و بعد از آن ضماد نمایند

علاج از گل خطمی یا گل بابونه عنب الثعلب کوفته بیخته عرق عنب الثعلب داخل نموده ضماد

نمایند و خرقه که در گلاب تر کرده بر آن نهند یا خرقه در لعاب مثل لعاب بزرقطونا

یا عصارات مثل عصارهٔ کشنیز و عنب الثعلب و بنه ها تر کرده بنهند و بعد از آن ...

... نمایند با همین ادویه مذکوره مثل دقیق شعیر و باقلی و حمص لانها یبرد و ...

... در زمان انحطاط ادویه محلله ضماد نمایند از قبیل گلبابونه و اکلیل الملک

... همراه روغن گل تازه و بیضه لانها یلین الاورام الحاره و تحللها

اگر ورم بلغمی بود علامت آن بیاض لون و قلت وجع و رخاوت ملمس و بیاض قاروره

بود علاج چند مرتبه از حب بلغم دفع نمایند تخم کتان با آب بادیان سر سائیده ضماد نمایند

... ضد آن محلله کنند مثل دقیق باقلی و حمص و کمون و اکلیل الملک و بابونه و ...

علاج

تخم کتان

حلبه و مقل و موم و مانند آن و اگر ورم سوداوی بود علامت آن صلابت
و کمود لون ورم و بیاض قاروره و عدم وجع باشد علاج سوداوی بکنند و بعد
با ضمده محلله ملینه فرمایند مثل مقل و بابونه و اکلیل الملک و ورق کرنب همراه مخ
شحم بط و دجاج و صمغ مثل اشق و میعه سایله فایده ضماد جند بادستر خطمی همراه
یا عرق عنب الثعلب بعد تنقیه در هر قسم فایده دارد وجع انثیین اگر سبب او امتلا
حار بود علامت التهاب باشد علاج خرقه از عصارات بارده مثل عصاره کرنب
فرفخ و هندبا و عنب الثعلب کنند و اگر درد شدت کند قدری افیون داخل کنند
و اگر سوء مزاج بارد باشد علامت قلت الم و وجع قدری باشد علاج تمریخ بمروخات حاره
کنند مثل شحم بط و ماکیان و اگر سبب ضربه یا صدمه باشد علاج فصد باسلیق کنند و بعد
و نیلوفر و کدو و خطمی و عنب الثعلب ضماد کنند ادرار قضیب و اوجاع آن مثل ادرار
انثیین میباشد علاج مثل علاج ما تقدم است بی تفاوت جریان منی در علاج

نسخه بتجربه رسیده مصطگی کتیرا و کرم تخم تره هندی نبات سفید کوفته بیخته بخورند بجهت رفع
نقصان باه این نسخه بتجربه رسیده و از مجربات علوی‌خان است بطلا بر باه بکار
برادر حبیب فضیلت حکیم محمد علی‌خان صاحب سلمه الله تعالی نوشته شد صفت افیون
کازرونی خالص صاف نموده باشد و زنگ آن زعفران و حصه تخم افیون خدار
خطائی جو کوب نموده در میان نارجیل که سر او را سوراخ کرده باشند پر کرده سر
او را محکم نموده نارجیل را با خمیر گرفته در سه من سیر سیر گاو بجوشانند تا تمام شیر جذب
بوجهی که بسته روغن گاو بریان بریزند بر آن مقدار که از روی نارجیل برگردد
و به آتش ملایم آن را در روغن بریان کنند بحدیکه خمیر که بالای نارجیل است سوخته شود
پس از روغن بر آورده خمیر را از آن نارجیل جدا سازند و پوست سیاه که بر
نارجیل است جدا کرده آن نارجیل را با افیون که در میان آن است بسایند
تا چون مرهم شود پس در هر مثقال از آن بسایند همین سرخ باد بخوبه از هر یک یکمثقال

مغز بادام شیرین مغز چلغوزه تخم خرفه مقشر از هر یک نیم مثقال طباشیر سفید صمغ عربی
کتیرا بزر البنج سفید بیخ لفاح جوز بوا از هر یک چهار دانگ روغن بلسان نبات سفید
از هر یک ده مثقال کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب نموده بگلاب سرشته در هاون
سنگی نیک بسحق نمایند تا نیکو مخلوط شود بقدر نخود حبها بندند و با ورق طلا و یا ورق نقره
در سایه خشک کرده نگهدارند شربتی از یک حب تا دو حب این حب بدل افیون است
و مقوی باه است چنانکه شخصی که این حبها برای ایل تالیف شده او را امساک زیاده
بود و بعد استعمال نکاح جدید کرد او را دو سه پسر از ان منکوحه متولد شد حب امساک
اجواین خراسانی هشت دانه زعفران قدری مگس هندی نیم بیخ هندی نیم اسپند هندی درم
بیخ سنبل ۲ درم روغن بزر البنج ۲ درم روغن نارجیل هر قدر که باشد ادویه را سائیده
در میان روغنها القوام آورده افیون در میان کنند پیش از طعام بقدر نیم نخود
بخورد و بعد از طعام مشغول کار بود و اگر عاجز شود قدری آب سرد کرم الله یار ها

کرات مرات بعمل آمده و بتجربه رسیده عجیب و غریب طلائی و هست صفت آن بیاض
زرنیخ را بکارد چوبی ورق ورق نموده در شیر مبش بمقدار یک چار انگشت از روی
دو ابر کرده بچسبانند و در آفتاب بگذارند تا بحرارت شیر را جذب کند و خشک کند و
در کهربا انداخته فقط بلیغ فقط بحری زر او بند بد خرج منه کرده بر فوق قلم کاد منه فرعانی
روغن حنلی لادن عنبر اشهب عطر یا کبیر کهربا نماید که مثل مرهم شود بعد ان قصب
طلا نماید سوار خشفه بدانکه لبوب کبیر برای حربان و ضعف باه و جنیکه بتن برود باشد
دوای تر نجبین هرگاه سمس حرارت مزاج باشد فایده دارد **باب بیست هشتم**
در امراض صفاق و نسبت در اطراف چون حدر و ریاح اوزه و خیح مغاصل گر پیسیم
بفصلی گفته اید فصل اول در فتق و قیله و آن عبارت از آن بود که بواسطه انشقاق
صفاق با انشاع در مجری که بالای انثیین است جسمی نفوذ نماید و به اندرون
انثیین فرود آید یا در عانه محتبس شود اگر در اینجا فرود آید آنرا قیله الامعاء

گویند و اگر ریح فرود آید قیله الریح گویند و اگر آب فرود آید قیله الماء نامند و قیلهٔ
دره و فرو دنبر گویند و حدوث این علت از حرکت مفرطه و صیحه خصوصاً بعد خوردن
غذا و برداشتن چیزی گران و رسیدن ضربه بر بطن میشود و این علت علاج ندارد
لاکن برای آنکه زیاده نشود آنرا امتلا و حرکات قویه و صیحه که جماع عقب طعام و اعتدال
منع از بقول و غذاهای رطبه و دیر ماندن در حمام احتراز واجب داند و ادویه کاسر الریاح
مثل معجون کمونی بسیار خورده باشند و پوسته آنرا ببندند و اگر فرود آید در آب گرم
نشیند و چون از آب بیرون آید بروغن مالند تا بجای خود رود و ضماد با ادویه
قابضه نمایند و نتو السره اگر کثرت رطوبت مراق و صفاق میباشد علاج نطرون
زیره نمک ضماد نمایند حدبه و ریاح اخری اگر فقره از فقرات بشکست از موضع خویش
بیرون آید اگر بخارج مایل شود آنرا حدبه نامند و اگر بداخل آنرا فقره و قص و اگر
بجانبی مایل التواء نامند و سبب آن اگر ورم حار بود و علامت آن حمی و وجع شدید

درعلم نبض و ثقل نبض و تشنگی و نار به قاروره بود علاج فصد باسلیق کنند و بعد از آن
ادهه که بلغمی بسیار کنند ضماد نمایند مثل لعاب حلبه و تخم کتان و شحم و جاج و مخ ساق
گاو و بنفشه و خطمی و باقی علاجات در کتب معتبره مفصل اشرح است لهذا اقلمی نگردیده
در ساج اوکه بیشتر از ریح غلیظ میباشد وجع نیست اگر از کثرت بلغم و برودت بود
علامات آن سپیدی لون در قاروره و بطور نبض و کم کم حادث گشتن الم و هنگام
بلغم زیاده شود پس الم ضعیف میشود و دیگر علامات غلبه بلغم بود و بعد نوم و امتلاء و خوردن
مأکولات و فواکه بارده اشتداد کند و ورزش و ریاضت ساکن گردد علاج تحلیل
فی یکباشد و بعد از آن مسهل بلغم با ادویه مدره بول بخار داخل کرده دهند و بعد تنقیه مکرر
ادهان حاره فرمایند و اگر وجع بسبب تعب و کثرت مجامعت بود منع سبب کنند و استعمال
راحت و حمام معتدل فرمایند للترطیب و التحلیل و اللین و اگر بسبب امراض کلیه بود علامات
و معالجات آن بیان نموده شد و اگر بسبب امتلاء عروق کمر که در پشت هستند علامت

ان حمرت موضع وجع جمیع لیست و جریان عروق و حرارت و ثقل و عطش بود و علاج

فصد باسلیق نماید بعد از ان ادویه مطفیه خون شربت انار بین و ماء تمر هندی و دخل کر

بنوشند اوجاع مفاصل مانند واست هر وجعیکه در مفاصل اعضا باشد آنرا وجع مفاصل گویند

پس اگر در مفاصل قدم بود مثل مفصل کعب و اصابع خصوصا ابهام نقرس نامند و اگر از مفصل

ورک بود و تجاوز از ان موضع ننماید وجع ورک خوانند و اگر تجاوز کند و اگر از انجا

و حتی بود تا زانو یا کعب علت و کثرت ماده آید و اگر علل شود فخذ باریک کند و عرق

حادث شود عرق النسا گویند و از خواص این اورام است که نجبه شود مثل اورام دیگر

مواد ها فی اعضاء غیر لحمیه و هی غلیظة مخاطیة سبب این امراض ضعف مفاصل و اعصاب

مواد است و این مواد خون میباشد یا صفرا یا بلغم یا سودا فاید وجع مذکور از دم

بلغم بسیاری باشد و از صفرا کم و از سودا الطریق نادر است پس علامات دموی

قلمی میگردد تعقد وجع مفاصل و اگر مفاصل صلب و لسعه شود چنانچه حرکت نتواند کرد

وی بود علامت آن وجع و شدت ضربان و حمرت و عظم انتفاخ و عظم نبض

و سرخی قاروره و دیگر علامات خون بود و علاج نخست فصد باسلیق از جانب مخالف

زنند و در یکقطره درد و قطره الکافور الوجع عاما نمن الجمتین پس از آن استعمال

مدرات نمایند صفت آن مغز تخم خربزه نه ماشه خارخسک مقشر نه ماشه استر جار نه ماشه

النعلب نه ماشه تخم کاسنی توله سورنجان توله سورنجان سفید سیر ۳ ماشه تخم خیل
۱۰ م

جوشانیده گلقند آفتابی سه توله سائیده حل کرده بنوشند و در مسهل خیار شنبر

ترنجبین اضافه فرمایند فایده معمول حکیم محمد علی خان صاحب بعد فصد اول از آب گرم و سکنجبین

زرد قی بکنانند و بعد از آن منضج و مسهل دهند غذا آب قلیه خشکه و اگر حدت ... زیاد

زیاده باشد ادویه جوشانیده ندهند بلکه شیره مدرات بر این نوع استعمال

نمایند سورنجان ماشه زیره کرمانی ماشه سائیده کوفته بیخته تناول نمایند عقب آن

شیره تخم خیارین ولایتی ۱۰ توله شیره خارخسک نه ماشه شیره مغز تخم خربزه نه ماشه

در عرق عنب الثعلب برآورده شربت بزوری بار دو قوره جلکرده تناول فرمایند

در روز چهارم سنبل دهند اگر بقیه باشد و رهنی مدرات مذکور بوریحان سفید مرق

سرین ریحنبل در عرق عنب الثعلب بجوش بندد هرگاه ثلث بماند مالیده صاف کرده

فلوس خیارشنبر ۲ توله ترنجبین خراسانی ۲ توله مکرر مالیده صاف نموده گلقند انداخته

۳ توله سائیده حل نموده روغن بادام ۲ ماشه اضافه نموده بنوشند و در سنبل

زرد و بجا ماشه اضافه کنند و بعد بنفشه بوریحان مصری بوزیدان ۳ ماشه در گلاب جلکرده

ضماد نمایند از مجربات حاجی محمد علی الطبیب بعد فصد بنفشه ضماد صندل سرخ

۶ ماشه صندل سفید ۶ ماشه بوریحان ۶ ماشه در آب عنب الثعلب جلکرده ضماد فرمودن

دارو و بعد بنفشه ضماد نسخه ضماد دیگر اشخص در روغن گل افیون ماشه زعفران ماشه

سرکه همه جلکرده در دست گرفته هرآتش گرم نمایند ضماد بوریحان ۶ ماشه بوزیدان الور

۳ ماشه در گلاب جلکرده شبر گرم ضماد نمایند ایضا از مجربات خانصاحب حکیم حسن خان الصا

[illegible]

مرهم بیخ ماش در گلاب حل کرده شیر گرم ضماد نمایند از مجربات حکیم محمد خالصاحب

مرهم زردی تخم مرغ معقه شش عدد حبه وار ۲ ماه بیخ ماس سیر کو ریحان تلخ ۲ ما

ملاید نموده ضماد نماید تنبیه اگر وجع موصوف باشد علاج نمایند باریحات

اسهد کور عذا افزوده اگر ماده بلغمی باشد علامت آن بیاض لون و قلت الثنا

دفلید ورم لکثافة المادة وعدم انحداره المتخلخله ووجع وریحی مفصل سائر یان

واستفاح مسحات لتقدم تدبیر مولد بلغم و بیاض لون وتعابت وبن وغلظ

وبیاض قاروره علاج اول بلغم ورقی دور کردن فایده دارد به ادویه بلغم قی

بکنانند صفت آن بیخ خربزه ۹ ماشه اصل السوس ۶ ماشه تخم ترب تخم شبت سیر

جوشانیده بنوشند و بعد یک گیری قی کنند و بعد قی منضج و مسهل بلغم دهند چون

رجع آن بدون ترکیب نمیباشد ادویه مرکبه دهند سبب آنکه بلغم غلیظ و بطیء

الحرکت است ممکن نیست که نفوذ در مفصل که محیط او را عربامات کثیف صلبه

بستند بی اخراج صفرا که او را رقیق میکنند نمایند ولذلک لا یحصل بها المرض

للصبیان والخصیان والنساء لقلة المراره فیهم صفت منضج و مسهل بلغم

بر سیاوشان ۳ ماشه مغز تخم خربزه ۶ ماشه اکلیل سفید ولایتی ۳ دانه مویز منقی

دانه اصل السوس مقشر ۴ ماشه ابریسم ۳ ماشه گل بنفشه ۴ ماشه تخم خبازی بادیان ۶ ماشه تخم کرفس

ماشه زنجبیل ۲ ماشه برگ گاوزبان ۶ ماشه عنب الثعلب ۵ ماشه اسطوخودوس گشنیز

ماشه در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب بجوشانند هرگاه ثلث بماند مالیده صاف

نموده گلقند افتابی ۲ توله شیره سائیده حل نموده شربت بزوری معتدل ۲ توله حل

نموده بنوشند تا سه روز مسهل دهند در همین ادویه سنا مکی ترید سفید مجوف زنجبیل

نموده بجوشانند ثلث که بماند مالیده صاف کرده مغز فلوس خیارشنبر ۴ توله شیر خشت

مالیده صاف کرده روغن بادام ۶ ماشه داخل کرده بنوشند غذا قلیه خشکه در مسهل

موافق قاعده مذکوره که بسیار جا در امراض بلغمی ذکر یافته حب ایارج دهند و حب

بدارد همین مسهل باشد باضافه هلیله کابلی نخاشته و بعد منضج معجون کوریخان هم
بدهند که فایده دارد یکدست دو دست هم می آرد و ضماد که در دموی
ذکر یافته همان بعمل آرند و درین قسم بعد منضج این سفوف هم فایده دارد صفت
آن کوریخانی مصری اشترین عشر درم ستاره کی سبعه درم خلوق صد دانگ پرسح
ثلث ابیض عشره درم کوفته بیخته سفوف سازند هر روز بقدر دو تولد با آب
سرد تناول نمایند یکروز درمیان بدهند ده دوازده مرتبه بدهند غذا
آش مونک مقشر با خشکه بدهند وجع ورک اکثر بلغمی میباشد اول منقیات بلغم
بکار برند و بعد از آن منضج و مسهل بلغم دهند حب صبر بعد منضج برای لعقد مفاصل
وجع اوجاع مفاصل نفع تمام دارد عرق النسا در بلغمی قی و منضج و مسهل بلغمی بایست
در دموی فصد باسلیق نمایند و بعد آن فصد عرق النسا لیستفرغ منه الدم الذی
هو ماده المرض و سزاوار است که واقع شود و راضمده و مسهلات اوجاع مفاصل

خواه حار بود خواه بارد سورنجان لاختصاصه لهذا المرض و تسکینه الوجع و لقوته المفص

و تنقیة من المواد و تضییق مجاریها و مسالکها حتی لا ینصب علیها المواد و کرة اخر

دهانتصاف حکیم محمد علیخان صاحب درعرق النسا از بران ساعه و نسخه دیگر بتجربه رسیده

یکر بد پوست سقید شرین ۵ هلیله زرد ۵ ماشه هلیله کابلی ۵ ماشه صبر سقوطری ۵ ماشه

سورنجان سفید شیرین ۳ ماشه درشیره بادیان ۳ ماشه حب بسته یک حب را که کنند غذا

بکوفت نخود آب مرغ جوان بکوفت شوربای اماج با خشکه و اگر بعد منفعه واقع شود

بهتر خواهد بود الغذا از مجربات آن مغفور برای اوجاع مفاصل سورنجان مصری شیرین

ماشه مصطکی پنج ماشه پوست هلیله زرد ۵ ماشه زعفران ۵ سرخ ترید اکرابادی پنج ماشه

دار فلفل ۳ ماشه کوفته همه استعمال نمایند شربت پنج ماشه با آب سرد نافع باد باب

نوزدهم ۴۹ در حمیات و درد زهای بحران بدانکه حمی حرارت غریبه را نامند که در قلب

مشتعل گردد و بتوسط خون و روح و نشر آتش در تمام بدن منبسط شود و مزاج اصلی به

در حمیات

انفعال طبیعی لاحق گردد و احساس علت حمی شده بود و انما کانت هذه الاحساس علت لهذه
لان بحسب کل جنس منها جنسا آخر هو نوع لما فوقه و جنس لما تحته او منها حمی الیوم و
منها حمی الدق و منها الحمی الخلط زیرا که بدن مرکب است از ارواح و اعضا و اخلاط
است پس اولا اگر روح گرم گردد و گرمی آن بدل و سایر اعضا رسد آنرا حمی الیوم
گویند و اگر اوّلا حرارت غریبه با عضای اصلیه خصوصاً قلب تاثیر نماید پس بارواح
و اخلاط و سایر اعضا حمی دق خوانند و اگر اولا لاحق اخلاط شود و بدون
عفونت گرم نماید یونوخس نامند و اگر عفونت پیدا کند حمی عفنی خوانند و بیان
هر یک در سه فصل از این رساله گفته شود فصل اول در حمی یوم و آن تبی بود که
اولا روح را گرم کند پس از آن بتوسط قلب و شرائین بجمیع اعضا منتشر شود و این
تب از اسباب بادیه یعنی خارج بدن و بانفعالات نفسانیه یعنی واردی از نفس حادث میشود
مثل فرح و غضب و فزع مفرط و غم و هم و سهر و نوم و فکر و تعب و استفراغ و امتلا و جوع

وعطش و تخمه و حرقت و طعام در معده و بعضی اورام در ظاهر بدن و ملاقات آتش و آفتاب
و تناول اشیاء حاره و اغتسال بآب سرد و ترک حمام کسی را که عادت بود و ادرار بگاه
و نزله گرم و شاید که این نبض زیاده از یک روز نبود و میتواند که تا سه روز بکشد
و بعضی نبض را تشبیه کرده اند و این قول بعید است علامتش عدم تغیر نبض و حرارت است
و ابتدا ابتدا بودن ناقص و تکسر کردن و نبض منضغط نمیباشد و گاه باشد که بسبب
الخره و ملینه در ابتدا تب خفیف و قلیل قشعریره میشود و بطلان نادر اگر الخره موذیه
بود ناقص میشود و جمیع اعراضها خفیفه کالماهی حراره حمام بلا لذع بل ساکنه بادیه و
بعرق یا بدون عرق مفارقت میکند و با او اعراض قویه نمیباشد مثل خشونت لسان و تواتر
نفس و نوبه آن واحد میباشد و عود نمیکند و لیس لها کثیر خطر و لا رداره غیر انها ربما
ینقل الی حمیات اخر ان اخطا فی تدبیرها علاج هر یک مفصل در کتب مبسوطه مذکور است
و علی الاجمال مقابله بسبب بود مثل تفریح و تسلی در غضب و حرکت در همه و دواهای مناسبه تفریح

درفرح

درجه بتغذیه ورجوعیه واستفراغ در امتلائیه وتلطیف در استحصافیه وسدّ ویه ودر
هر اقسام حمی یوم از غذا منع نکنند تا در تخمیه غذای لطیف صالح الکیموس باید داد
فصل دویم حمی دق و دقی آنست که حرارت غریبه باعضای اصلیه بتخصیص قلب متشبث
گردد و بسبب آن بارواح و تمام اعضا سرایت کند و افنای رطوبات ثلثه طبیعیه
بدن نماید و آنرا سه درجه میباشد و توضیح این موقوف بر دانستن این مقدمه باشد که
در بدن دو جنس رطوبت است یکی را رطوبت اولی گویند و آن اخلاط اربعه است و
دیگری را رطوبت ثانیه گویند و آن بر دو قسم است فضول و غیر فضول فضول مثل
بول و عرق و مخاط و غیر فضول بر چهار قسم است اول آنچه محصور است در اطراف عروق
شعریه سافیه اعضا و آن رطوبتی است که مستحیل از صورت خلطیه شده شروع می نماید
در قبول صورت عضو و آنرا رطوبت افواه عروق گویند و دویم از آن رطوبتی است
که بر اعضا مثل شبنم پراکنده شده است و این همان رطوبت اولی است که از عروق

شونیه جدا شده طرف فرج اعضا آمده و فایده اش آنکه هرگاه اعضا بسبب حرکت
عنیفه و استحکاک شوند آثار کنند و در فقدان غذا مستحیل بغذا گردد و آثار رطوبت
طلی نامند و سیوم رطوبتی است که قریبة العهد بالانعقاد و لحوق باعضا است یعنی رطوبتی
است مشابه بجوهر اعضا باعتبار مزاج شده است الا انها لم تنعقد بعدها بالانعقاد لم
یصلب لتعدیل الغبت رطوبة رجوع القوام دو استحالت الی جوهرها من طریق القوام الغض
لحزخت عن انواع الرطوبات و چهارم رطوبتی است که اتصال و التیام اعضا بسبب
او است و آثار رطوبت منوی گویند پس هرگاه حرارت افنا رطوبت اطراف و رق صغار
نموده شروع در افنا رطوبت طلی میکند مخصوص باسم دق بود و هرگاه افنا رطوبت
طلی نموده شروع در افنا رطوبت قریبة الانعقاد نماید نامیده میشود بذبول و لا تفلح
من بلغ الساده و هرگاه صنف ثالث را افنا نموده شروع بافنا رطوبت اصلی نماید باسم عفنت
تسمیه یابد و بر کیسه احمی حق گویند و هرگاه ضمن آخرین قسمی باسم خاص بودند قسم اول

ابا اسم عام نام کذاشتند **تنبیه** هر چه بیان نموده شد مذهب شیخ و جمهور متاخرین

و دیگر از متقدمین هم همین است و آنچه در مرتبه اول بود معرفتش مشکل و علاجش

آسان و آنچه در مرتبه دویم باشد نزدیک بآن باشد معرفتش آسان و علاجش مشکل

خصوصا اگر بآخر دویم بود و در مرتبه سیوم را علاجش نبود و حمی دق اکثر انتقالی میباشد

مثل حمیات محرقه هرگاه مدتی بکشد و حرارت آن در قلب و اعضاء اصلیه تاثیر نماید

و مثل ورم حار که در صدر حادث شود و بسبب مجاورت حرارت آن در قلب تاثیر کند

و از اسباب بادیه بیشتر میباشد مثل غم و هم و غضب و سهر و جوع خاصه در سن جوانی و هوای

حار مجرور و مزاج حار را و جز آن که از اسباب بادیه که قلب را گرم کند بغایت زیرا که مبدء دق

قلب است و ابتدا از گرمی واقع گردد و این تب گاه مفرد بود و گاه مرکب با حمی عفنی

باشد و بدترین مرکبات دق با حمی یا سرسام یا سل است و علامتش آنست که نبض صلب

و دقیق و ضعیف و متواتر بود و در یک حالت ثابت باشد و هرگاه دست بردی

گذارند حرارت اندکی معلوم شود و چنانکه تا زمانی دست نهاده باشند قوی تر گردد
اندکی میل بعظم کند و این دلیل قوی باشد بر این تب و این تب بر صاحبش
محسوس نشود برای آنکه هم چون مزاج اصلی گردیده و موضع شرائین گرم تر از سایر
باشد و در بول و نبض محسوس گردد و اول الی صدا از بول و یکون طفو الدهن اگر
فیه شبیه صفائح النخاله و اصح ترین علامات آنست و چنانکه غذا خورده شود بعد یک ساعت
تب ظاهرتر شود و نبض قوی تر گردد و میل طرف عظم نماید کما اذا صب دهن فی السراج
یزداد اشتعاله فربما غلط ذلک جهال الاطباء فیظنون ان الغذاء یضرهم او یطلبون
ان ذلک الا انه او سبب حرارة دایره لا سبب الغذاء فیمنعونهم الغذاء فیهلکون و اکثر
و در تب های دیگر هم بعد غذا تغیر در احوال می شود مثل قشعریره و طول نوبه و تکسر و ثقل
اعضا و برودت اطراف و تغیر نبض لاکن در حمی دق سوای اشتداد حمی هیچ از این
چیز نمی باشد بشرطیکه باعث دیگر ترکیب نشود و هرگاه از ابتدا اینجا ورم نماید و بدرجه ذبول رسید

در آنجا که جامد مثل سیمه کورا است
ارادی مرمی آید ... سرد و دوع
حمی المقصد ... بسکین و بینید
بالکل از آن دور کرده باشند

یعنی صلابت و صغر زیاده کردد و عینین غائر کردند در مرض یابس شبر در عینین
در سرهای استخوان ها ظاهر کردد و صدغ ها در نشیند و پوست بینی باریک
شده شود و رونق و تازگی از بشره برود و بدان ماند که محتو معیوب است و چنین
ان و سر بینی و کردن باریک شود و موی دراز شوند و قمل بسیار پیدا شوند و تقشف
و جفاف پوست شکم ظاهر باشد و کوش کوچک کردد و در بول دهنیت باشد و همچنان
زیاده تر میکردد تا که بدرجه دویم رسد و هرگاه از درجه دویم تجاوز کند بدرجه سوم
رسد بوی زیر بدن کردد تا چنانچه شوند بجز پوست و استخوان ها هیچ باقی نماند و این
ان و بیت مواصلت باشد امید برنتوان داشت اما در ابتدا از علاج بهتر باشد اگرچه
شناختن آن مشکل بود و علاج هرگاه منحقق شود که بیت و دق است بزودی علاج هر نماید
دهن روانداز و در مساکن بارده و هوای شمال و گذرانیدن مسکن بسازند و به
آرام بخشانند و از حرکت کردن منع نمایند و هر دو طرف ان کل و ریاحین و

مشمومات بارده و ملوثات که ازند و در هر چیز طلب کنند و صحبت سرد و رغبا د

بس او نمایند و از فواکه تفاح و خیار و کمثری و بطیخ بس او دهند و از چیزهای

دمالج و حار و حریف و جوع و عطش و غم و هم احتراز واجب دانند و توده و قوده هر

نیج و کافور و صندل بس او نهاده دارند و هر جایکه ممکن نمود در خواب آرند

تر طلبت دو بشر ها سبز کوشند دادویه و اغذیه بارده دهند و اگر در کب باب عقبی

علاج نداز در زیرا که علاج عقبی مستهل است و سهل برای دق از قبیل سم میباشد

و لعضی اوقات شیر بز و حالتی فایده میکند و اگر در کب باشد شیر بز همراه قرص کافور

همه ماشه دهند و ماء الشعیر با تنک شیر کافور داخلکرده استعمال آرند نیت از نسخ کافور

بشیر دوغ نمایند و آهسته آهسته تا سه سبح رسانند و اگر اسهال بود و آب رکب باربنک سبز

همراه قرص طباشیر دهند و اگر در مزاج ضعف بود و محتاج تقویت قلب باشد خمیره مروارید

همه ماشه استعمال نمایند صفت آن کشنیز تو له عنبر اشهب ماشه مروارید ناسفته تو له مشک خالص

ن طباشیر بلوچس تودری گل گاوزبان ۶ ماشه براده صندل سفید تودری گلاب ابارسرق
گاوزبان انار ورق نقره بجعد و قند سفید انار معجون سازند غذا ماء الشعیر شلّه

فصل سیوم در حمیات خلطیه و آن تبی بود که اول حرارت لاحق اخلاط گردد و گرم
باید پس از آن سخونت بقلب و ارواح و سایر اعضا رسد و این سخونت که لاحق اخلاط
میگردد از دو حال خالی نیست یا خلط را متعفن میکند یا نه اگر نمیکند تب وحس نامند
و حدوث آن از غلیان دم است و یا متعفن میسازد و آنرا حمیات عفنه خوانند و
آن بر دو قسم است یا بسیط است که حادث میشود از عفونت خلط واحد و یا مرکب
که حادث میگردد از عفونت دو خلط یا اکثر آن و بسیط موافق عدد اخلاط چهار
است حمیات یکی آنکه چون تعفن پذیرد دموی نامند و دوم صفراوی است و
تعفن او اگر داخل عروق است بعید از قلب و کبد غب لازم گویند لانها تشتد غبا
اگر نزدیک قلب و کبد بود محرقه خوانند و اگر تعفن آن خارج عروق مثل فرج اعضا و

نسخه نمبر
سه دانه
بیرون لعاب
لعوق اوقیا سعلب عرق
خرده ... درون عرق ... دانه
... گاو ... حلقوم
گاوزبان بسرفه ...
... بوند ... در آن ... ده ...
... زبان ...

معده و کبد و مراره و طحال باشد غب دایره خوانند و سمت سیالا سامه در بو ما دیو

در جمیع تقدیر خواه صفرا داخل عروق باشد و یا خارج عروق از دو حال خالی

نیست اگر رقیق صرف بود خالصه گویند و اگر بطریق اتحاد ممزوج و مختلط با بلغم غلیظ

بود غیر خالصه نامند و سیوم بلغمی است و عفونت آن اگر داخل عروق بود لثقه گویند

و اگر خارج عروق بود نایبه خوانند و چهارم سوداوی است اگر عفونت او اگر داخل

عروق باشد ربع لازم گویند و تسمیه بالربع لانها تشتد رابعا و وجود آن بسیار نادر است

و اگر خارج عروق باشد ربع دایره نامند و اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا از حمیات

متباعده است و یا از اجناس متقاربه و یا از انواع جنس واحد ان شاء الله تعالی بیان کرده

میشود سونوخس و آن حمی است که از غلیان دم بدون عفونت حادث میشود و علامت

آن سرخی رو و چشم و انتفاخ و تمدد عروق و گرانی و کسل و عظم نبض و سرخی قاروره

عدم قشعریره و عدم نافض و صداع و حرارت ملمس و عطش زیاده از حمی یوم دیگر..

یعنی علاج نخست فصد باسلیق کنند بعد اوقات بعد فصد کفایت میکند بسبب اینکه

ماده این حمی دم است و استفراغ آن بدون فصد نمیشود و گاهی در ابتدای قوت این

خون میگیرند که غشی میشود و همانوقت تب زایل میگردد و اگر بعد فصد قدری تب

باقی ماند اشربه و ادویه مطفیه خون دهند و گوشت ترک کنند و اقتصار بر مزورات

نمایند حمی مطبقه و آن تبی است که از عفونت دم در عروق حادث میشود و آن سه صنف است

اول تزایدی یعنی هر ساعت قوه و حدت و سخونت حمی زیاده باشد و عفونت دم زیاده

از تحلیل بود و این صنف بدترین اصناف است دوم متناقصه است یعنی تحلیل زیاده

از عفونت باشد و این صنف سالم ترین اصناف است سیوم متساویه یعنی عفونت مساوی

تحلیل بود و این تب لازم میباشد علامت آن حمرت وجه و عین و امتلای عروق

و ثقل و کثرت ضیق نفس و حمرت و غلظ قاروره و عظم و سرعت و امتلای نبض و عدم

حرارت لذاعه و صداع و ثقل بدن و عطش بود و درین قسم بحران نمیباشد و شداد

بطریق عرق نمایند و حرارت ان مثل حرارت حمام میباشد و عرق نمی آید بکرد در
بحران تا روز ربعم میشود و اذا لم یظهر اثر النضج فی الثالث و الرابع لا یکون البحران
فی السابع وکذالک اذا لم یظهر اثر النضج فی السابع تکون علامة طول المرض یکون
انفتح بالبدن خلط فی والا فیمکن ان یقع البحران فی الرابع و این تب صبیان را و
اشخاصیکه کثیر اللحم و واسع العروق باشند بیشتر عارض میشود و ایام آن اکثر در ربع
دوم میکشد باین حمی سبات و انتفاخ بطن و قلق و تقلب بر فراش و با وجود اجابت طبیعت
نشدن کمی در اعراض علامات موت است علاج در روز اول تا سیوم فصد باسلیق یا اکحل
نمایند و انتظار نضج نکشند لان فی تاخیره تفتیح و بعد جارم اشربه و ادویه مطفیه خون
استعمال ازند صفت آن عناب ده دانه آلو بخارا نه دانه برگ شاهتره پنج ماشه ترنجبین در عرق
شب تعلب ... توله بخیسانند صبح بدون عناب مالیده صاف نموده و یا در آب خالص آن
بیدانه لعاب ... ده شربت نیلوفر دو توله حل کرده بنوشند موافق قاعده حمیات

حمی دبره

صفراوی که از اثر التهاب ذکر میشود دهند مانند خیار بن داخل فرمایند و او را مسهل

دهند یا خالصه فلوس خیارشنبر ۲ تولہ تمر هندی شیرخشت ۲ تولہ ترنجبین ۲ تولہ گلقند

خیارچنبر شربت نیلوفر ۷ تولہ و گاهی بدون حب هنده ادویه مسطوره

از نقط ادویه مسهل دهند مضایقه ندارد و صبح مسهل که تبرید بعد مسهل صفراوی دهند

از جنس هم استعمال آرند غذا انار الشیر شله بیرون اگر ضعف باشد آب قلیه یا جسکه اما

تبات دموی خارج عروق حمیات باشد که حادث در اورام اعضاء باطنی مثل

دماغ و ادرات تیقص معده و جگر و کلیه باشد علامات و معالجات اینها مذکور شد حمی

صفراوی و دموی هردو گونه است یکی آنکه ماده اندرون رگها متعفن شود و آنرا

غب لازمه گویند خواه خالص باشد و خواه غیر خالص باشد دوم آنکه ماده خارج عروق

باشد متعفن شود و آنرا غب دایره گویند اگر ماده او صفراوی صرف بود غب خالصه

گویند و اگر مرکب با بلغم باشد یا بطریق که جدای در هر دو محسوس شود غب غیر خالصه خوانند

و چون علامات و علاج هر یک مشترک است شروع بغب خالصه مینماید که از اقسام دیگر

بیشتر واقع میشود و غب خالصه علامت خاصه این است که یکروز تب بود و یکروز نبود

مگر آنکه دو غب جمع شوند از زمان بروز می آید که قال القرشی و دانکه عبیانی

نایب کلثوم فلا معتمد علی النوب فی الدلاله علی نوع المرض بلکه اعتماد بر علامات خلط است

و سبب این تب صفرا که عفونت است در خارج عروق متعفن کرد و علامت او

عطش و صداع و سهر و کرب و التهاب و قلق و یبس و جفاف لسان و مرارت فم و غثیان

قی صفراوی و سرعت نبض و نارنجی قاروره و انطلاق بطن و قشعریره و ناقص

شدید یعنی در لرزه چنان نماید که سوزن در وی میزنند وقت زمان ناقص

درد و گرم شدن و چون تب فرود آید عرق بسیار آید و اگر حادث میشود این

تب در اشخاصیکه مزاج ایشان حار و یابس بود و با کثر سابق ادویه و اغذیه

مسخنه خورده باشند و نوبتها علی ما شهد علیه الرصد التجربة قصیره من اربع الی تسع

لیل

ساعات و بهذا اکثر ولانجی در لرقها و تپها دسرعت تحللها من اثنی عشر ساعة
داین علامت خاص‌ترین علامتهاست انکه بحران بود غب خالص میباشد
بقدار ربع یا ثلث زمان نوبه برابن دوازده ساعت معلوم میشود لیعد خلوص آن در
طول ایام منقضی شدن خاصه سبعت را نوبه بسبب انکه تب مذکور از امراض
حادث است پس بحران کلی ان چهارم میشود و انما یقع فی هذه الایام سبوة او دالّان
ادوار هم فی نوبتین بکرار طبیب بایر ببض خطا نشود پس و بر مبنا به دو نوبه این تب دو
جفت و طاق بر و میشود و اما در روز طاق پس ظاهراست و اما در روز جفت
به این طریق میشود که روز اول و دویم تب میاید و در سیوم راحت و به همچنین روز چهارم
بار نوبت کند و علی هذا القیاس و اما در روز ششم که بوم مسهل است مسهل ندهند بلکه
عوض ششم روز نهم مسهل دهند زیرا که بحران روز نوبه واقع میشود حاتم عشرت
که روز بحران مسهل دهند و درین مقام نقل عجیب و غریب مرا استاد نا حکیم محمد مقیم خان

گذشته و آن این است که نواب شجاع الدوله را اسهالی عارض شد که نوبت آن روز

چهارم و ششم و هشتم بود اتفاق روز نهم که روز راحت بود و نوبت نباید و روز اول

مسهل نوبت هشتم توقف فرمودند اطبا زمانه مثل حکیم اسحق وغیره نواب ... جنگ

بهادر برای دادن مسهل هشتم حاضر شده بود حضار مجلس با نواب گفتند که از معالج خان

بپرسید که ایشان چه میگویند ایشان خاموش بودند آخر چون پرسیدند گفتند

من روز هشتم مسهل نمیدهم چون صحبت منقضی شد روز هشتم رسید بیت استاد

بیمار دو علامات بحران ظاهر شد و حالتش دگرگون گردید بسبب قلق و کرب و غشی

پیدرپی می آید و طاقت نبود که حرف میتوانستند زد و لخلخه و با شربه تعجیل آوردند بارے

اندکی افاقه آمد از زمان استاد عالیجناب فرید العصر والدهر و بطرف شجاع صبیکه

برای مسهل [illegible] بحد بودند که اگر امروز مسهل میدادم من کجا بودم اطبا زیاره سرزنیه

خجالت نموده هیچ جواب نتوانستند گفت و سکوت اختیار کردند صباح آن روز که

روز نهم بود مسهل داوند چون تدبیر بجا بود بفضل او تعالی شانه بیمار از ورطت

دور شد و باز نیامد غسل صحت فرمودند و بدان اطباء زمانه شکست

علاج حمی صفراوی خالصه که بطریق نوبه می آید ادویه در نشره به مبرده دهند

صفت آن شیره مغز تخم کدو ۹ ماشه لعاب اسپغول ۶ ماشه در عرق عنب الثعلب

برآورده شربت نیلوفر دو توله حل کرده خاکسی ۳ ماشه پاشیده بنوشند

روز دویم همین نسخه روز سیوم مغز تخم هندوانه ۹ ماشه اضافه نمایند در چهارم عوض

مغز تخم هندوانه تخم خیارین اضافه فرمایند روز پنجم خیارین موقوف مغز تخم هندوانه
شاه لوره

بحال روز ششم مغز تخم هندوانه موقوف تخم خیارین بحال و اگر روز ششم عوض خیارین

تخم کاهو دهند مضایقه ندارد و بیش از ششم تخم کاهو نمیدهند روز هفتم عکس آن

روز هشتم مسهل دهند مغز فلوس ۳ توله شیر خشت ۲ توله ترنجبین ۲ توله در عرق عنب الثعلب

مالیده حل نموده گلقند آفتابی ۳ توله سکنجبین حل کرده روغن بادام ۶ ماشه اضافه

و در روز چهارم بجای [illegible] تخم کاسنی مذکور [illegible]
و در بعض نسخ [illegible] تخم کاسنی [illegible]

اضافه نموده بنوشند و اگر سعال نبود تمر هندی منقی سه درم داخل کنند و اگر خواهند

همراه جوشانده منضج صفرا که بارها ذکر یافته دهند از قبیل عنب الثعلب گل نیلوفر

گل بنفشه گل سرخ و سپستان و مثل آن مسهل مذکور دهند و روز نهم که صبح [illegible]

بنوشانند صفت آن لعاب بهدانه شش ماشه ریشه خطمی نه ماشه در عرق عنب الثعلب

برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل نموده بنوشند روز دهم در مسهل سنا حشیش

در مقدار اضافه فرمایند روز یازدهم نیز مذکور دهند و روز دوازدهم مسهل دهند

و اگر تا بار دهم حاجت شود پس آنچه مخلوط مالیخولیا است و جوشانده عنبر خالص که اسهال آن

ذکر میشود در مسهل روز شانزدهم پوست هلیله کابلی نه ماشه پوست هلیله زرد پنج ماشه

اضافه فرمایند و اگر بعد مسهل چهارم هم حرارت همراه همین شربتها که ذکر یافته

شیره تخم کاسنی قرص زرشک شش ماشه گل بنفشه شربت بزوری بارد دو توله

شربت بزوری معتدل دو توله موافق حاجت دهند و بعضی اوقات چکیده کاسنی

قرص

اگر سعال بود و یا کاسنی مروق اگر سعال نشود دیاقودا مروق بعد بیست و یکم مسهل بدهند

مقدار وزن شربت شد ماء الشعیر و در مسهل آب تخمی آب قلیه با خشکه کاهی و ترنجبین کنند

قرع برآه سکنجبین میدهند اگر سرفه نباشد و ماء الحار بر نقصد و بطریق ماء الجبن

بدهند **تکمله** و اگر جنابت وقت داشته دفعت هم مستعد نمایند و در آب کاسنی مروق

با حکیده بار مسهل دهند تا نحو نضجی حاصل شود غب لازم سبب آن عفن صفراست

از عروق بدن علامت او آنست که در غب خالص گفته شد و اعراض آن زیاده از

غب خالص میباشد و اگر در علاج آن خطا واقع شود از هفت روز تجاوز نمیکند

علاج هر چه در غب خالص گفته شد علی العادت استعمال نمایند حمی محرقه تب صفراوی

بود که ماده آن در عروق حوالی قلب و کبد متعفن شده باشد و این تب لازم میباشد

و استداد غبی مینماید علامت درشتی و زردی و سیاهی زبان و کرب و تشنگی و

بیهوشی دل و صداع و هذیان و درد پشت چشم و باقی علامات غب خالصه بود و باید

دلالت و باید دانست که بحران محرقه بعرق مانعی باید اسهال یا رعاف باشد و عکس

دردی کمتر واقع گردد بشرط آنکه خطا در تدبیر آن نشود و علاج آن علاج غب

خالصه بود الا آنکه اهتمام در تبرید باید کرد و در حمیات که در تدبیر بدکار خوردن

کنند غذا باید شور در جمیع اقسام حمیات صفراوی در حالت اشتداد دست و پاها

خالی پرستارهای کشیدن و حلیله که در صداع صفراوی ذکر یافته بو کنانیدن و

شاخهای بید و خیار و کدو و هندوانه بر در در فرو خوابانیدن مفید بلکه ت حجا

کسیدن و بانو به پیش از چهارم منع است زیرا که مانع رعاف خواهد شد بلکه می باید که

این حجرها بعد از چهارم بعمل آرند و اگر بعد از چهارم معلوم شود علامات رعاف نبض

در را معلوم شود پس این حجرها مکنند و اعانت بر رعاف نمایند غب غیر خالص باشد که تا

ششتش ماد کشد و آن تبی است که حادث میشود از امتزاج صفرا با بلغم بنوعی که امتیاز

میشان نماند علامتش زیادتی نوبه بود بر دوازده ساعت و باشد که بیست و چهار ساعت

کی

بلکه بسی ساعت بحسب امتزاج صفرا با بلغم علاج اگر بعد الخلوص شود همین علاج نمایند
در شیر خشت ندهند که مسهل صفر است و اگر بعد الخلوص بود ادویه منضج صفرا و بلغم دهند
شش روز اول اصل السوس مقشر ۶ ماشه سپستان ۱۰ دانه برگ گاوزبان ۴ ماشه
گل نیلوفر ۶ ماشه مویز منقی ۱۱ دانه عنب الثعلب ۳ ماشه جوشانیده صاف نموده لعاب
بهدانه ۴ ماشه شیره مغز تخم کدو ۹ ماشه اضافه نموده شربت نیلوفر دو توله خاکسی ۹ ماشه
پاشیده بنوشند بعد از آن تخم خیارین توله و تخم هندبا ۹ ماشه موافق قاعده مذکوره
استعمال نمایند و روز هشتم که روز مسهل است در همین منضج برگ سنا ۴ توله ترنجبین ۱۰ توله در جوش
بیاندازند و مغز فلوس ۶ توله ترنجبین ۶ توله مالیده صاف نموده گلقند آفتابی ۳ توله سائیده حل کرده
روغن بادام داخل کرده بنوشند غذا آب قلیه خشکه سبز دهند حمی بلغمی دایره دائره
مواظبه نیز گویند و آن تبی بود که هر روز آید و ماده آن بلغمی بود که در خارج عروق
متعفن شود و عسر البرء بود خصوصا اگر در خریف تا شتا عارض گردد و در زمان پیری

البرودة صادق نباشد اگر نشر دمع علامت بود عفونت بزرده واکثر آن هم عفونت ادویه

فی البرودة و بعد ازاله طولا بروها یکون العرشی کما قال باشد ثابت برودت دیر تا نماید

علیهم البلغم خوام اختلاف سبب آن ها و علا ثم بسخن ثم بسخن فربا الحراره بها تسخنها یجب

عطش و قلت نماید الذع دست و بند قوی شود گرم چون و حیث لزوجت و رقه د

عینا و براق کثرت و جشم و رو در زرد و سبح بلغم برآمدن یعنی التهاب عدم و عفن مع

دنشی حبه در و شود تیره و سرخ مرض ابتدا در باد آب همچون بول و رقت و بیاض

بول رقت و دهن لغات و عرق قلت و شهوت سقوط و خفقان و بوبز ابتدا در

بود جید غلیظ را بعضی و تیره اقشعره بعضی و بود برد ابتدار در را بلغمی های تب بعضی و

دارند کاو برگ آن صفت و هند بلغم مسهل و منضج علاج باشد جری حال نه زین است گذشت هرکه

شعب ماشه کبر بیخ بوست ماشه نه مسان بسیار بر منقی مویز ماشه مقشر السوس اصل ماشه

اعیانی گلقند نموده صاف مالیده بماند ثلث برکاه بهند بجوشانند زبان گاو عرق در ماشه

روغن بنفشه یا روغن کاهو یا خشخاش تا به قلیه یا آلو غذا پاشیده سه ماشه خاکشی حل نموده سائیده

ادویه یکی از سنا گرم جوشیده نسخه در همین است مسهل روز که هم بذر و روز از مییدا بادام

بادیان در عرق ماشه بادیان شش ماشه بادیان ماشه بعید بذر تر سنا مصطکی بلیلج سه ماشه

اطباعی گلقند فلوس مغز کرده صاف مالیده بمانند ثلث هرگاه جوشانند گاوزبان عرق

مسهل در بذر تر هرگاه بنوشند ده آورده بادام روغن ده حلکرده سائیده مرور

ماشه تخم کو بذر تر مسهل صبح است او مصلح چون کنند داخل مسهل در کنند داخل

خطمی ریشه لعاب نموده صاف مالیده بمانند که ثلث جوشانند سیر بادیان با عرق در

هم بر مسهل در بستور بدهم از دم هم مسهل بنوشند ده حلکرده بوره بان گاوزبان تر گرفته

شیره در سه عاقبت مرض چهارم مسهل از بعد و نمایند صاف ها کابلی بلیله کو جوشنده در

ورق مازریون و کاسنی حکیده یا و فرمایند استعمال حار برای بست ماشه بادیان

در کوفته سبز کاسنی تخم کاسنی حکیده کاسنی ساختن در فایده دهند حاش موافق کاسنی

صافی کرباسی که بر چهار طرف او از ریسمان بسته باشند بگذرانند و بالای آن عرق عنب الثعلب
اندازند و زیر او پیاله کلان بگذارند و هنگامیکه عرق تمام بچکد باز همین عرق را در صافی
اندازند عوض ازشام تا صبح همین عمل کنند و صبح ماء رصاف کرده بطریق ماء الجبن مذکور
شروع نمایند و اگر ضرور شود در همین آب کاسنی ادویه مسهل داخل نمایند و مسهل دهند
و صبح مسهل که ادویه ماروده مینوشند لعاب آن از همین آب گیرند فایده و در ساختن کاسنی
مزروق نمایند برگ کاسنی سبز تازه از گرد و غبار پاک نموده بدون شستن بکوفته نیخته
عصاره را بگیرند و در پیاله چینی وا گذارند و جوشیده نهند و هنگامیکه بالای آن غشا پیدا
شود دور نمایند و ماء رصاف او را بمریض نمایند و طریق ساختن مروق هم همین قسم
است و بطریق ماء الجبن مینوشند حمی لثقه بنت بلغمی لازمه را گویند که ماده آن در
عروق متعفن میشود علامات آن جمیع علامات آن بلغمی دایره الا این که با این تا فیض
نمیباشد مگر هنگامیکه با کفل مفارقت نماید و مشابه میباشد بدق و فرق میان ایشان است.

دلیل

النفه بعد تناول غذا قوی میشود و در شبانروز شش ساعت فتور آن بود که

علاج مثل علاج مواظبه است اگر در آب کاسنی قرص غافث حل کرده دهند نافع است

حمی نایبه دایره تب سوداوی را گویند که ماده آن در خارج عروق متعفن شود و این

تب یکروز می آید و دو روز نه و در زمان احداث تب سبب حرارت عفونت است علامت

آنست که ابتدا انتفاض کند و تکسیر شدید و برد قوی و وجع مفاصل و صلابت و صغر نبض و

تفاوت و بطوان و چون گرم شود حرارت آن زیاده از حرارت مواظبه باشد و دیگر

از غب و دلالت میکند بر این تب سبب کهولت و مزاج بارد یابس و وقت خریف و

تدبیر مقدم از تناول عدس و کرنب و مثل آن و کمتر ابتدا حادث میشود زیرا که مره

سودا اکثر از احتراق اخلاط ابتدا میشود و اکثر حدوث آن بعد حمیات عفنی میشود

و سبب احتراق اخلاط و تزید آن از استیلا حرارت باری و تحلیل اجزا لطیفه

آن اخلاط پس اگر حمی سوداوی از احتراق سودا طبیعی بود علامت آن همین علامات

مذکوره بود و اگر از احتراق بلغم بود دلالت میکند بر آن حدوث تب بعد مواظبت

و بانسبت بنبض و قلت تب و دیگر علامات بلغم و اگر از احتراق دم بود دلالت میکند

بر آن علامات غلبه دم و حدوث آن بعد مطبقه و اگر از احتراق صفرا باشد ~~[illegible]~~ دلالت

میکند بر آن حدوث آن بعد حمی صفراوی و عطش و التهاب و بول و دهن حمی مختلف

میباشد در ابتدا [illegible] فوق عدیم النضج میباشد و بعد آن متلون بلون ماده میشود

که از آن بود ابتدا میشود در انحطاط اسود غلیظ میشود زیرا که بود از راه بول

دفع میشود و الیف علامات نضج ماده این حمی است که ناقص و بر دیگر گرد دمی تعدیل

خواهد و نقل بر دیگر بستها منعقد [illegible] بعادت سحج و [illegible] الحمی علاج اگر از احتراق دم

بود و علامات دم ظاهر باشد فصد باسلیق از جانب یمین نمایند و استعمال سود ابار الحس

و غذا ماء الشعیر برای تبرید و ترطیب و تلطیف دهند و اگر از احتراق بلغم بود مسهل و منضج

بلغم دهند افتیمون داخل کرده و اگر از احتراق صفرا باشد اخراج آن از ادویه

[illegible]

را نمایند مثل آلو بخارا و سپستان و منقی و اصل السوس مقشر و تخم کاسنی و کلبشفه و
مثال آن و سکنجبین و ماء الشعیر دهند و اگر از عفونت سودا و از طبیعی بود منضج و مسهل
بود ببینید صفت آن در منضج حمی بلغمی مسطور شد و بسفایج اضافه نمایند و در مسهل افتیمون
موافق قاعده مسطور داخل کنند مسهل دیرتر دهند و از دهم همین دهند و در مسهل شاهتره هم
ارچو شنده و پوست هلیله کابلی سه ماشه پوست هلیله سیاه سه ماشه اضافه کنند و بعد
مثل کاسنی چکیده و کاسنی بردق و قرص عافت دهند هر کسینار یکی از علاج لاجورد
اول از مسهلات سودا دادن وقت ضرورت بکار آید حمی ربع لازم و آن تب را گویند
الت که ماده آن داخل عروق متعفن می‌شود و با نقص و قشعریره نمی‌باشد و
اشتداد و ربعا می نماید و در باقی زبان فاتر می‌گردد و علاج مثل علاج ربع دایره بود
حمی خمس و سدس و سبع در مواد غلیظ متولد شود و علاج آن مثل علاج ربع بود حمی العیاقوس
تبی باشد که در ظاهر ملمس گرم بود و در باطن سرد و با آن تشنگی و لهب نمی‌باشد و ماده این

سبب بلغمی زجاجی بود و علاج منضج و مسهل بلغم دهند حمی لیفوریا نیز باشد که در ظاهر بدن

سرد بود و در باطن گرم و با آن تشنگی و لهیب دل و اضطراب عظیم بود و ماده این تب

بلغمی لزج باشد و گاهی از صفرای غلیظ اگر علامات بلغم باشد علاج بلغم نمایند و اگر علامات

صفرا باشد علاج صفرا کنند با دویه مرکبه حمیات مختلطه و آن تبی است که ادوار آن محفوظ

نمی باشد اگر از سوء تدبیر غلیل در اکل و شرب بود اصلاح تدبیر کنند و یا از احتراق

اخلاط می شود علاج وقتی استفراغ نمایند و وقتی تلطیفه کنند حمی حصبه و جدری الفا از حمیات

مختلطه است و سبب این حمی غلیان دم و سبیل عفونت باشد چنانچه عارض می شود غلیان

عصارات را اگر بعضی اجزا از بعض جدا می شوند اجزای هوائی طرف بالا می آید چنانچه

الفات الطرف خارج شود و ثقل ارضی به نشیب می شود و همی باید باقی از ین هر دو شی

نضج مشابه الجوهر و این غلیان که در دم حادث شود بی حصبه می شود و از دو حال خالی نیست یا

طبیعت است که از حرارت غریزی و قوی طبیعت عارض می شود چنانچه در صبیان طبیعه از خون

از فصل

اما حصول رطوبتها که پیدا شده اند از لبن دوم طمث و دفع مینماید بسبب آنکه چون
انها متین و قوی گردد چنانکه ساقط میشوند اسنان که در طفولیت پیدا شده
اند و بجای آنها قوی تر از آنها که قادر بر مضغ و کسر باشند پیدا میشوند و ممکن نیست
که چیزی گرم در تر پخته شود و از حالی بحالی گردد تا آنکه پخته شده و چون دم پخته شد
اکثر آنست که بر جلد بثورهای مذکور پیدا گردد و یا غیر طبیعت از اسباب خارجی
است مثل شوران اخلاط در ابدان حاره ممتلی از دم و کثیر الاستعمال از
البان و شراب و لحوم و ثمور و اغذیه و ادویه حاره پس بروز مینماید بسبب شوران
اخلاط حصبه و جدری و این هر دو از بیماری وباست و در هر شهری که ظهور نماید
خلقت بسیار در آن بیماری گرفتار شود و ماده جدری خونی باشد کثیر المقدار و رطوبت
مایل لهذا دانه های او بزرگ حجم میشود مشابه بعدس و یا کلان تر از آن و از بدن
برداشته بود و بزودی ورم کند و ماده حصبه خونی بود قلیل المقدار و مایل طرف

صفراویه دیگر است لهذا ابشور او کوچک تر باشد مشابه کاورس و ملتصق با بدن بود

و به الاختلاف انما یحدث من اختلاف مزاج البدن فی الحرارة والیبوسة والحا

والرطوبة علامات ان حمی مطبقه و درد پشت خارش لفقه ترمیدن در خواب

جلد و ثقل بدن و حمرت صحه و کرب و سیلان دموع و صداع بر علامات طبقه دم و ضیق

النفس و سعال و درد و حلق بود پس هرگاه این اثار پدید آید خاصه که نیز اگر حصبه و جدری

هم بناحیه باشد حکم باید کرد که حصبه یا جدری پدید میشود علاج در فصل ربیع و صیف که ایام حصبه

جدری است اگر طفل زیاده از دو سال باشد هر کاهل خون از رگ بگیرند در عدد سه روز

باشند اگر دو سال یا کم باشد برای هر بادن شیر خر می بیند علاج اگر چه استادان

اند که در اوایل تب از بروز حصبه زلو بگیرند و بیرند و بعضی لاکن معمول استاد ما نیست

زیرا که بعد بروز ثابت میشود و گاه باشد که گذشته باشد و طبیب غافل شود و خوب

قتل مریض کرد پس صواب نیست که تا بروز ثابت شود و عرق عنب الثعلب بخورند

عرق گاوزبان سه تولہ عناب و لاینی شب خیسانیده صبح خاکسی دو ماشه مروارید

سائیده باشند بنوشند بعد اتیان بر روز جوشانیده دهند صفت آن مویز منقی

انجیر بعدد ولاینی اصل السوس مقشر باشد و در عرق عنب الثعلب بجوله عرق گاوزبان

بجوله بجوشانند هرگاه ثلث بماند مالیده صاف نموده خاکسی با شیره مروارید سائیده

داخل کرده بنوشند و اگر طبیعت نرم باشد خواص دهند صفت آن در عرق بادیان

بجوله شربت حب الآس تولہ مروارید ابریشم مبیض حل کرده تناول نمایند و اگر

حدت زیاده بود فقط عرقیات دهند غذا دال خشکه و ناشپاتی معمول است که پیش

از بروز و بعد از بروز میدهند بدانکه جوشانیده در حصبه و جدری میدهند که هرگاه دانه زیر

کوتاهی کند و تا ایام سرما و برس باشد و اگر ایام صیف و طفل را عطش بسیار باشد و دانه ها

خود بخود مستعد باشند برآمدن پس در اینجا اکتفا بر عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب

و خاکسی و مروارید سفید میکنند و پس اگر طبیعت نرم باشد و تراخ نشده باشد در عرق

بارهنگ مصطکی در ریزه بریان کرده وانیسون بریان کرده در مروارید همراه هم بجوز

بریان کرده مید هند و بعد تراجح که انرا بزبان هندی بالک موری کویند بزبد استعمال

آرند در عرق بارهنگ قوت طباشیر مطبوخ باشد نه مهره سرخ مروارید الجرح بسایند

شربت حب الاس بود برآورده بنوشند حمی وبائی دمعنی وبالجمله است که عارض میشود

در هوا و معلوم باشد چنانچه آب بسبب هر بادن در جائی یا بسبب آمیزش اجسام ارضیه

حیثیه متغیر میکردد و همین قسم هوا هم بسبب اختلاط ابخره ردیه که بر میخیزد از معادن

موذیه بطائح متعفنه و مباقل ردیه متعفن میشود و از حالت طبیعه خود بیرون میاید و

عارض میشود او را رطوبت شدید و ظاهر است که اثر هوا در ابدان و ارواح بدرجه

کمال است پس هرگاه او متعفن شود اخلاط نیز متعفن شود خصوصا اخلاط نواحی

دل لانه اقرب الیه وصوله الی غیره و هوشیر کسی را بیاید که کثیر الجماع و ضعیف

القوی و واسع المسام و ممتلی از اخلاط ردیه بود و لسبب عموم هست خلق کثیر را عارض

میکرود و از یکشخص بشخصی دیگر انتقال می نماید زیراکه انجره ردیه سمیه از ابدان محمومین بر می آید و عوض ان هوای تازه در ابدان اینها داخل میشود و بستنشاق مینمایند ان هوای تازه سمیه را اشخاص دیگر و مبتلا به اینمرض میشوند علامت ان تپ های روند و ظاهر سرد و باطن گرم و تواتر نفس و بدبوی ان و کرب و عطش و غشی و خروج لعی و براز اشیاء سمجه فنجه بود و اوبه مینته بود و دور هوا علامات و با ظاهر باشد مثل قلت باران و کثرة شهب و نجوم و کدورت هواکه ر وری غبار دار بود و روزی بی غبار و هرب حیوانات بادیه که الجس مثل موش وغیره از انواع حیوانات که از اشیانه خود منکر برند و مسافرت مینمایند اگرچه در اینجا بغضه یاد بجه باشد علاج هرودی بدن را از اخلاط موذی پاک کنند بدون نضج ماده و اگر غلبه دم باشد فصد کنند و خانه را از عطریات بارده و کلاب و کافور و بنفشه معطر دارند و تعدیل هوای نمایند که محیط ابدان است و متصل سرکه را بو کنند و بمشتبر

ادویه مبرده که در غب خالص و حمی محرقه مذکور است بنوشند حمیات مرکبه بدانکه
ترکیب که واقع میشود در حمیات بر سه قسم است یکی انکه مداخل بود یعنی یکی زایل شده
باشد که دیگری آید دوم مبادله بود یعنی یکی برود و دیگری همان زمان بجای
او قایم شود سیوم مشارکت بود یعنی زمان اخذ و ترک هر دو باهم بود و فنون مراتب
آن بسیار است انچه را نام نهاده شد شطر الغب و غب غیر خالص بیان ان در بسایط
نموده شد بسبب اینکه اگرچه مرکب صفرا باشد با بلغم است لاکن بسبب شدت مجاورت
بمنزله یک خلط شده است و شطر الغب نیز باشد مرکب از صفرا و بلغم به این طریق که هر دو
خلط باهم متمیز بودند و ترکیب ان هر چند گونه است یا هر دو دایر بودند یا هر دو لازم یا صفراوی
دایر بلغمی لازم یا بلغمی دایر صفراوی لازم و علامات ان ممتزج بود از علامات صفرا و بلغم
اگر صفرا غالب باشد علامات آن ظاهر گردد و کذلک عکس ان و در این حمیات
اعتماد بر دور نوبت نکنند بلکه اعتماد به اعراض و علامات نمایند و فرق میان انست که

الله اکبر

ازسنطرالغب یوم نوبت صفرا بیض سرخ باشد و قلق و اضطراب و تشنگی و حرارت
زمانفص و برد کمتر بود و در روز نوبت بلغم سرما دیر ناخفض شدید باشد و حرارت و
تشنگی کم بود مع باقی علامات بلغم و در غب غیر خالص فرق در میان نوبت ها ی یک
نتوان کرد نسبت شدت انزعاج هر روز نوبت آید و زمان اخذ از دو دایره ساعت
زیاده بود و این نوبت با و بر باقی ماند از معالجه ملول نباشد زیرا که صفرا مستقبل مستفرع
شود و بلغم نضج یافته باشد علاج حسن علاج غب غیر خالصه نمایند بی تفاوت در جمیع تدابیر
آن بعمل آرند فایده اگر نوبت ها چهارده روز زیاده شود حکم حمیات مرکبه دارد و نوبت های
کنند آنچه تدابیر ذکر یافته موافق آن بعمل آرند و از این نوبت ها یک نسخه از مجربات حکمت
حسین خان صاحب قبله مرحوم که بسیار تعریف میفرمودند صفت آن تخم خیارین نیکوفته ا تولہ
گلقند افتابی ده تولہ در [illegible] [illegible] بجوشانند نصف که ماند مالیده صاف کرده بنوشند
اگرچه نوبت ها سال بود مضایقه ندارد استعمال آرند که از جمله اکثر است فایده دیگر در بیان

ایام بحران در تعریف آن بدانکه نزد اطبا بحران عبارتست از تغیر عظیم که حادث میشود
در مرض دفعة بطرف صحت یا عطب و آنرا تشبیه داده اند مرض را بعدو باغی و بدن را
بمدینه و طبیعت را بسلطان حامی و یوم بحران را بیوم قتال پس اگر در این روز مرض که
عدو باغی است غالب شود بر طبیعت که سلطان حامی است بنحوی که تمام شهر را بگیرد دیگر
بضعف دیگر محتاج بجنگ دیگر بود بحران ردی ناقص بود و اگر غالب شود سلطان حامی
بر مرض که عدو باغی است بنحوی که او را اخراج نماید از مملکت بالمره و بالکل برود
هیچ جا قایم نماند بحران جید نام و بحران کامل خوانند و این بحران بزودی موجب
صحت شود و اگر سلطان غالب شود بر باغی که مرض است نه چنانکه بکلی دفع نماید بلکه
محتاج جنگ دیگر باشد بحران ناقص جید گویند دلیل طول مرض بود لاکن چون جید است
مرض دور میشود و اگر غالب شود حامی بر باغی بنحوی که باغی را در بعضی اطراف دفع نماید
بحران انتقال نامند و این قسم الف از اقسام بحران تام است زیرا که مرض اول زایل میشود

بحران ردی آنست که ... باعی ...

بالتمام باشد بحران لیکن البحران غیر تام باشد غیر کامل هم میگویند و اما المحاربة التی یحتاج
الیها لازالة المادة عن ذلک الطرف فهی محاربة اخری یجری بین الطبیعة والمرض
الحادث لا المرض الاول پس اگر ماده از عضو رئیس بخسیس نقل کند جید باشد و اگر عکس
آن بود انتقال ردی خوانند و بحران محمود آنست که در انتها بعد النضج تام روز باحوری
واقع شود و بحران بدفع ماده بوده نه از انتقال و بحران مذموم بعکس آن و هنگامی که
در روز قتال از طرفین شبیه با اسباب قتال میباشند و امور خطرناک مثل تیره
و کدورت غبار و حجرهای وحشت اثر و خوف و تحیر می شود الغرض در روز بحران همان
قسم امور هایله مثل قلق و اضطراب و شور در حال بیمار واقع میشود و بحران که بدفع ماده
بود پنج است قی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و هر یک را علامتی است اگر روز بحران
واقع میشود طبیب میداند که باعث دفع ماده خواهد شد علامات قی ضیق نفس و غثیان
تقلب نفس مرارت دهن و وجع فم معده و اختلاج لب و تاریکی چشم لغوط منقطع بود و علامات

اسهال و درد امعا و ثقل بطن و تمدد شراسیف جانب ایسر و نفخ و ثقل بطن و وجع پشت
انصباغ براز و قراقر و عدم علامات قی بود و علامات رعاف ثقل سمع و دوی و طنین اذن
و اشتعال راس و موج و بنارق سرخ و احمرار وجه و خارش انف بود و علامات
ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول و عدم علامات میل ماده بطرف جهت اخری و
علامات عرق نداوت جلد و موجیه نبض و انتفاخ بشره و رنگینی بول لوم رابع و غلظ آن
روز سابع نبود و بحران که بعرق یا ادرار ماده رقیقه را دفع کند از جهت بحران
ناقص میشود و بحرانیکه بقی و اسهال بود با رعاف تام میباشد فایده مرض و اعراض
آن بسبب شدید میشوند و در روزیکه سبب آن ظاهر است و هر بحران که در ابتدای مرض
حادث شود مهلک بود و در وقت تزاید ناقص باشد و در انتها تام بود و انتباه
روزیکه بحران واقع شود مریض را بهیچوجه تحریک نفرمایند و مریض را آن روز بحالش
گذارند که فعل طبیعی بهتر از فعل صناعی میباشد و اگر در آن روز بحران بکمال

نموده اند قالع مرض گردد و سببش آنست که فصد صناعی اگر مضاد طبیعت شود باعث تشویش
طبیعت گردد و اگر موافق طبعی بود باعث زیادتی استفراغ شود و روزهای بحران
را که ایام باحوری گویند و روزهای استفراغات را که ایام مسهله خوانند آنچه در
کتب معتبره و از زبانی اوستاد جناب صاحب قبله شنیده موافق آن راه روند
تا باعث قتل نشوند بد اوقات بسبب عدم وقوف روز بحران اکثر اطبای جهال که
دعوای طبابت میکنند در روز بحران مسهل میدهند چنانچه بهم معمول اکثریست و حساب
بحران از وقتیکه تپ شروع شود میگیرند مثلا اگر وقت زوال اخذ حمی یا شد تا زوال
روز دیگر حساب کنند تا خطا نشود و اکثر مردمان که دعوی طبابت دارند درین
لغزش خورده اند و بسیاری را بهلاکت رسانیده اند برای فاین ذکر نموده **نکته**
بدانکه قسمیکه در تپ هرگاه نوبه ادا دهد خفت افتد روز نوبه را اعتبار میکنند و در روز
بحران را اعتبار میکنند همین قسم هرگاه یکروز زیاده شود دیگروز کم واقع فی الوسط

روزیکه شدت نخواهد بود مسهل خواهند داد ایام بحران و مسهل روز اول بحران

دوم خلافی سیوم واقع فی الوسط چهارم بحران پنجم بحران ششم بحران هفتم بحران

هشتم یوم مسهل نهم بحران دهم یوم مسهل یازدهم بحران دوازدهم مسهل

سیزدهم بحران چهاردهم بحران پانزدهم خلافی شانزدهم مسهل هفدهم

بحران هجدهم خلافی بحران نوزدهم مسهل بستم بحران بیست و یکم بحران

بیست دویم مسهل بیست و سیوم مسهل بیست چهارم بحران بیست پنجم مسهل

بیست ششم مسهل بیست هفتم بحران بیست و هشتم خلافی بیست نهم مسهل

سیم خلافی سی و یکم بحران سی و دویم مسهل سی و سیوم مسهل سی و چهارم

بحران سی پنجم مسهل سی و ششم مسهل سی و هفتم بحران سی و هشتم مسهل

سی و نهم مسهل چهلم بحران و بعد چهلم بحران بعد بیست روز میشود تا هشتاد و

بعد هشتاد تا چهل روز میشود و در امراض حاده مسهل در پنجم میدهند انتظار هشتم

بلغ

میکشند و بحران رعافی احمد بحران است خصوصا در تب دموی پس اسهال پس قی

پس ادرار پس عرق باب بیستم در اورام و بثور ورم زیادتی غیر طبیعی باشد که بسبب

انصباب ماده فضله ممدوده در اعضا ظاهر شود بحدی که ضرر کند بالفعل و درد در عضو

پیدا نماید پس یا بدون تا مرض باشد بثور عبارتست از ورم که خوردتر از ان بود و اورام مغابن

وآن پس اذن و بیخ ران و ابطین است که خلیفه اعضای رئیسه هستند ابطین یعنی بغل

مفرغه دل است و اربیه مفرغه جگر است و خلف الاذنین مفرغه دماغ است هرگاه در این

اعضا ورم حادث شود از انجا که اعضای رئیسه مواد خود را طرف انها دفع میکنند

قبول میکنند و این مغابن ان مواد را بسبب لحم رخو غدد به خود علاج اگر بدن

ممتلی باشد تنقیه بفصد و اسهال کنند در ورم اذن فصد قیفال و در ورم اربیه و ابطین

فصد باسلیق است و در بین اورام استعمال روادع اصلا جایز نیست نه در اوایل و نه

در اواخر بلکه بعد فصد تضمید بمرخیات کنند مثل گل خطمی بنفشه بابونه بنفشه تخم کتان

اورام

پنجماشه خیاری پنجماشه بنفشه پنجماشه نطول جوش پنج تخم کتان بابونه ا توله ده سه انار
اب حمیت نمایند هرگاه ثلث بماند استعمال آوردن آن مفید است وفقط نطول آب
گرم نیز مفید است و اگر ورم بلغمی باشد پس اگر عظیم بود نخست منضج و مسهل بلغم دهند و بعد ازان
استعمال مرخیات نمایند و وقتیکه ماده به نضج آید منضجات ضماد فرمایند صفت
ان تخم کنوچه پنجماشه تخم خطمی پنجماشه تخم خیارین پنجماشه تخم کتان پنجماشه تخم حلبه پنجماشه مغز
تخم تربندی ماشه خرء الحمام پنجماشه کوفته بیخته در شیر گاو یا مثل مرهم بخته استعمال آرند
خرء الحمام چون گرم است بدون احتیاج داخل نکنند و بل بثره بزرگ گویند و ماده آن دموی باشد
که دران رطوبت فاسده غلیظه آمیخته گرده و از رداءت هضم و اکثار اغذیه مولده دم
پیدا شود علاج اگر ضرور باشد فصد و استفراغ نمایند و تقلیل غذا از گوشت و لحوم احتراز
کنند و در ابتدا تا ثلث ایام اول رادعات استعمال آرند و هرگاه علامات نضج ظاهر شود منضجات
استعمال آرند والله اعلم نسخه از مجربات خانصاحب قبله حکمت حسین خانصاحب مرحوم مغفور

هیمن

دبارها بتجربه آمده ایضاً مفید است بتمنا و نیز کاه درین کتاب داخل کرده صفت مرهم شلجم

مجرب واز بوده جهت دمل و قرحه اسام خصوص جهت جراحات روغن کنجد نیم اثار

سفیده ورباد آثار شلجم نیم باد کافور بهم سفید ۳ ماشه باید که در ظرف قلعی دار بریزند

ظرف آهنی نباشد شلجم را ورق ورق نموده در روغن انداخته باتش ملایم خوب

سوزانیده دور کنند بعده سفیده انداخته از چوب شجر نیم حل کنند تا که رنگ مرهم

آسمانی شود و بقوام آید بعد آن فرود آورده به احتیاط نگاه دارند لیکن بسیار است که در

ظرف چوبی نگاه دارند وقت احتیاج بر پارچه پاخته کهنه موافق زخم چسبانیده بر زخم نهند و

بعد هشت پاس بردارند و عوض آن دیگر نهند اگر مرهم سخت شود بر آتش نرم نموده استعمال

آرند حکیم محمد علی خان صاحب قبله برای پختن مواد اخراج کرک تسکین وجع و بر کردن زخم

دمل صفت السر دالی ادام تخم کنوچه ۳ دام تج ۲ دام کوفته بیخته نگهدارند و هر گاه

احتیاج شود بقدر دانه دمل به آب گرم حل کرده ضماد نمایند انتهی از مجربات علوی خان که برای

[illegible] برآورده

منفجر شدن دمل معمول مرحوم صفت آن گل بابونه کتیرا توله موم کسمه تمر هندی توله برگ بیان

توله نفر حب الخروع توله خمیره نان دو توله اندروت سفید توله تخم حلبه توله در شیر ماده

گاو بجنبه روغن گل سه توله زرده تخم مرغ ۲ عدد زهره ماده گاو ۳ ماشه داخل کرده گرم

نهیند تا چون مرهم شود بعد ان بر پارچه گذاشته بر موضع دمل بگذارند تا خوب پخته شود و

جا بکه نرم شود صابون دو ماشه سنجال کبوتر دو ماشه صحرائی بالای دوا پاشیده بر موضع

مذکور بگذارند تا منفجر گردد بعد ان بدون صابون و سنجال کبوتر دوا بگذارند تا خوب

چرک بر طرف شود و بعد ان کتیرا خسته تمر هندی توله زرد چوب ۱ ماشه در شیر ماده گاو بجنبه

بر دهن دمل گذارند تا به شود ایضا نسخه علوی خان نسخه مرهم جهت دمل و غیره و ناسور بکار آید

دارد بسیار مجرب است در خارش بکرات بتجربه رسیده حکیم اکبر دارد جهت دمل و غیره و ناسور

بکار آید شنجرف شسته ماشه سفیده کاشغری ۳ ماشه مردار سنگ ۲ ماشه نیله توتیه مرتا ۱ ماشه

کوفته بیخته در روغن کنجد داخل نموده چندان بجوشانند تا بقوام مرهم آید نقل از نوبه

بز

به آب مرکب حنا و سرکه انگوری بجوشانند پس در کهرل نمایند تا همواره بود و بعد ان
در مرهم مذکور داخل کرده چندان بدست بمالند تا یکسان شود بر پارچه مالیده بر
موضع دمل و زخم گذارند حمره بحار مهمله که بفارسی سرخ باد نامند و آن ورمی است
صفراوی که در جلد ظاهر میگردد و علامت آن حرقت و التهاب شدید و ورم در جریان
دسوزان و ناصع الحمره بود و وجع کم باشد و هرگاه انگشت بروی گذارند حمرت
آن دور شود و سفید نماید و چون انگشت بردارند باز سرخ شود و در سطح جلد ظاهر
بود و از نشان اوست که ساعی باشد و بر بدن داغهای سرخ [illegible] شود و اگر صفرا
مخلوط با دم باشد حمره [illegible] از عمر کمتر منفرق کرده و ساعی نمیباشد و اگر حادث میشود
این مرض اطفال را علاج اگر بعد چهارده سال شود و کثرت دم باشد نخست فصد باسلیق نمایند
و بعد ان نقوع صفرا بخورانند صفت آن براده صندل سفید ۶ ماشه براده صندل سرخ ۶ ماشه
کشنیز خشک [illegible] عنب الثعلب ۶ ماشه شب در عرق عنب الثعلب یا در بجوشانند صبح مالیده صاف

اگر بعد دادن نقوع صفرا احتیاج [illegible] مسهل شود
[illegible]
براده صندل سرخ دو سال را
نمیتوانند داد پس [illegible]

نموده شربت آلو توت به حلکرده بنوشند اگر بعد نضج ورم حلق هم باشد شاهتره نیز باشد

داخل فرمایند بعد از آنجو اسفاناخیه و اگر ضرور مسهل صفرا دهند و بعد تنقیه ادویه بارده

ضماد کنند و اگر سن از چهارده سال شود پس اگر بعد اکمال سبعین بود در نوبتان کتفین

حجامت نمایند و بعد از آن مسهل خفیف صفرا داده نقوع مذکور دهند و اگر سن از اکمال سبعین

باشد در نوبتم جایز نیست فقط منضج و مسهل صفرا داده نقوع سابق استعمال آرند صفت

آن منضج صفرا عناب ولایتی دانه برگ شاهتره سبز ماشه ریشک بیدانه نیم ماشه آلو بخارا دانه

عنب الثعلب کوح سپستان دانه خوشاهین صاف نموده شربت نیلوفر ماشه حلکرده بنوشند

و گل نیلوفر داخل نفرمایند الا کی جوانرا دادن آن مضایقه ندارد و در مسهل خیارشنبر

ترنجبین موافق قاعده مذکور استعمال آرند غذا اش به بالک شوربا شیربا باشد بعضی خورد و

بعضی کم سن بیش بیشتر بود و اکثر این دفعه پیدا شود و گاه بود که از شیری رطوبت سایل

گرد و حرارتش و کرب لازم است و سبب آن بخارات حاده است که دفعه تر بدین نور النا

میشناسند و آن بر دو قسم است یا از دم مراری میباشد و یا از بلغم بالح علامت

دموی بسیار سرخ بودن آن است با حرارت و در روز حادث شدن آن و شدت

نمودن و کمی آن در شب و زود تر ظاهر شدن بثور علاج نخست فصد باسلیق کنند و

مطفیات خون بعد از آن دهند صفت آن برگ شاهتره ۷ ماشه زرشک بیدانه ۷ ماشه

آلو بخارا عناب عنب الثعلب هر یک ۷ ماشه پوست بیخ کاسنی ۶ ماشه کشنیز خشک ۷ ماشه در عرق

عنب الثعلب و عرق کاسنی شبانه بخیسانند صبح بعد دو عناب مالیده صاف نموده

شربت نیلوفر دو توله حل کرده بنوشند اگر بر طرف شد فبها و الا بجز (؟) شاهتره و کشنیز

نمایند و کنیل تو بشند که فایده میکنند علامت بلغمی میل آن بسفیدی و هیجان آن

در شب است علاج منضج و مسهل بلغم دهند و بثور را طلی نمایند بغذا قلیه خشکه جرب و آن

عبارت است از بثور سرخ که ابتدا از حادث شوند و گاه متقیح شوند و گاه نه و با او

خارش حاصل شده بدبو میباشد و بیشتر در دست و مابین اصابع و بیخ ران و گاهی در تمام

داکر از نحو و صبح خشری
بر طرف نشود و مسهل صفرا کنند
بارها و گر یافته بدهند غذا
شربت نیلوفر داخل کرده

بدن حادث گردد و سبب حدوث جرب یا فساد دم بغیه باشد یا مخالطت آن
صفرا و سودای محترقه و بلغم مالح بود و مرض مذکور از امراضی است که بدیگری انتقال
کند و سبب فساد دم اغذیه و ادویه حاره و چیزهای مملح و شیرین است و جرب
هر دو گونه است یکی آنکه خشک بود و دویم آنکه تر باشد و در زرد آب بیرون آید و گاهی
دم اسود بیرون می آید و جرب مختلف الصور میباشد مثلا اگر صفرا باشد حاده الراس
سرخ رنگ شدید الوجع و شدید الحکه بود و اگر سودا غالب بود اسود و الاصل قلیله
الوجع و علامت کثیر میباشد و اگر بلغم غالب بود سفید رنگ و منبسط ذات باشد و جرب
یابس دلالت میکند بر غلظت رطوبت ماده علاج اگر زیادتی دم بود نخست فصد باسلیق کنند
و بعد از آن موافق هر خلط مسهل دهند افتیمون داخل کرده و اگر مواد آن مرکب میباشد
صفت منضج جرب رطب نیلوفر ۳ ماشه گاوزبان ۱۰ ماشه بادیان ۴ ماشه گل سرخ ۷ ماشه
هلیله زرد [illegible] تخم کاسنی [illegible] پوست بیخ کاسنی ۶ ماشه عناب ولایتی ۷ دانه برگ شاهتره ۵

غالب

[illegible] سبب احتراق سودا و صفرا باشد [illegible] مع اسهل نفع [illegible]

نه ماشه عنب الثعلب سه ماشه اسطوخودوس نه ماشه مغز تخم خربزه نه ماشه در عرق عنب الثعلب

عرق گاوزبان شب بخیسانند صبح خوب سائیده صاف نموده گلقند آفتابی سه توله شامل

نموده بنوشند غذا آب قلیه یا خشکه شب چهار روز منضج داده مسهل دهند در همین

منضج مذکور زرشک سه ماشه توله بسفایج فستقی ۳ ماشه تربد سیاه دستان نه ماشه خوبانی

مغز فلوس خیار شنبر ۴ توله موافق احتیاج شیر خشت ۲ توله جمع بکرده مالیده صاف نموده

گلقند آفتابی سه توله سائیده در وزن زیاده نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند

و در مسهل دویم برگ سنا مکی ۶ ماشه پوست هلیله ۱۰ توله تخم خیارین ۱۰ [illegible] دور

مسهل سیم پوست هلیله زرد ۹ ماشه بنفشه پوست هلیله کابلی ۶ ماشه پوست هلیله سیاه

۹ ماشه اضافه نمایند در جوش اجزا افتیمون نه ماشه موافق قاعده داخل کنند و صبح

جلاب خوب سائیده تخم کنوچه همراه لعابات دهند و بعد تنقیه بدن اگر اثر جرب باشد بر آن

ضماد نمایند صفت ضماد جرب من مجربات حکیم محمد خان مرحوم نیله تهوتهه ۶ ماشه دانه خام

سیماب کشته با شنجرف ده ماشه روغن گل سرخ پنج ماشه موم خام در تیل اسپغول کرده اگر گندت

بمالند تا غلیظ شود و کف بهم رساند بعد ان اندکی اب داده بر موضع خارش بمالند و ساعت

نگوی صبر نمایند و از اب سرد بشویند نسخه مجرب سبل کثیری نجاست کند که آبله ساریه نجاست به

نیله توتیه مربانی نجاست مثقال روغن طعام بچوله روغن را از نفت آب شسته ادویه را

مخلوط نموده بر بدن و بعینه زوال بمالند که همه اینها باشان شوند و از آثار وجود بعد دود

کبری که بسیار باریک باشند بشویند قوبا خشونتی است که حادث می‌شود بر ظاهر جلد و لون ان

مایل بطرف سرخی و سیاهی یا تیره می‌باشد و بر روی ان پوستی همچون فلوس ماهی پیدا باشد و

حدوث ان از دم حار که مخلوط با مره سودا باشد بود و علاج فصد و ماء الجبن است و بعد

تنقیه طلای روغن حنظل سودمند است و طریق گرفتن روغن مذکور به این قسم است که حنظل

ها نشسته بر سنگی بنهند و قدری گندم بر روی ان ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم بگذارند

و زور کنند انچه ازین گندم عرق مانند به اطراف بر آید بگیرند و استعمال آرند انفع بسیار

دارد

نسخه گرد بادی رسد یکی بوزن
برای بهق و برص بسیار مجرب است
ذرات بیست صاد بماند

بدی و جمع شدن مو بای بیست
کشته سیمین و سیم بسیار
استوار ... ده صاد

مقصود

درمانست منغص نمود ضماد کردن مفید است الفه برای داد ببداوست هلیله سیاه
در سرکه صلابه نموده بر دا استعمال نمایند مداعجیب المنفعت الیه بوسامی کبنه بعید
۲ ماشه مازوی سبز ۴ ماشه سماکه ۲ ماشه گوگرد ۲ ماشه در آب لیموی کاغذی خوب
کهرل نموده حبوب تیار نمایند وقت حاجت استعمال آرند داخش ورم حارست که
عارض میشود نزدیک اصل اظفار با وجع شدید وضربان قوی وتمدد وگاه بود که
باشد وگاهی بسبب وجع ناخنها از بیخ بر می آید سبب حدوث ان انصباب ماده دمویه است
علاجش نخست فصد کنند وبعد ان روادع استعمال کنند مثل ریحان وکشنیز و مرجه ورا
تبرکرده نیز رادع است وگلبتی ایجم ریحان مفید است بر زحظو نا ضماد نمایند اگر ازین
دایر نشود گوشت برناخن کنند اگر بر طرف نشود قبا داد الاصل بندند واگر در قوت
بزر البنج وافیون بسرکه بوده طلا نمایند واگر تحلیل شود اضمده منضجه ضماد نمایند چه
حدوث ان بثور صغار وکبار بوند ذکر ان در حمیات مفصلا نموده شد بدترین

و وقت احتیاج ...
حلقه ضماد نمایند ...
شد

آن سیاه بود و بعد از آن منفتح و احمر و احمر و ابیض ای الابیض الصغیر الکثیر المتصل و
سلامت‌ترین آن ابیض است که حجم آن کلان باشد و قلیل العدد و سهل الخروج بود
و بعضی کرب و حمی قویه باشد و بعد از آن کثیر العدد که با صفات مذکوره باشد و اما سیلو و او
مستدیر و در هم پیوسته بد بود و همین قسم ابله مضاعف یعنی و رجوف آن نیز بدتر بود
بد است و ایضا اگر حصبه و جدری تابع حمی بود بهتر است از عکس آن و بهترین و سالم
ترین علامات در حصبه و جدری که نفس و صوت اسلم باشد و شعور بحال و میل بغذا
و آن رفع بود و اگر در بینها خلل واقع گردد علامت ردی است + هرگاه عطش
قوی و کرب اشتداد نماید و ملمس بدن بسرد شود و یا جدری و حصبه سبز یا سیاه شوند
علامات موت است و اگر حادث میشود جدری و حصبه در ربیع یا در بلاد حاره رطبه
پس ضرور است که در آن فصل و در آن بلاد از اشیاء حاره رطبه و چیزهای گرم احتراز
نماید که کثرت عرق بسبب رداوتی اخلاط میباشد علامت است بعد جریان عرق قوت

حاصل

حاصل شود علاج موافق خلط کنند مثلا اگر زیادتی بلغم معلوم شود مسهل بلغم دهند
و اگر زیادتی صفرا معلوم شود مسهل صفرا دهند و یا سبب تنقیه و سکون علامات
باشد بعد جریان ضعف حاصل شود علاج تقویت بادیه مفرحه یاقوت و حب مروارید
کنند و یا زهر مهره خطائی دهند و بعد آن زرد و رد اقاقیا کلسرخ بر بدن مالند که
برای تقویت هست نهند و اغذیه یاقوت دهند و در تقویت کوشند و در بیان
تقویت بیشتر مقدار زرده نیم برشت شوربا جات کباب حرق النار و الدرد بشات و الما
و غیره ذالک علاج حرق مثلا اگر نفاطات بهم رسند تنقیه سفیده بیضه مرغ شسته مداوا قابض
میکنند و اگر نفاط نفاطات بهم رسند مرهم موزه
مفید است و علاج باقی اقسام در کتب
مطوله است در آن مطالعه
کنند تمت تمام شد
سنه [illegible]

[illegible]

نسخه ملمع ورق لوح نهکری لوسادر نمک لاهوری حل سعد حل نمک سمرا همه لوارا

سحق ملمع ورق را [illegible] در سکوره نهاکه آتش دهد بعد از موم قسمی ان دود

ظرف مسی حل تا صاف شود بر سی بر آن سازم طلا دساند و خوب ادا نکند مد

دارات سیسه دار بار صاف شود دهد حک ملمع حله سد شد نسخه ملمع دیگر

نهکری نمک لاهوری ورق طلا همه لوارا انکی سحق ملمع بر ظرف مس خواه بر نجی خواه آهنی

وصل ورق و [illegible] طور ملمع طلا سازند دیگر بر سنگ سی مس را آتش دهد در باشد

مالش کند خوب صاف سازد بعد از آن بر سی لیمون ولد سماسه ورق طلا در محره ملمع

و خوب حل کند بر آن مالش دهد و بر آتش دانسه سماب دم تا لد بعد از آن ورق طلا

[illegible] ادعی خوب مالش نماید ملمع خوب شد اما بر نسخه آن ادان ممان ساده محرر داره

نوشته شد لعل

[illegible]

سهم چارشی

اگر طفل حی بوناسه چهارم حصه [illegible] [illegible] اگر طفل سه ساله باشد

نصف حصه پدر [illegible] چهار ساله [illegible] حصه للانثی [illegible]

سوال

[illegible]

[illegible] مرحوم [illegible] در آن [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] بعد [illegible]

عبد اللطیف [illegible] بعد [illegible]

[illegible]